

۱۷۱۵۷
۲۰۸۳۲۲

مغزی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجروح: نغمه‌های و دیوانه‌های کربلا

مؤلف احمد حسن محمد حسن تنکابنی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۵۷

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۰۸۳۲۲

۱
۱
۸
۸
۳
۹
۵
۸
۷
۶
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۱۱

۱۷۱۵۷
۲۰۸۳۲۲

عسری

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

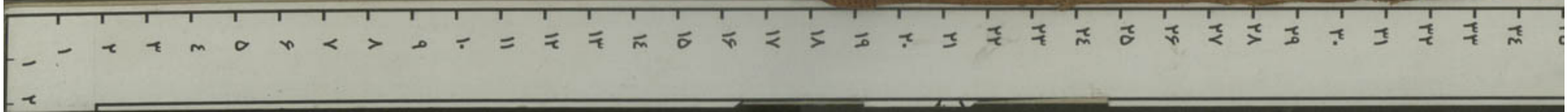
شماره ثبت کتاب ۲۰۸۳۲۲

کتاب مجرب: نغمه شاهی و درویشانه لنگر

مؤلف احمد بن محمد حسن تگابنی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۱۵۷





אתר פיוט מוקל בקרב בואסיר שפת פבר מן

מוקל תלמה באבין. הליטה הליטה. הליטה. הליטה. הליטה. הליטה. הליטה. הליטה. הליטה.

^{די} כלום מוקל ^{די} כלום מוקל ^{די} כלום מוקל ^{די} כלום מוקל ^{די} כלום מוקל ^{די} כלום מוקל ^{די} כלום מוקל
רא פונה בנוק בארד זמקל קרב כדה לז זמקל עסק לא קראו אורה
מוקל כלום דאכל נעורו חז ווי חמא כר אונע סאזר תקזאר כאר כרע
מדאונע נשאזר מוקדאר באכע אז ג' וזמקל זמקל בא שב קרם
זו כסום בואסיר חז פסד בער חמרפיל בער ערכר זמקל
שר בר זרעה זמקל דאז האר לא כמסאעז כמסאעז בא נשאר ערב
נשאזר בער קראס גמקל נשאזר סופי סאזר אז אפה נשאזר קדר
שבת מן אז הוסקל ל זה בא עקל באמנ יא כמנהא. מויל נשאזר
חב מוקל

כ הליטה באכלי. אחלה פה ליליה. מנגעל מנהמנח רביהאן מוקל חזרן חזר
מוקל לא די חב מויל וסאזר חדניה לא כבניה כוכר כמר ענב הב
הז מחזק בקדר נודי כוכר אז א נאזר אליו יב דאז שב וקר באבאב
כרס יהוין תקזאר בא פבראכע עסק קראס אורה מעקון מוקל נעבורק
קדר כורדן אן כוסקל ייב בואסיר
מעקון כרס סחריר מואכר עשכ. קאטן פה ליליה. חמלה פלסט
סופר טפוי דאז כלמל זמקל שומב סופר טיב מוקל מנהמנח כקס חזר
תקזאר סלחיה נעורו לא ז' זמקל נוקר קאו קרב נשאזר בא ז' באכר עסק קראס
אורה כמרעפ בערז שט מאי חמנהמנח נשאזר קדר טרבע אז א לב עק
חמר חמא כרס סחריר לא באזר די סוכר יד נוצ עסאעז בער חמנהמנח סוכ

و بکا بسم الله الرحمن الرحيم تسعین

سپاس فرزند زوایا بر حق را که بر خفا و ستیغ و زاری و زاری در سندان بقا نشا بر کاه طبعی است
هر حال خسته و لا از بمقال فاذا امرضت هو کشفین کویا در ردل استمنه
نومید و برید و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
هر او رحمت و در دفن محمد و صلوة و صلوة محمد بن ستمه نورس عطر خانه و ما
ارسلناک الا کافه للتائبین کثیرا و نذیرا و استنشق به استنک و
کنتم علی شفا حفرة من النار فانفذت کفر منها سید الانبیاء و ملاز
اهل الارض اسماء محمد صلی الله علیه و سلم و بر سید الاوصیاء و لام الاقویاء چون
ماده ایجراه اولیاء و تریا فاروق سعدا و شقیق سیم خسته و لظی فقه دم ملائکه علی
المرغفی و بر زریه ابرار و اهل بیت اطهار ان عالیقه صلوة الله و سلامه علیهم آمین

طریق شناختن ذات الجنب بدانکه ذات الجنب در صورت در پرده که از اندرون
کشیده بر استخوانها شیکه آنرا بوی اضملاع و بفارسی دنده گویند آنها چهارده
استخوان است از هر طرف هفت و باصطلاح اطباء آنها را اصلاع صد گویند
یا پرده که فاصله است میان اعضا شیکه نفس کشیدن با آنها است مثل شش و پرده
سینه و میان اعضا که مثل معده و کبد و غیر اینها و این ده جوف است بدست نمهند
پس نگاه ورم در کج از این پرده باشد آنرا ذات الجنب گویند و اگر دم در پرده
باشد که هچن بر یک دنده است یا پرده که از پرده بر استخوانها دنده کشیده است
آنرا ذات الجنب لط و غیر صحیح گویند و اگر دم در پرده باشد که کشیده است
بر استخوانها دنده که سر آنها بهم رسیده که باصطلاح اطباء آنرا اصلاع خلعت
و آنها ده استخوان است از هر طرف پنج که آنرا شومعه گویند و بعضی بر سبیل
سرداق هر یک از آنها را ذات الجنب شومعه و برت کم گویند و بعضی بجز
مذکور اصطلاح گفته اند نهایت چنان مناشه در اصطلاح غیرت و ثمره نزاع در
علاج خط بر سبب لهذا بکار آنها نه بر در همه بنا بر برابر اصطلاح مذکور که اشتیم کما
ورم در پرده مانع باشد که سینه را بدست که پس اگر در طرفی باشد پرده

طریق شناختن ذات الجنب

محل راجع
خالص

که متصل است با سوراخ سینه آنرا از آنکه صدر کوشند اگر در طرف راست که
متصل است بمغزهای پشت آنرا از آنکه مغز کوشند در **محل راجع خالص**
خالص هنگام سبب آن خون باشد علامت است با غمی و در دیگر آنکه کافری
در عضوی مغلط و تنگی نفس و سرخ شدن پدید یافتن در آن پس در سرفه زنگ
و ببری رکها و جستن رکهای جفنده و اکثر از تشنگی و خشکی دهان و خنوت زبان و بی خوابی
و در این ترمیم باشد و احوالات در محبت داده ذات الخبایر است که در کتب
بسرخ رنج مکه اطباء آنرا گفت میکنند فلو ط بخون باشد **محل راجع** فصد با سیت
از طرفی لفظ جمع باید که ارقه قوی باشد خون بعد بر تغییر رنگ کینید مگر
والا کمتر میزند و فصد باید در ابتدا عرض بشود زیرا که در فصد انتظا رفع ماده
ضرورت است لهذا فصد در اول مرض میخوان که خاصه التجارب است میگوید
که این فصد در روز جمیع انفع از سبب بر ایام در ایام در سیم و چهارم نیز
میخوان که در اول با چهارم فصد که باشند در چشم مستعدان بیدار و الا
در چشم فصد باید که در ششم مستعدان بیدار و در چشم نیز فصد کرده باشند
البته فصد از مضمون نگرانند و اگر از مضمون بگذرد دیگر فصد از جانبی لغت است

محل راجع
خالص

که

بلکه از جانبی است جمع باید که هر چند اطباء بعد از چهارم از جانبی جمع فصد اند
نهایتی غیر از مضمون همگام ماده و موسمی باشد از جانبی جمع فصد که ام و بسیار
نافع یافته ام و همگام فصد از جانبی لفظ بعلم آید فصد با سیت و دیگر از جانب
و جمع در مضمون بعلم آید و در دیگر مضمون بعلم آید و در مضمون و الا در نیز در سیم و اگر
بمضمون فصد از جانبی جمع هم میماند که نکینند بر حالتی که احوال مرض
بسیار شدید نباشد اسم شایده و اگر بعد از فصد نماند شدت احوال مرض
باشد باز تمام به کم کردن باشد جهت میخوان که شیخ الرئیس تجویز است
میکند سینه که در آن یا فصد اسم اسیج خون گرفته باشند و باز احوال مرض شدت
و جمع و تنگی نفس بسیار آمدن خون باشد در سینه دام اگر خون گرفته باشند فصد
با سیت از جانبی جمع و اگر خون گرفته باشند جهت میماند که نکینند و اگر
علامت میل ماده بدو از هندیان گفتن بسیار و در خواب بسیار و در بیهوشی
باشد باید فصد ساق از جانبی جمع یا جهت ساق از آن جانبی چند
این نیز که از خون گرفتن بعد از با ترمیم منع که نهایت شیخ الرئیس است
تجویز که **کتاب راجع ذات الخبایر** باید در اول منتهی از غنای بسیار

در جانبی
خالص

بر دانه بگوش نشند و صاف نمایند با شیر کرم کدو و شربت بنفشه با نیلوفر
 از هر یک که باشد بدهند و در آخر از ماب بدهاند و ماب بندر قتل و گشیز
 و عوق بید بدهند و پنجم یا ششم سهل بدهند **صورت سهل** غناب
 سپس **۱۰۰** کل بنفشه کل نیلوفر تخم ظفر غناب زرد چوبین شرفش نیلوفر خیار خربزه
 چینی سهل ادرم ششم و دهم و حاتم تمام نیر بدهند و اگر میوه است داشته
 باشد و جمع و سرفه شد بدهند در شتر در سم نیر ماب سهل آید بدهند
 در سیلاب هم آن منضج بدهند اگر نفس کشیدن مشکل باشد در سهل و منضج
 بزرگ کما اضافه نمایند و بهتر نیز روانه بداز سهل اول بر این ماء سفیرا
 که بعوض و او غذا و آب میتوان داد بگذا بوض منضج مذکور سه ماه یا
 با چهار شرف بنفشه و نیم شرف قوص با شیر میتوان داد یا اسکند منضج آید بدهند
 بدهند و ماء اشجار بعوض آب بهم تشنه کند بدهند و اگر نور با ماء اشجار
 و برنج و اسفنج یا با بک و تربیت بدهند شاید و غذا با هم مقرر
 بر نور با بک حیوان کنند و اگر با خواب بسیار باشد شیر کرم خشتی سفید
 نیز اضافه نمایند و بهترین شرفش با شیر و مارم طرفش بدهند و بدزها

سهل از انبساط

و اگر وجع ساکن شده باشد و سختی یافته باشد خوردن کج بدهند
 و اگر ضعف نیر باشد بداز چهار دهم اگر وجع و سرفه و تب تی باشد
 و اگر تب است داشته باشد منضج بزرگ راتاه سه روز بداز آن باز سهیل و ک
 بدهند و اگر تب خفیف یافته باشد وجع و سرفه باشد نفت فلت کم آمده
 باشد کا ذبلان اصل اسوس از هر یک **۱۲** اضافه نمایند قوص با شیر را کنند
 و سهیل با اضافه اصل اسوس و کا ذبلان و پرسیا و شک از هر یک منضج
 و منقی **۱۰۰** اخر از اسوس و ماهید تا وجع و سرفه و تب رفع شده و صحت حاصل کند
طریق سفین غار آند که کل بنفشه تخم ظفر بزرگ بزرگ شیرین استخوان نمایند
 و اگر تب است کرده بود کافور نیز اضافه نمایند و در سنج از شیرین غار در دست
 اکل الملک و آند که پوست خشتی ش قسین نموده **بدانم** بزغرا و تراله اکل الملک
 و بندر قتل حاضر نمایند و بداز یا نزد سم آند با قلا و با بون استعمال نمایند
 و در او فرور و غم با بون بکنند **طریق سفین زمین با شیر** با شیر نضج چهار دهم
 تر چوبین سه درم تخم صیار نیز تخم کدو فستق صمغ عربی کثیر از هر یک یک درم
 با ماب بندر قتل با سه شسته افراس نمایند **در سفین انجیر صغیر** اگر سرفه

منضج از انبساط

منضج کبک

منضج عسل

صغرا باشد علامتش نیز تب است و در خلند است و سوزش و سرفه
شدید و تنگی نفس و زردی بول و قلع و اضطراب در صفراوی تشنگی
و خشک دمان و خشونت زبان و بی خوابی و هذیان بیشتر از رموی میباشد و تنگی
نفس هم بیشتر است و زردی بول قوی علامت صفرا تیت ماه است **علاج**
آن بدستور است که در رموی مذکور شد سوای اینکه اول مسهل بیدارد
یا ششم فصد با سیت از طرف صبح باید که و اگر شدت داشته و تنگی نفس
بجاست میان شانه در نیم بگنجد و آب باشد که احتیاج به مجامع و سیر
تا بیره به مجامع است که در رموی مذکور شد و تبرید در این نوع بیشتر از رموی باید
که و مداومت با شیر در این نوع الزم است و در منصف فوق تخم کاهوا که
به خواب بسیار بید شیر تخم خشکی است اضافه نماید **در نفع ذات الجنبین**
اگر سبب مایع باشد علامتش سنگین تر است و خفت و جمع و بی زخمی بول
و غلظت آن و نبودن علامت سیکه در رموی و صفراوی مذکور شد و علامتش نیز
بمعلاج نوع سابق سوای اینکه در این نوع مفعود کافی است چنانکه در صورت
مذکور شد و آب باشد که احتیاج به مفعود هم نباشد چنانکه خود حیران

علاج ذات الجنبین

ذات الجنبین

نوع مذکور بدون فصد مسالجه مفعود و در منصف مذکور در رموی کاهوزبان اضافه
نمایند و در مسهل چند سوس و بدازها انعام پرسیا و سوس با افزای
مذکور و بانه علاج و مویست و تبرید در این بسیار کمتر باید که **علامت**
اگر سبب م سرد باشد این بدترین انواع است چنانکه اکثر اطباء گفته اند
که نوع قتال است علامتش همان علامت است که در صفراوی مذکور
شد و سیاهای روی زبان و از افزای علامت سیاهای نفس او نیز ببرد
نفس است بد از آنکه بمرسد مشکل است کننده مفعود علاجش بقراری است
که در رموی و صفراوی مذکور شد و تبرید در این نوع بیشتر از همه باید که
و فصد در این نوع ابتدا از بنب مختلف و جمع بد از آن از جانب جمع مجامع
در رموی مذکور شد در این نوع بعضی مسهل اطفال باید که **صورت**
عناشعرب تخم خشم خبازی کل منفه کل بوز کل خطمی تخم قتال از هر یک
عناشعرب از هر یک **ادویه** شیره جو مفر شیره خشت ترنجبین فوس ضیار صبر
از هر یک **۱۱** روغن بزم بزم **۱۵** آب ک جعفر **۲۳** گندلم **۲۴** ادرک **۲۵** کرباس
روغن بزم بزم و سایر از اجزاء کثیر مفعود چهار دانه بریزند آفتابند در است

علاج ذات الجنبین

علاج ذات الجنبین

آفرود فلن نمایند و هم چنین در ششم باین دستور حقنه نمایند و در سایر
انواع خصوصاً صفرا و برین از شرب کیمی سهل خصوصاً اگر هذیان و بجاویا و
سینکته سر باشد سهل البهوان تحقیق بمل آورند بهتر است در این نوع
منفع سیر لایم و ضماد و مداومت ماء الشعیر و فصد و جماعت تجاری است
که در رموی مذکور شد و فقیر در این لایم ذرات الطیب بود و او را محالجه گویم
باین نحو که روز پنجم رجوع بقیصر کفر منضع را دم در ششم مشروب در هفتم فصد باین
از جانبی لفسک کم نفث در اول بسیار رزق بود و هفتم سیاه شد
و در ششم حقنه فرموم و در نهم اعاده فصد از جانب جمع گویم و در دهم
باز حقنه فرموم و در چهاردهم جماعت میمان شانه نم که اکثر اراضی تقطیف
یافت و منفع و ضماد بنجوی بعد که در رموی مذکور شد تا چهارم ماء الشعیر
بوض آب میدارم و بعد از چهارم اندک بنجور در صورت و لپت با آب
اعراض ذرات الطیب کن نشده بود و سیاه نفس بر طرف نشده ماء الشعیر را
قطع گویم در شانزدهم مشروب بسنور بود و در دهم و فردوس یکم نیز در دهم
و جول بقیه جمع و تبلیق در بیستم نیز مسهل مشرب را دم تبلیق جمع کردند

باله دفع شد صحت حاصل شد باذن الله تعالی در شصت ذرات الطیب مضموم
مفلاط و غیر صمغ و اسباب و علاجه با ذرات الطیب صمغ منهد است مگر
اینکه اعراضش از عالم شدت و جمع و حدت تبلیق هو شمی و ش بر
ناخوشیها و علامت کمتر است و بت باشد که در غیر صمغ درم ظاهر باشد
اشفای افنده در غیر صمغ بیشتر است و نفس در این نوع بسیار کم است و
و علامت و علاج هر یک از رموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بدستور است
که در صمغ مذکور شد **علامات نوزده** علامت شش ماه علامت است در ذرات
الطیب مذکور شد سوای اینکه در شصت جمع در در استخوان مای دند است
که سر آنها بهم رسیده است **علامت دهم** آنکه عیال از شدت جمع حرکت
نمی توانند هیچ مشکل نمی توانند بید و نفث نیز بسیار کم چنانچه علامت
نیز از هر یک از رموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی با ذرات الطیب منهد است
مگر اینکه در شصت است فصد نباید که بعد در چهارم یا در پنجم یا در ششم
فصد میند بدستور یک ذرات الطیب سوداوی مذکور شد بوض مسهل سودا
در لایم مسهل اطفال نمایند و باقی علاج از فصد و منفع و تبرید و غذا و ضماد

همان علاج ذات الجنب است **علامت** و علامت هر یک زردی و سردی
 و سودای بنجی است که در ذات الجنب مذکور شد سوای آنکه در ذات الصدر
 وجع در ابتدا و گردی کف است تا استخوانها علیه نظر بر همین است نمیشوند
 کند و راحتش آن است که پشت یا به پهلو بخوابد و در ذات العوض
 وجع در هر دوای پشت میباشد و عید بر پشت نمیشوند بخوابد و در پشت
 نمیشوند که کف سوزن میکند از شدت وجع مضطرب است و علاج
 انواع هر یک از اینها بعینه همان علاج ذات الجنب است سوای اینکه **ذات**
 در ذات الصدر بر سینه و در ذات العوض پشت باید عمل آید و چون وجع از
 هر یک ذات الصدر و ذات العوض در وسط است و جانب مخالف
 و موافق ندانند صدر را در ابتدا طرف است و بعد از آن از جانب
 باید که در نگاه بعد از پشم از هر یک از اینها مذکور شد سوزن و آمدن خلط غلیظ
 بقی باشد و تنبهاست تحقیق داشته باشد خصوصاً در بعضی از اینها
 مذکور سوزن و فاکه در سوزن مذکور شد با شیر و تخم کدو و بیله از
 پس متفکر است متفکر بر سینه و اگر صغوف سعال که در سوزن مذکور است

علامت ذات الجنب

بعد نیم متفکر است تخم کدو و اگر بعد از پشم منور کتفیف سینه باشد
 خصوصاً در صغوف و خلط چندان غلیظ نباشد کتفیف سینه تخم کدو و شیر و تخم
 خیار از هر یک متفکر در سوزن متفکر در سوزن متفکر در سوزن متفکر در
 صغوف سوزن کتفیف سینه تا تنبهاست کتفیف سینه بعد از آن اگر صغوف
 زود باشد بنجی مذکور شد بر سینه و بدانکه آنچه مذکور شد سبب ارض
 مذکور بود در کتب خود بیشتر از آنها خوانند مثل جمع ذات الصدر ذات
 الجنب و غیره از ترکیب و کف مجموع یا اکثر آنها جمع نمود و علامت اجتماع وجع
 یا اکثر یا جمع مواضع زود است علامت بسیار شکل است چنانکه اکثر اطباء
 تصریح نموده اند بر هر علاج که بجا علاج مفرد است با تنبهاست تمام و استعمال
 ضماد بر جمیع مواضع که در در **ذات العوض** و **ذات الصدر** که در سوزن سوزن
 از خون یا صفویا بلغم سوز متعفن و گاه است که سبب آن زلزله عاری است که از
 نازل و اکثر از انتقال ماده حنق میباشد و گاه از انتقال ذات الجنب
 از انتقال سوزن بر سینه و بر سینه یا صفویا یا بلغم است و در سوزن
 پس اگر سبب آن خون باشد تب آن است و سوزن و تنگ نفس شود و در سوزن

علامت ذات الجنب

علامت ذات الجنب

با سینه چنانکه کجا چیز سنگین بر سینه گذارده اند و اکثر این است که در دوران
 تا چهره کحل کشیده است تا آنکه استخوانها سستند و گاه بزیر کتف نیز میزند
 و سرفی زلف مخصوصا کوننا چنانکه لا کونه باره چیز سرفی زنگ که اند و سرفی
 چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و در نفس و سرفی زبان در ابتدا و انتها باید
 از ابتدا ایسا همی آن و سرفی بول با غلظت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع
 و مورودات جنبه که رسد در **نشانه ذات الیه صغیر** علامت سرفی است
 در زمانه صفت و تنگی نفس و وجع است از رموی و سرفی زنگ سرفی
 و سرفی چشمها کمتر از رموی است و خشکی زبان و غمی مان در رمی نفس و صلق
 و اضطراب و عطش و از وضع مجموع بیش از آنکه در رموی است و زردی بول
 با سرفی با رقت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع صغیر و در ذات جنبه
 مذکور رسد اگر **بناک الیه** بغم باشد علامت سرفی است خفیفی است یا
 علامتیکه در سینه می بغمی مذکور رسد و سرفی و وجع خفیف و سرفی
 نفس و رطوبت زبان و بله سرفی بول و غلیظی آن و نبودن علامتیکه در رموی
 صغیر و سرفی که رسد **انواع ذات الیه صغیر** انواع ذات الیه صغیر و ذات

در سینه چنانکه کجا چیز سنگین بر سینه گذارده اند و اکثر این است که در دوران تا چهره کحل کشیده است تا آنکه استخوانها سستند و گاه بزیر کتف نیز میزند و سرفی زلف مخصوصا کوننا چنانکه لا کونه باره چیز سرفی زنگ که اند و سرفی چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و در نفس و سرفی زبان در ابتدا و انتها باید از ابتدا ایسا همی آن و سرفی بول با غلظت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع و مورودات جنبه که رسد در نشانه ذات الیه صغیر علامت سرفی است در زمانه صفت و تنگی نفس و وجع است از رموی و سرفی زنگ سرفی و سرفی چشمها کمتر از رموی است و خشکی زبان و غمی مان در رمی نفس و صلق و اضطراب و عطش و از وضع مجموع بیش از آنکه در رموی است و زردی بول با سرفی با رقت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع صغیر و در ذات جنبه مذکور رسد اگر بناک الیه بغم باشد علامت سرفی است خفیفی است یا علامتیکه در سینه می بغمی مذکور رسد و سرفی و وجع خفیف و سرفی نفس و رطوبت زبان و بله سرفی بول و غلیظی آن و نبودن علامتیکه در رموی صغیر و سرفی که رسد انواع ذات الیه صغیر و ذات

در سینه چنانکه کجا چیز سنگین بر سینه گذارده اند و اکثر این است که در دوران تا چهره کحل کشیده است تا آنکه استخوانها سستند و گاه بزیر کتف نیز میزند و سرفی زلف مخصوصا کوننا چنانکه لا کونه باره چیز سرفی زنگ که اند و سرفی چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و در نفس و سرفی زبان در ابتدا و انتها باید از ابتدا ایسا همی آن و سرفی بول با غلظت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع و مورودات جنبه که رسد در نشانه ذات الیه صغیر علامت سرفی است در زمانه صفت و تنگی نفس و وجع است از رموی و سرفی زنگ سرفی و سرفی چشمها کمتر از رموی است و خشکی زبان و غمی مان در رمی نفس و صلق و اضطراب و عطش و از وضع مجموع بیش از آنکه در رموی است و زردی بول با سرفی با رقت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع صغیر و در ذات جنبه مذکور رسد اگر بناک الیه بغم باشد علامت سرفی است خفیفی است یا علامتیکه در سینه می بغمی مذکور رسد و سرفی و وجع خفیف و سرفی نفس و رطوبت زبان و بله سرفی بول و غلیظی آن و نبودن علامتیکه در رموی صغیر و سرفی که رسد انواع ذات الیه صغیر و ذات

فرق

الیه

الیه بچند چیز است کیفیت وجع در ذات جنبه است الیه وجع
 از عالم این است که گاه در حضور چیزی مثل سوزن یا جالدوزخ و میزند
 در ذات الیه از عالم این است که کجا چیز سنگین بر سینه گذارده اند
علامت دیگر اینست که در ذات جنبه ذات الیه صدر بخوابد است
 و در ذات الیه خوابیدن است و از علامات خاصه ذات الیه سرفی
 بسیار شدید است بقدریکه در سیم یا زردی که در کونه یا چنانکه لا کونه مان را
 بزنگ سرفی زنگ که رسد در ذات جنبه باشد **قول شیخ الرضوی**
 که علاج ذات الیه جابر بحال علاج ذات جنبه است که آنیکه صفت است
 باید که اقوی باشد و اهتمام در تنقیه شش از نفث بیشتر باید که در باطله
 معالجه هر یک از رموی و صفراوی و بغمی نهی است که در ذات جنبه که رسد
 بعقل آورند و در ذات الیه ابتدا صندل سرخ و آنچه جو آب که رسد و
 روغن برام اگر نباشد روغن برام صندل نمایند بعد از چهارم آن که کحل نفثه
 تخم خنجر و روغن برام و موم کافوری و اگر کثیر اضافه نمایند **ید و بدین**
 اکلیل الملک و تخم خنجر و آن که با تلو و با بونه با روغن برام و شیخ الرضوی

در سینه چنانکه کجا چیز سنگین بر سینه گذارده اند و اکثر این است که در دوران تا چهره کحل کشیده است تا آنکه استخوانها سستند و گاه بزیر کتف نیز میزند و سرفی زلف مخصوصا کوننا چنانکه لا کونه باره چیز سرفی زنگ که اند و سرفی چشمها و عطش شدید و خشکی زبان و در نفس و سرفی زبان در ابتدا و انتها باید از ابتدا ایسا همی آن و سرفی بول با غلظت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع و مورودات جنبه که رسد در نشانه ذات الیه صغیر علامت سرفی است در زمانه صفت و تنگی نفس و وجع است از رموی و سرفی زنگ سرفی و سرفی چشمها کمتر از رموی است و خشکی زبان و غمی مان در رمی نفس و صلق و اضطراب و عطش و از وضع مجموع بیش از آنکه در رموی است و زردی بول با سرفی با رقت با جمله مجموع آنچه از علامات در صداع صغیر و در ذات جنبه مذکور رسد اگر بناک الیه بغم باشد علامت سرفی است خفیفی است یا علامتیکه در سینه می بغمی مذکور رسد و سرفی و وجع خفیف و سرفی نفس و رطوبت زبان و بله سرفی بول و غلیظی آن و نبودن علامتیکه در رموی صغیر و سرفی که رسد انواع ذات الیه صغیر و ذات

پیم مریخ خنک و پیم اردک در ضار ذات الجنب ذات اریه بد از منجم بخور
نقص و در محال است از دو غذا و غذا و غذا به نیمی است که در اقامت ذات
الجنب کور شد و تشخیص نیکه درم در کدام جانبش است که فصل اول
از جانب خلف بکند چنانچه اول بیشتر مرغ شدن رخسار در جانب
وجع و دیگر سنگین زید در جانب وجع و دیگر زده تر خشک شدن ظاهر در جانب
وجع و اگر از اینها هیچ فایده از طرف راست و چپ نباشد اول از جانب راست
و چیم از جانب چپ بدستور که در ذات الصدور نگرند کور شد بکند ذات الیه
سودا که اتفاق ملاحظه مکن آنکه از اول تب ماده دیگر باشد و آن ماده
صلبک و سوداوی که **علامت سوداوی بطلان** شدن ماده ذات الیه نیست
که روز بروز ترشح نفس بیشتر می شود و نفث کمتر کف و حرارت بسیار کم است
هوای بسیار سنگین که علامت نیست لایینی که بدانند و علیها باروغن
بهرام و پیم مریخ و پیم مرغ باولی بیشتر غلظت و تخم غلظت و علیها و بزرگ ضار نماید
باعبار رسیدن بجا سوداوی می تواند بود پس نگاه با حرارت مزاج و در
صفا باشد علامت غلبه صفراست چنانکه در صداع مذکور شد

علامت سوداوی بطلان

خوردن تربت سیب و تربت بیاض و تربت زنج و تربت کز و
تربت عود و دهنج کاه و وطنی ساقن انزبه مذکور است که اگر کسی
از اینها را گرفته با نمک آن قند یا نبات شکر صاف نموده بقوام آورند و در خوردن
و بیخ اگر شیر بر اینها زینت کند نشاید و باید که صندل صمغ سفید کباب
بر محل قلب و مغز در موهجات بارده مثل مغزی که **صورت آن نیست** و قلیل الی
کثیر النفع است تخم خرمه ده شکر تخم کشیز و کل و زین از هر یک غمغمه صندل
سفید سوه طبا شیر و روغن کل صمغ از هر یک غمغمه با تربت سیب اگر
نباشد شکر سفید یا قند یا نبات برابر با او البرشند و از هر شکر یا نبات
با عرق بید مشک تخم زریان و قند نامه یا به تنه میوه نمایند و وطنی ساقن
تربت سیب مثل تربت است که در هر نیمه مذکور می شود **تربت دیگر** او از مفع
اول همان مفع اول را با ضافه مردارید، سفید و کهنه و ابرشیم مقروض که در شکر
بیدانه تخم خنثی شکر سفید از هر یک سه شکر صمغ سفید صمغ سفید صمغ سفید
بهمین صمغ سفید از هر یک غمغمه غیر نیم شکر و روغن فوفه بکند به دستور اول یا در
افزای تربت سیب یا نبات یا قند بقوام آورند از هر یک شکر صمغ سفید صمغ سفید

تربت سیب

تربت سیب

صورت منفی یا قوتی از مفعول مذکورین مفعول مفعول یا قوتی است که اکثر اطباء اتفاق
دارند که در تقویت قلب و معده که با جوارح نافع باشد به نظر است **مفعول**
آن اینست و در این منفی شش منفی هر چهار منفی یا قوت منفی و در **اطلا**
کینه منفی شش منفی لاجرم منفی در لعل منفی عقین منفی که با منفی کینه
هفت منفی و در کل منفی که منفی کل مفعول اگر باشد کل غنجان منفی
کشیز منفی منفی منفی کل منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
از بر منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
با درج بویه منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
عبارت منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
کلیه از بر منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
از بر منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
با ام بستر منفی از منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
نفع منفی اول بدو منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
تفصیل از مفعول این خواست که سه روز منفی از هر پنج بویه و پنج کاسنی کل مفعول

سپستان شتره منفی کل هر یک منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
میل نمایند و در رسم اول منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
فرورنده از عقب کل منفی را با منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
و در منفی منفی منفی و با منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
آب و در منفی قیمة شور با منفی منفی و اگر منفی منفی منفی منفی منفی منفی منفی
اضطراب است و مفعولت و منفی ت نافع اند و اگر با جوارح نافع آنرا غلبه کل
طایفه علائم منفی است که در صداع موی مذکور شد زهد با سستی از
راست بکشد و اگر کفایت کنند زهد اسیم از دست صپ بکشد و اگر کفایت
اصیاج بمسد باشد بخوبی در نوع اول مذکور شد منفی و تسهل نماید و بد از آن
مفوقات مذکور را میدرخانند و اگر ضعف قلبی جوارح نافع بنا شد بلکه آنرا
غلبه مفعول بر دست از بیاض قارور و بیاض لون بشوره و انتفاع مستحبات
باشد علاج آن با شربت کوزان و حوق بید مشک و تخم فرج مشک است و **مفعول**
که در پ با عندال باشد مثل مفعول یا قوتی که در قسم اول مذکور شد **مفعول**
المثلک این است کاوزان کیلان بر منفی کل کاوزان ده منفی بر منفی

مفعول منفی

ده متفر در عرق چید مشک اگر بنا شد در آب به خیت نیده صاف نمایند
و با پنجه درم قند سفید بقوام آورند اگر خواهند ورق طلا و ورق نقره و غیره اضافه
نمایند و اگر از در آب سیب خیت نند بهتر است **دواء صورت در دانه شدت**
ملوچین زار است زرینار در عرق عقره از هر یک شکر و در آب سرد که با آب گرم
مفرق که از هر یک یک مثقال به هم رسوخ سفید ساج هند سه سنبل طلب فایده قرض
جندیبه شکر تراشند از هر یک چهار دانگ بچید در نفل از هر یک دانگ
شکر یک انگلیس اجزا کوپه و پنجه برابر اجزا عمل شد که آتش نگیرد باشد
بر سرند و قدر شربت آن یک مثقال و متفر **دواء اللثه** در خصوصاً کما ضعف
قلبی و طوبی مده باشد بسی نافع است **صورت دواء اللثه** فستقین
رومی صبر سقوطی از هر یک شکر متفر روید چینی شکر شکر زعفران نان هاه
تم کزن از هر یک یک مثقال درین ساج مشک ترکا از هر یک متفر صندل
یک مثقال عمل صاف نموده برابر ادویه اجزا از نم کوپه و عمل بقوام آورند
و با اجزا بر سرند قدر شربت یک مثقال و در بعضی نسخ بوفون درین سنبل است
و هر یک مناسبت است و در نسخ بعضی تماخوین مر و ادویه متفر اضافه است

دواء اللثه

دواء اللثه

و در نسخ اصدر است و اگر احتیاج بمسود باشد متفر که در نوع سابق ذکر شد
بموض نیوز اسکلروس و بر سیاوشان اضافه نماید و بدون شیر خشک
و مسود ایچ فیروا یک مثقال غار لیقون نیم مثقال صاب که فرود برند و از شنب
آن همین منفع را با فایده انقیوم میل نمایند و اگر احتیاج به تراز باشد مگر میل
نمایند تا قلع اخلاط فاسد باشد و مغزهاست و مقویات تا شرب بلع نماید
اگر مجول نجایه یافت که در قلع امراض بود ادویه خصوصاً شقیه قلب و روغ سیس
است و اکثر از اجزا نافع است باید که در روز مسود بقدر سه مثقال به پنج مثقال
از این مجول فرود برند و اندک بکم از عقاب بنوشند **صورت مجول نجایه**
همیشه سیاه پوست بیدیم بیدیم کباب آله متفر انقیوم از هر یک سه مثقال
بسفاج استخروس ترید سفید از هر یک یک مثقال غار لیقون سه مثقال لاجورد
کل رمی از هر یک متفر سفون سه مثقال ازرا کوپه و پنجه با سه برابر میل
صاف نموده بقوام آورند بر سرند و بدار شقیه تریتب رنجبویه که صورت آن نیت
تم کاسنی تم فرخنگ بر رنجبویه از هر یک سه مثقال و در آن کیلان کل و در آن
پنج مثقال اصدر کوس از هر یک سه مثقال بر سیاوشان بسفاج انقیوم

دواء اللثه

دواء اللثه

از این سبب متفکر در تجویب نه متفکر در کلاب در عروق بد شدت و اسباب
 یا به جهت نزد و بگوشانند و صفت اند و با قند یا شکر صفت بقدر
 یکصد میزد متفکر عمل بقوام آورند هر روز بقدر ده متفکر با عرق کاو زبان تاده
 روز میدانند نافع است با بلبله تربت به ریجوبیه و معجون نجاع و مفرغ یا قوت
 نسبه آخر که در نوع اول ضعف بقلب کور شد در از صبه و انواع ضعف قلب
 و در نافع است **ماء الجبین** که عبارت است از زرد را با که از شیر بریده
 میگیرند در جفته و نفع محرقه و امراض سوداویه و ترتیب اجضا و تفتیح سده نافع است
 ملا نصیسی در شرح اسباب میگوید که نافع ماء الجبین را از ویه مسهل و
 نزله چند جفته آنکه سبب قوام و لطافت یکداده با عرق بدن و
 بعضویه مقصود است میرسد و نفع مواد که باید میکنند **جفته دیگر** آنکه فضلی که
 از او در بدن میماند غذای بدن میخورد و بر طبیعت نافع **جفته دیگر** آنکه شیر بریده
 از سه جزء آب و چرب و شیر که به شیر از او جدا نموده میماند هر دو در یکدیگر
 درین است که مواد را نرم میکنند و تفتیح میدهد هر دو دیگری مانیت که بقوه
 مسهل و نفع میخورد و این خاصیت با هم در هیچ یک مسهل نیست تمام شد

نفعها
 ماء الجبین

کلام ملا نصیسی بعد از امراض سوداویه قلب و باغ بعد از آنکه در الجملة نهی
 مذکور شد بعلل آوردند باشند و اگر ماء الجبین بنوشند بر ستور که مذکور
 خواهد شد بسی نافع و مکرر تجویب رسیده است **صورت ماء الجبین از زرد را**
 آنچه این زرد را زردی در فراغ و پال که و معمول با کز منافعین است و نه اول
 بهترین دستور است که بزیر حیوان صبح المزاج که چهار روز یا اندک بیشتر از آن
 او که شسته باشد او را تعقیب آسفنج یا کاه و خیار و شیر تر و دیگر
 قطونا و شتره و قیصر که باشند وقت خوب آفتاب مقهرا که قند
 متفکر شیر او را بگیرند و در یک سنگا که نباشد مسن تا قطع جوش نماند
 بعد از چند جفته با بر بردارند یا نفع متفکر سنگین ساده که زرد کشید و متفکر
 سرکه در آن ریخته بچوب نجیر که سر از او است کننده در شیه که باشند بر
 زنند تا شیر بریده نموده آنکه و اگر با بس سفتی کنند و نگاه دارند تا
 آن آب از شیر جدا شود و صبح با زرد با آن آب را چند جوش داده گفته
 گرفته از با بردارند و کج از شترتها شکر مذکور میخورد که بخش نماید هر
 به یک ساعت فاصله میدانند و بعد از هر دو که خورده هر وقت بقدر زرد را

صورت ماء الجبین از زرد را

کام راه برده و اگر فراج در نهایت عارت باشد بهمان علامت که در صداع
صفراوی و دموی مذکور شد با سکنجبین استاده هفت متفر بنوشند و اگر
آثار احتراق صفرا باشد با سکنجبین اقیمونه از سه متفر تا هفت متفر فخر
مگر با سکنجبین و بر ذری موافق نسخته که در حیثت مذکور شد در دم بسیار باشد
یا نفی و بعد از هر شش روز از خوردن ماء الجبین یک از سه ملائکه که در ارضه نصف
قلب مذکور شد باید خورده شود به حسب مزاجی و اگر فراج شدید احرار است بسیار
حب اقیمونه هم نافع است و اگر ترشند و اقیمونه از هر یک است متفر شده در ماء
الجبین حیث نیده صبح روزیکه مسهل باشد بخورد بنوشند در اسهال موافق است
و بدل مسهلات یک مرتبه و مدت فخر آن چنانچه روزی باید بود و اگر بکمر
از این دفعه در فوج لکلیته نفس نیز کمتر توان خورد و قدر شیر خاکنه مذکور شد
برصد شده متفر است و بعضی فخر گفته اند و بعضی تعیین مقدر کرده اند
و بعضی فخر گفته اند بریده را تعیین گفته اند و بکمال فخر این اصلا نظر ننهادند
اخرجه است و اگر در نفس فخر گفته اند متفر است شیر خاکنه کمتر از آن بر قدریکه
با طبیعت نباشد برهند فخر طرف است قیمة شوربا و نحوه آب و در ارضه جان

قلیه تم و قلیه زرشک و ثبت جلوه و قلیه جلوه دار البسات و از زرشکهای شده
و صوابا اجتناب نمایند و اگر شیر بز میسر نشد شیر گاو و گوسفند نیز جایز است
لکن شیر بز نافع است و با جمله ماء الجبین در اعظم النفع است در عارضه
امراض سودا و در مواد حرکه تیر الفایده است **صفت سکنجبین اقیمونه** که با ماء
الجبین خورده میشود اینست که معمول متافون است و مگر فخر تجربه است زیرا که
بسی نافع یافته ام ۲ اقیمونه سنا و یک کاسنی بسفاج از هر یک است متفر
پرسیا و سه راز یا نه استخوان از هر یک است متفر شاه تره خشک هر یک
از هر یک هفت متفر تند سفید و هفت متفر سرکه که شده هفت متفر اجزا اخیر
و پوست نموده و صاف نمایند و با قند بقوام آورند و اگر بدون شیر بز بود از تنقیه
از سه تا هفت متفر بنوشند هم شایده و اگر با جوارح باشد با آب گسنی
بیت متفر و آب شاه تره یا قند متفر هر روز بنوشند و بعد از شش روز
یک از مسهلات که مذکور شد بخورند و دیگر از ترکیب مذکور است که در ترکیب رساله
ادویه قلبیه ذکر کرده و ترشند نیز از فزاینده در تربیب الحار نقل که در ترکیب
فرضه که در امراض سودا و تیر قلبی نافع بکاه ۴ ماده سودا و سبب رسیده نافع

صفت سکنجبین اقیمونه

در مدت سه روز که خورده شود رفع عدت می نماید و فرم که اگر ماده قلیع است
 تربت بر رنجبویه یعنی از این است تمام شد کلام شیخ میگوید که تربت را بگویند
 که شیخ فرم همان است که در همین آرا مذکور شد و با جمله چنانچه فرموده بود
 کثیره و غنیطه این تربت بسیار نافع است و نسخه اول که الهام نموده آن است
 موافق کثر افرجه در اکثر احوال و اعراض سوداویه بنجره رسیده است و نسخه
 شیخ در افرجه فارغ مناسبت **نسخه تربت شیخ** اقیهون ده متفرق بفتح
 از هر یک شش متفرق کوزبان پانده متفرق صا ش زودفا کما قیطون زهر کبیده
 متفرق بر سیاه و شیخ متفرق تخم رنجبویه تخم بر بوع تخم زنجبیل زهر در بوع
 بهمن سرخ و بهمن سفید سابع هند قنده از هر یک سه متفرق تخم کثوت
 تخم کاسنی صد سوس پنج کاسنی از هر یک ده متفرق کلقتند سرکی مت دی
 مجموع اجزا در سرکه ضیف نیده با تخم زهر بر آب بکوشند تا نصف ببرد
 و صاف کنند و بچند کوزه بسیار ترش بپزند تا یکم جا شنی نموده صاف نمایند
 و بقوام آورند و این کبچین را بدون ماده بچین منقون است و فرموده بود که در
 نسخه اول مذکور شد **صفت صلب اقیهون صاحب** و موافق نسخه صاحب

شربت رنجبویه

حاوی صغیر ذکر کرده و فی الواقع ترکیب است نهیت اقیهون ده متفرق بفتح
 فیقر البهاج از هر یک شیخ متفرق سطر و س سه متفرق غار بقول ه م م
 نمک هند بر شش متفرق اجزا را کوپده جب کنند و قدر شربت نام متفرق
 با آب گرم بنوشند و چون بخن که معروف است بچوب ضیف در معالجه امراض
 قلبی نافع خصوصاً سودا و آن بسیار نافع و عجوبات متکرره است که در شیخ
 و طریقی استعمال آن در این مقام مناسب است **پس پنج و پنجی تا چندی**
 پیش از این معروف بود و در ترکیب طینه ذکر آن نشده در او این برای اقبال
 بی زوال سلاطین صفویه ادام آن طلال اجلا هم الیوم اقیه مرمر الاطاع
 بر آن حاصل شد اشفاق یافته اند بتلاخی نکار و تجارت بسیار بمنافع آن
 برده اند و از خرابی آن بیکه مرضیکه معروف است با تشک این دو دارا آن
 آن بعد از آن بصره چوب ضیف نیم قیاس بنجره شاد است آن کرات است
 و در بیورست و رطوبت آن خلاف بسیار است و قول اینکه یا بست است و بجا
 آب نموده که الهام تربت متعاقب است که بطلبت میکنند و رطوبت فطری
 در هر آنست نزد فقیر اقوی ز سر بر اقوال است **طریق خردل صبیخه و خواص آن**

از جمله خواص آن مقوی عوارض غریزی و مقوی قلب و باغ و کبد و مقوی باه
و پرکننده روح و خون از کفایات و سریع النفوذ در اعماق بدن و در
ازاله قروح مزمنه و ضمیمه بودادیه خصوصاً آتشک نظر است و در دفع اکثله مجرب
و در جمع اورام صلبه و امراض سوداویه مشرب ربع دوا سیر و اوجاع مضار
و در التخلی و در واءا کجه و بهمن در صر سیاه و مالولیا نافع و در دفع مواز و
دخیزه کحل بدن و بر زخم معده مواد از را خردیدن بظاهر و در دفع سست اخلاط
و مواد بدن و قطع عادت ایفون و غیره و ازاله امراض و اوجاع مزمنه مجرب است
و در مجموع آنچه مذکور شد بعد از یاس از سایر معالجات از استعمال آن
شجاع تمام حاصل شده و تجارب کثیره رسیده و از اینست که میگویند که هرگاه
آن از ارجحان است و تمویذ این معنی آنست که تصور است که این بیخ را از
حوال ظلمات دورند و با جمله دوا سفردی باین معیوم نفع اما الان مشهور
نشده و حال از احوال نچسبند که شکر از قوت م استعمال آن نافع نباشد
و ایند در بعضی امراض یا در بعضی امراض مشهور فری از او شده مستند بعد م
بنهج مناسب آن مزاج و مرض اهد به و بهترین آن نیست که متصف به این

عشره باشد **طریق شناختن** و **بسیج** اینکه ابلق باشد یعنی نرم و بغیر از این
و صف بخوش قماش که اند **طریق دیگر** اینکه سرخ نیم رنگ باشد هر چند
سنگین تر است نهایت سفیدی دلیل خاصی و کمی تعیین است چه اگر خلط
این باشد معلوم است که یا در زمین کم رطوبت نشو نما که در بیشتر اوقات
شده است یا اینکه هنوز بجا فرور رسیده بیرون آورده اند **طریق شناختن دیگر**
آنکه رنگت هر دو باطن چندان مخالف نباشد زیرا که اگر طر سرخ و باطن سفید
و لید است بر اینکه رنگت هر دو باطن سفید و صغنی حاصل شده است **طریق دیگر** آنکه
سنگین نباشد زیرا که سنگین گمنه شده و قوتش بر طرف شده و افراط در سنگین
نیز و لید بر غلبه اجزاء از ضمیمه است **طریق دیگر** گرم نژده باشد بگفته اینکه قوتش
ضعیف شده است **طریق دیگر** آنکه مزه نداشته باشد **طریق دیگر** آنکه بوی نداشته
باشد **طریق دیگر** آنکه از مغزات و مفردات او را می فطنت که باشند مثل
آب ری و نم باران و گرمی آتش و افتاب از چهار چیز تا اینکه مفرد
مزاج آن است مثل کافور و زعفران و مشک و این شرط آخر شرطیت عام اکثر
دواها و فرقی است در استعمال آن در فصلی در باب اول کتابتک و در کتاب

جائز نیست در تابستان و زمستان با مزاج عاقل و باره و چمک مناسبت
و آنچه نگویم است که مزاج اطفا و پیران کلید است و اگر فری دیده باشند
مستند به مراعای شرایط و نوج مناسبت خواهد بود اما شرایط استعمال آن
این است که اول آنکه تنقیه بدن از اخلاط فاسده خصوصا که سبب مرض است
بنسبت آنکه این دو در اصلاح و دفع بقیه و برطرف شدن و الا این پنج بنیاد
تطیف و تقیح است که از آن مواد فاسده که عینه عظیمه و این شرط در اکثر
ادویه کثیره جاریست **دوم** آنکه در ایام استعمال آن آب نیاشد و بویض است
طبیخ چینی را بدستور عینه مذکور نموده بنوشند و بعد از فراغ آن چند روز از آب گنج در
بویض آب بعد از فراغ بعضی اطباق بید شک و کلاب عرق کا در آن و عرق
بریان بحسب مزاج فرمونه اند و بویض در چنین مقرر که اندک بیخ چینی جو شیده را
بر روزی ضبط نمایند و در سینه خشک کنند و در کاغذ یا کیمه که بر او بنویسند
که از فلان روز است مثل روز اول یا روز دوم و بعد از آن افزاید و دیگر همچنان ترتیب
بجوشاند و بویض آن بنوشند و بکمال تغییر چمک این و طریق فرود نیست
چه خوردن عرقها را خصوصا بر روی غذا اغذای فاسده است و بجهال ترتیب

و عدد ایام خوردن چینی بار دیگر کحل بر میزان کار نیست مشکل و عاقل انصاف است
معتد به مقدار آن است که چشیده آنرا چه سیاه و مضمحل شده باشد ضبط
نمونه در سینه خوب خشک کنند که از سفر محفوظ باشد و همه را با هم جمع
کنند بعد از فراغ آنرا را چند بخش که هر روز یک صاع آنرا با قدر آب که
کفایت برایش کند بدستور که در هر صحن مذکور شد بجوشاند و بویض است
بنوشند و اگر ده بخش کنند تا ده روز از این آب بخورند بهتر است **شرط دیگر**
آنکه در ایام استعمال آن تا یک هفته بعد از فراغ به هم نرود و تجدید لباس کنند
و اگر بفرودت شغلی باید رفت بروند تا توقف بیرون آیند و اگر جاملان
بدن را بفرودت باید تبدیل کرد با آب چینی تر کنند و به خشکانند و تبدیل کنند
و شرط دیگر آنکه از جمیع کتون در ایام غربت ده روز بعد از فراغ اجتناب کنند
شرط دیگر آنکه از گوشت ضعیفه و تحمل شاق بجزیه بد عنوان که باشد محضربا
و شرط دیگر آنکه از هاتمه اخراض نف نیده هم و غشم و غضب با جمله آنچه سبب
تالم نفس ثقی بر صدر لیه اوقافه عین و عشرت و سرور و صحبت اصدقا و ظرفا
آنچه سبب تلذذ ذرع و انتعاش نفس و طبع کوه بگذرانند بلکه با کمال استوع

الام نف نیه ترک خوردن این دو اولی و ضررش بسی بیشتر از نفع است
هر چند در این زمان و اوان توقع غیر این غلط است چنانچه مضمون بلاغت مشهور
این بیت است لیس الیلتی ایا تا عجباً بل لسلامه فیها العجب
العجب و لهذا مضمون من در این شرط بد جا است نهایتا که عامل مکمل
این داعی قیام نماید چون رفته بتقدیر در گون نه نشد کینه از آنکه تفرغ
نشد تا و بجز خویش عیشم خون نکنی که خوردن هم بجز خون نه نشد عمل
مکانه و بیمار چندان با رعایت داشته باشد شاید شرط دیگر آنکه با استعمال
آن ترک خوردن نکند **کفایت پیدا شدن چه چیزی** در بد است ظهور این
بیخ فخط عظیم در آن بلاد که این بیخ از آن جا می رسد باشد و مردم بصورت
اعتدال با حصول نبات میگردند و چون این طعم در ایام که سبب تنفر باشد
نداد و مردم بیشتر با آن رغبت میگردند اتفاقاً در میان این صاحبان
امراض مزمنه خصوصاً سوداویه و فروع کننده بعد از خوردن این بیخ نشک
کامل یافتند و چون این طعم است هده شده و از آن زمین بموضع دیگر
بروند همین آثار را یافتند و چون در آن صوا خوردن آن به نفع بود

بسیار است
در این صفت

که میزند با نمک میسازند تا آنکه بتواند و تجارب ملاحظه افکار ستر و طبع
آن که الحال متعارف است معمول شده که چون فعل نمک تصلب عصبها
و محقق رطوبات است این معنی مندانه اعمال این بیخ است قیاس نیز
مقتضی ترکیب آن است چون خوردن اغذیه با نمک عادی و مالوف
طبع شده و ترک معناه مالوف فتنه مضر است در غیر امراض مزمنه و
فروع غنیفه خصوصاً آنکه بطریق قهوه خورده نشد تقید کنند و در موارد کثیره و امراض
مزمنه و فروع آنکه بطریق تویق خورده نشد ترک نمایند **شرط دیگر آنکه** ترک لیلیت
کنند هوای روغن که در امراض حاد تقید روغن فرود است **شرط دیگر** آنکه از مویز
و سبزیها تا آنجا که بکنند **شرط دیگر** آنکه ترشی نخورند مگر صاحبان امراض
حاده که استعمال ترشیهای ملایم چاشنی دار جایز است بلکه قدیل میوهها
آنکه بطریق قهوه خورده نشد در امراض مزمنه و در های کننده نبات نماید **بگناه**
چندان حرارت در مزاج نباشد **بگناه** نماید خوردن شیرینی ملایم صحت این
دوا است مگر در امراض حاد که مناسبت است از اطوار شیرینی در غیر امراض
جایز است **شرط دیگر** آنکه بجز از رسیدن هوای سرد نکند دارند خصوصاً آنکه

بطریق قوه خورده کند در امراض مزمنه و در دمای گندنه نباشد که بعد از خور
 آنکه تعلق بعمل آید باشد بعد از آن نهایت احتیاط باید که در زیر که بدن
 بواسطه استعمال این دو انما نیب لطافت بهم میرسد و بعد از عروق مساک
 نیز منقوع شده بود و در هوای سرد چند کفید و بلبس که مطلوب است حاصل میشود
 با وجود آنکه در رو چندین بر بدن متعاقب سبب خلط غلیظ قیاس از این معنی
 باید که هر جسم صلبی را که خواهد زد و در کد اخته کند یا آنکه گوید که مکرر کند
 و بلا فصل بآب می نازند قابل ذاب و مستحق موی که در معادن و اشجار این
 اثر کنند در آن که خواهد کرد **شرط دیگر آنکه** احتیاط نماید از اموری که مفسد
 مرض شود که حاصله مناسخ خوردن چنین باشد و آنرا باید مقدم داشت و ترک خوردن
 چینی باید که غرض اصلی نوشته و سعی در بکشد و با فایده که **طریق صحیح**
 که استعمال آن آنچه است و مکرر پیوسته رسیده و نهج است با تعویق و درگیری بطریق
 قوه اه آنچه با تعویق است در از قوه قویه و امراض مزمنه و سودای غلیظه و کشیده
 و قوع رویه مستعمل است و این طریق را در شدت که در سردی هوا هیچ یک
 مناسب نیست و بجان فقیر بسیار اجلا از قوه حاکم نیز مضر است و آنچه بطریق مملو است

با کز از قوه موافق و بدو را هر دو مراعات شرايط بعمل آید مقصود است و مقاربات
 و بهر نیز موافق مزاج و عدلت البه مغز نیست و بهر از قوه نظیر ندهد **ایم طریق است حق**
آن که استعمال آن با تعویق است چنانکه بعد از تنقیه مناسب فصل روز را
 تا هفت شش روز با یک تخمین بقدر دم کاه و ورق کنند و در حین ورق
 کحل آنچه اندک شده باشد جدا کنند و بعد از آن در فرا بکشند و در یک
 پیاله عرق کاذبان و کلاب بید مشک شتره به حبیبی به خیر کنند
 و روز دیگر با تخم نیم آب نیم گرم بکند شاه در در یک سبب سفید با مناسبت
 که سرپوش آن که از مکررات باشد و اطراف آنرا خمیر گرفته باشد بسیار
 حلایم جوشت نند با نصف است معلوم کحل آن باین نحو است که سوراخی
 در وسط سرپوش در یک که نصف آب مقرر را با چوب صندل در در یک کنند و چوب
 باریک را اندازه گرفته است تا چمچیده نصف یک را آسی بریزند و سوراخ را مسدود
 و بعد از چشیدن بقدریکه بوقت استیصال رسد سوراخ را گشاده استیصال نماید که آن
 موضع اندازه رسیده بانه و چون بنصف رسیده و یک از با بر درازند و بکشند
 و در لغز روی که سی نشسته اطراف آنرا با چمچیده و سوراخ را باز نماید

بخی رتبه ای بدن برسد و در صورت دو نال باید برزیرلی باشد و اگر عقلت
در عضو خاص باشد همان عضو را بر روی دیگر بداند تا بخار در یک عضو بماند
و از آن آب بهمان وقت در پیاله بهمان گرمی بنوشند پس بعد از آن با چغندر
استراحت کنند تا خوب خشک شود و اگر بنیه هر مزاج تاب تیرگی هر روزه نماند آنگاه
بقدر طاقت بعمل آورند نهایت اگر مرض در عضو خاصی باشد همان عضو را هر روز
به بخار آن بداند و تویق تمام بدن را در چند روزی یکدفعه بعمل آورند پس از چغندر
ضایف غصه ضبط نمایند و نقل از آن چه سیاه و مضمحل نشده باشد در دست
خشک کنند و بنجی که مذکور شد بعد از فراغ بنوش آب بپزند و آب صاف
در پنج وعده تا سه نعل با در متفاتیات گرم بنوشند و تمامه را بوضو آستین
و قدری در نان و قدری در طعم و اضغانیند تا مبع آب شنبانه روز و نصف
اگر آب تمام مرفوشه آتش بیشتر سوزاند که از نصف کمتر ماند تا بکفر که یک
نشت بماند و اگر باز نیمه باشد از نیم گرم کمتر کنند و پوست تند تا به نشت بر
و در مزاج حرار در نشت متفاتیات چغندر نیم گرم آب بیزینیت چغندر را از نشت متفاتیات
کمتر کنند اینها **نصف چغندر بطریق دیگر** و در بعضی از امراض دو به مناسبت آن

علم

عقلت با چغندر ضم که چنانچه در از فیه بارده و امراض طبعی متفاتیات و بعضی
از مفصلها و در چغندر باز زنده از هر یک تا در متفاتیات آنها که با مسن بر می
منوب است تا چهار متفاتیات و در امراض معده خود تمامی یک متفاتیات متفاتیات
ریزه کنند و داخل کنند و در این طریق ترک نشی و نمک لازم است که تویق
خوردن اینها بهنجی که مذکور شد در خوردن بطریق توهه است **طریق توهه**
چغندر بطریق دیگر استعمال آن بطریق توهه چنان است که از در متفاتیات شش
متفاتیات چغندر با نیم گرم تا یک گرم در دم بوزن شش آب بکشد نماند و چون به
نصف رسد صاف کنند و ضبط نمایند و طرف عصر و نعلان او را گرم کعبه با
نهایت کجاست نماند سفید از متفاتیات تا در متفاتیات بنوشند و باقی را بوضو
آب بنوشند و طایفه در تعیین متفاتیات اینست که صائر المزاج و تحفیف
چغندر را کمتر کنند تا شش متفاتیات کنند و بار المزاج و همچنین طبع المزاج
را شش متفاتیات کنند و آب هر یک از اینها بقدریکه کفایت شش بکنند چه
بدون عطش آن چغندر خوردن و صبر بر ششکی نظر است پس طایفه تعیین متفاتیات
آب کفایت شش است و تعیین متفاتیات چغندر تا مع هر مزاج است و صبر بر بعضی

در این طریق چغندر توهه

محرومان است باید که چینی را کمتر کنند و هم چنین از بسیاری خوردن
 شیرینها و ادویه حار را محض باشد و بعضی ترشیدهای طایم چنانکه ذکر
 شد بخورد و صاحب کمال بارد در طب چینی را بیشتر میکنند آرا را کمتر در این
 مزاج گاه باشد که بعضی ادویه مناسب است شکر زنجبیل و دارچینی و عود
 و عشب چنانچه در طریق تعلق ذکر شد در این طریق نیز ضم توان که چنانچه بعضی
 از فیه حار نیز تجویز نیست نیدن چینی در مدهوق نیلوز و بسید و غیر ذلك که اند
 بلکه دیدم که بعضی تجویز که در اطراف صبح با طب شیر میدارند بجان فقیر در این
 طریق ضم او با هیچ شیرین نیست و چینی کجاست همین طریق که ذکر شد منافع
 بسیار دارد و نگاه با چیز دیگر ضم که از کیفیت مزاج خبر بدون میرود و آن
 آثار بر او مرتب نمیشود در امراض مزمنه و موارد غلیظه که استعمال آن با توفیق
 نگاه از رطوبت آن نقت تسخین آن و بعضی متفکر که ضم با چیز دیگر چنانکه
 ذکر شد مناسبت و غذای شرب این دو نیز کجاست از مضمون مختلف
 چنانچه در مضمون شرایط اشعار شد و پراکنده از آنچه لازم است نیز ذکر شد
 و آنچه باید فرود از اینها است طایفه است اگر مطبوع می شود کباب جلوه

یا تر علا و اگر خست نال باشد یا از مطبوع هر وقت متفکر که نال مرئی با نالک
 و مرئی پورتنی است و بالوده به شیر عمل آید به شربت قند که با آب چینی باشد
 به شربت مذکور بدون بالوده و صاحب کمال صانع چنانکه مذکور شد از شربت
 نه شرب چینی شد شربت ان رین و مرئی آلوده است اینها توان خورد نگاه
 استعمال چینی بطریق قویه باشد و غذای طرف شام تر علا و کباب جلوه و در آن
 گرم آب چینی را در ظرف مسی که بر روی کج گذارده که از مرتبه گرم بودن آن
 میفرمایند و بداند که در تنه دل چینی در هر یک از طریق نسبت با مضمون
 و احوال مختلف است و آنچه در این از مضمون متعارف شده چهارم است و کمر و
 بیشتر هم جایز نیست چه اگر کمتر از چهار روز حاصل کند کافی است و اگر در چهار روز
 اثر نفع ظاهر نشود و صحت کامل نشده باشد بیشتر بکوزند و با کج نظر مواظقت کنند
 که و از آن هزار عدد و ایام خوردن باید فرار را و در پس امراض یک روز بکشد که فیه
 دفعه باید کتفا نموده و سی از احوال است که یک دفعه و هر دفعه طبع چینی بقدر سبک
 فنیان که تخمین میکنند و او را پوش نیده باشند باید داد و لهذا تعیین مدت
 استعمال آن نمیتوان نمود **هفتم** از حرکت مواد فاسده بدن است بعضی

بطریق اسهال شدت و عنیف سببش فاسد شدن غذاست در معده
و باعتبار فساد غذا مواد فاسده که در بدن است نیز حرکت منافی و مبدی
میکند لذا شدت و عنف میباشد و بوی غیر بطریق علاقه شقی و سهال
بهم و دل بر اسم زدن و شنگی و گاه باشد که در معده در کرب و قلق و
و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که رست یا سرد شود و بزودی لاغوی
بدن و صورت بمرسد و بینی کشیده شود و شقیقها زورده و گاه باشد که بگوش
برسد و غضب قطع شود **علاجش بزیت** که آب گندم که از خوردن آن در
و کولوبه و کمر پاشد در تمام آن مواد فاسده بقرون سهال وضع شود
و در آن بقدر سهال متعاقب کننده و کلاب سرد بیاشامد و غذا کوه
تا وقتیکه خوب خاطر جمع باشد که معده پر شده و بعد از آن شربت انار وضع نماید
به آب انار ترش یا کلاب بیاشامد و اگر اینها نباشد باران یا کلاب
شیره کشیده یا طبا شیر بپوشند و اگر بگوش سردی اطراف و
سقوط نفوس شود شربت و لیسوی یا ترایق فاروقی هر یک که باشد بقدر در آن
با کلاب بنهند و این ضماری استعمال نمایند عصاره تیمه التیسر اقا قیا

ساق کف کل موی صندل سفید پوست انار آرد عدس و جویا غزال گو سپه
با آب یک گرم مود یا آب سرد سیب بروی معده ضمیر نمایند **ضمیر**
شربت انار منفع این است که انار ترش شیرین را بکینز انار یک پنجاه منقل
و آب نفع تازه هفت منقلب قدری قند که چاشنی او را در نفع بقوام آورند
طریق حق شربت آن است که آب برنج شیرین را با کرافتر چینه
سفید نصف جمیع بقوام آورند و در سبب و رب انار و آب سیب هر یک
از میوه آن است که آب یک زانند **علاجش** در معده برسد بدون
آنکه شیرینی داخل کنند و بعد از خوردن شستن و اسهال کباب یا جلوی
جلوی خوردن و اگر شش سرد شدن دست و پا و سایر اعراض صغیر که
که مذکور شد بمرسد بر عظیم را کباب که آب آنرا بخورند **اگر در دل معده**
که محل آن پائین استخوانهای سینه است تا ناف سبب که رختن صفا
باشد معده علائم شش خشکی و مخی در مان است و شنگ و تبوع و بی صفا
و یا سبزی و مخی را آنچه قوی دفع میوه و بی اشتها و سایر علامات غلبه صفا
چنانکه در صلاح صفراوی مذکور شد **علاج آن** اگر در دل بر خوردن و بی کون

شدید باشد اعانت نماید که مواد صفراویه باین طریق دفع نموده باین نحو
که سکنجبین ساده یا آب گرم و نمک یا شامه انگشت یا بر مرغ بزنند
تا قی کامل شده مواد دفع نموده و بعد از دفع شدن معده و سکون و جمع الکاب
شربت انار یا لیمو یا غوره یا سیب یا کشمش را از اینها را با عرق سید یا گلاب
یا میوه فراوان آنها نباشد به تنهایی یا بزر قطن یا بدون بزر قطن یا میند نمایند
و اگر اشربه و روپ مذکور نباشد سکنجبین بزر قطن یا با عرقهای مذکور و اگر
نباشد یا نخ یا بر فسرده که بیاض مندی و اگر آنها بچکدام نباشد آنرا بزر قطن
یا آب غوره یا آب سیب یا لیمو یا چاشنی بسیار کمی که سرد که نباشد و اگر هیچ یک
بزر قطن یا با عرقهای مذکور یا آب نباشد و غده آتش زرشک یا سوریا یا تمر یا
سماق و اگر نباشد فراز و ط یا جمع یا سرکه و چند درز باین پنج دو او غده بجز
با صلاح بیانید و اگر غمزه باشد سکنجبین و بزر قطن و عرق سید یا گلاب
سرد که نباشد و اگر باین وجه است که نشسته بکنی باشد یا بد خورد پس اگر
وجه بسیار شدید نباشد خوردن چهار مثقاله نعل صغیر یا آب گرم دفع ماده
میکند و اگر وجه بسیار شدید باشد مثقاله قویون خشک را کوپد و صندل

زودند و اندک بکم از عقوبت نباشد و اگر قویون خشک یا نشسته عمر مندی یا نشسته
مثقاله کل بنفشه و کل سرخ پوست هلیله زرد سنبل مع از هر یک مثقاله الونیا را
بیت زرد چوبش زنده و صاف نموده با شیر خشک و ترنجبین از هر یک مثقاله
بنوشند و بعد از فراغ از علل و سکون و جمع غذا بهمی که مذکور شد میل نمایند و اگر
وجه صده بنف معده باشد علامت شش طلوت درد بان است و به اشتها
و آروغ ترش و عدم علامت کوره و بر صفراوی و به بنفشه و سید زرد و
و ضعف غضمه **علاج آن** خردل کهنه آفتابی است بقدر چهار مثقاله طرف
صمغ سکنجبین مثقاله بقدر مثقاله سنبل یا کل قند و صمغ بقدر نیم مثقاله و بعد از
سه روز صمغ را بر ج فیهوار صکه زود برند و از عقوبت اندک بکم
بنوشند و اگر محتاج به تکرار باشند مکرر این ج فیهوار را بکورد در میان بخورند تا ماه
قطع نموده و اگر این ج فیهوار نباشد از این سفوف بقدر سه مثقاله یا بکم بنوشند
صورت سفوف مذکور ترد سه مثقاله صمغ کهنه از هر یک مثقاله نبات چهار مثقاله
و اگر اجزاء این سفوف یافت نشود مثقاله ترد را کوپد و صمغ زود برند و
اندک آن بکم از عقوبت بنوشند یا ترد سه مثقاله کل قند مخلوط نموده بخورند و اگر این

رفع نشود بعد از آن ایام فیقوا و اگر نباشد تردید به پنج خمر کور بجز ریزد اگر مکتوب
نشود تخم شبت و تخم ترپا صاف نموده نیم گرم با نبات پاشند و در آن کفند
تا بغم بقیه دفع شود و بعد از مسدود شدن روز مداومت بخوردن کفند با مصطلح
به نهمه بکنند و غذا نخورد آب و در غیر روز مسدودان و مری با لنگ
با آب بپخته یا شربت قند و اگر سبب **دفع بپاشد** علامت شکر کتبی است
در معده و آروغ و نفخ شکم و جمع از مجلسی **علاج آن** بهیچ است که در وجع
معده بغمی مذکور شد و خوردن مچول گمانه که صفت آن اینست **صوره مچول گمانه**
زیره گمانه در سرکه صیابیده پنجاه مثقال فلفل سیاه پانزده مثقال سیاه
زنجبیل از هر یک بهین مثقال پوره از سرادویه را کوپده با وزن عمل بقوام
آورند به شسته و در شربت هفتاد و چهار مثقال کندر زیره و آب لافورد
نافع است در این نوع ضعف معده **علاج آن** اگر سبب **ضعف** قوتها معده یا از
اسباب جمع مذکور باشد علامت **علاج** هر یک مذکور شد و اگر بدون اسباب
مذکوره ضعف در قوتها معده باشد **علاج** شرفی ردن آمده برود است
با مصطلح یا طباشیر کجبلی باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد

درت به و شربت به **طریق ساقی نریخت** که با طباشیر یا طباشیر و شربت
فواکه اینست آب انار و آب سیب و آب مروارید از هر یک یک نخود و یک
نصف از اینها با طاعت ثلث جمیع شکر صاف قند بقوام آورند **طریق نریخت**
این است آب ترش و شیرین سه جزو آب لیمو بخورد و قند بقدر که چاشنی شود
بقوام آورند و اگر بر هفت مزاج باشد آنچه در وجع بغم معده مذکور شد **علاج آن**
مچول نریخت که صفت آن شربت عود قاری و ده مثقال سنبل الطیب قند
کبار زعفران و پودر سنج و زعفران هر رنج بویه مصطلح از هر یک سه جزو رسیپ
ترش کلاب هر یک پنجاه مثقال آب لیمو شش مثقال قند یکصد مثقال
ادویه کوپده و پنجاه بار پند و کلاب بقوام آورند و قدر شربت **نریخت**
سین گمانه **نخم جوشان** که **سه سالی خند** عود قاری و شربت پودر سنج
ده مثقال مصطلح یک مثقال نبات شش مثقال ازرا کوپده بقوام آورند و قدر
شربت تا چهار مثقال و خوردن اطراف صغیر و مداومت با آن در انواع وجع معده
و ضعف آن نافع و مجرب است و بعد از تقیه که ضعف معده و بر هفت مزاج
مزاج باشد و علامت شکر همان است که در وجع معده بغم مذکور شد خوردن

ترساقین

سربت فستین نافع و جرب است و غیر بسیار از این نوع ضعف معده را پس
 نافع علاج که ام **سفن ترساقین** اینست فستین نافع متفر اینست
 کل مع سینم است رون از هر یک متفر مثل الطبع مصطلح از هر یک متفر
 اجزا البعیر از مصطلح بگوش نند و صاف کنند و با شیر صد متفر تند صد بقوام
 آورند بعد از آن مصطلح اصلایه که بان مزوج سازند و هر روز از این متفر تا
 هفت متفر از آن با کلابین کشند و اگر نیم متفر مغز بند و با کلابین کشند
 با رب بنوشند نافع است و تا هفت روز میماند و غذا طرف است
 خود آب کباب طرف شام تر پلا و بد **عده سفوزان** عطا از ادویه تر نافع است
 ضعف معده و فسر آن و سوء الهضم نافع است و مقوی قلب و دماغ و مفرغ
 و با جمله در تقویت معده و دماغ و مفرغ قلب الطبع است قدر سریت از نیم متفر تا یک
 متفر نیم تخم هم غذا بعد از طعام باید خورده **سفوزان** عطا این است قرنه
 سابع هر معده اسرون مصطلح کورست سببه کاباشنه از خند نافع
 زیره که با دارچین متفر زنجبیل نقل ناروان جز بواجاقه از هر یک متفر
 نباتشش مقابل مجموع اجزا از نیم کوبیده با سم مخلوط نمایند و **سفوزان**

ضعف معده

کافور

و کافور از هر یک متفر که در این زمانه یافت نمیشد از اجزاء این سفوزان است
 و چون الحام مفقود است بدون آن متعل است **ام در قوی** که چهار است
 از در رسیده در ده که سبب آن اجباری است و بر از تر روده با و محل از وضع
 مابین ناف است پشت را و بطرف راست و چپ نیز میل مینماید بجهت آنکه وضع
 روده با این نحو است **سبب قوی** اگر غلیم غلیظ است که در روده مخلوط با نقل کشند
 و باعث صس آنها را یکی است غلیظ که در روده مجوس شده یا نقل است که کشند
 و غلیظ شده و در روده مجوس مانده **علاج آن است** که منصف از آن مجوس با بونه از
 بسفاج از هر یک متفر سبب آن ده دانه تر جبین ده متفر روغن زراعت مخوم
 ساخته بخورند و شیانه از نمک و عکرو بوره از منصف استغناء نمایند یا شیانه از صابون
 و شکر و نمک و تخم خطره با کل بنفشه و عکرو بنفشه نمک با بورد و تخم قنطاریک کشند و اگر
 هیچ یک نباشد نمک را پس اگر طبیعت کثیفه و وجع ساکن نمید و الا معجون کثیفه
 که **ضعف معده است** عند الشعب از یانه بسفاج با بونه تخم زراعت سناء مع اطل الملک
 تخم شبلیله اصل لوس کا و بان از هر یک متفر سبب آن بید متفر تر جبین
 فلوس از هر یک متفر شیره تخم کافور ده متفر سپر کشند ده متفر از هر یک

قوی ایلاد

چند دره متغیر ریوند چینی کیمتقار و اگر نباشد بوره ارضی نیم متغیر نیک طعام
کیمتقار روغن بهرام نمک و اگر نباشد شیرین نیم اول نمک با روغن بهرام بزیند
و بعد از آن سیرا جوارا چهار بخش که در چهار روز بخورند و اگر تمام اجزا این حقنه یافت
نقص بهم یافت نمک کانی است و غذاراتا طبیعت کسوف نمک خورد آب یا دار چینی
یا زیره و زعفران میزنند و از آب بسیار سرد البته احتراز نمایند و اگر تقیه و جمع
بعد از حقنه باشد روز دیگر با ز منضع را در روز بعد با احتقان نمایند تا ماه
باله رفع نمک و اگر سبب قلع غیر از اسباب مذکور باشد از عالم و مریوس را نوا
که مذکور شد رجوع بطبیعت ذوقی نمایند زیرا که آنرا در وقت مچنین گویند
گوئی است از دفعه که متصد است بمقعد آنرا امع مستقیم گویند از برای دفع
برازد باین حرکت دفع نمک مکرر طوبی از عالم آسیمی کاهی غلوط بول کاهی
به خون شده **کیفیت** کاهی باشد که رطوبت کهنه باشد که باین دفعه رخته
باشد و سهیل حالت شده باشد علامت این پیش و روز و سستی بمر کاه
وزیر شکم علاجت خوردن لی ب ریشه ظلم و یا کیمتقار و روغن بهرام است به خون
این با سوره اگر یافت شود بقدر کیمتقار و اگر یافت شود بدون آن و صفت آن نیت

تم خط نمک نیم ضایع متقار از هر یک یک مشت است سه بعد از سه صمغ عربی
کل ارضی و متقار اجزا را گویند و پنجمه مزوج کنند این سفوف در هر یک از
انواع زحیر که مذکور شد نافع است و در روز غیر مسهل با دوشه که مذکور شد نافع است
و غذا شور بسیار با شیر بهرام و طرف نام جلا و با زده تخم مرغ اگر این علاج نفع
شد فیهما والا تا غیر زور ریشه از هر یک یک مشت استان ده رانه جوش نیند
و صاف نمک با ده م فلوس و ۲۰ روغن بهرام بنوشند و اگر هجاء بگزارند
باین کویز در میان مسهل بنوشند تا رفع نمک اگر سبب آن ریختن صفوان این
رغم باشد فوج صفوان است و همچنین در وقتن مقعد تشنگ و غنی دمان و سایر
علامات غلبه صفوان چنانچه در صداد صفوانی مذکور شد علاجتش و متقار نیز بطور
و کیمتقار با رنگ با بی ریشه ظلم و اگر یافت شود عرق بید بنوشند و اگر باین
علاج دفع نشد مسهل که در نوع اول مذکور شد با ضافه کل فلوس ۲۰ بنوشند و
بدست نوع اول تکرار مسهل با احتیاج نمایند و غذا در این نوع آن شور با شیر
چو میدان نمایند و بعد از آن مسهل را با زحیر باقی باشد و صفوان چون با جلا
دفع شده باشد سفوف الطین با شیر نیم غوزه و شیر تخم کشیز میزنند

و اگر پیش پدید آید باشد سفوف لطین با روغن بزم بود که با
بهدانه و عرق سید بنوشند و بعد از کم شدن خون و همچنین در غده که
میدانند **صورت سفوف لطین** اینست ریال بوداده تخم مرد بوداده بندر
قطونا بوداده نشسته صمغ عربی کدر از انرا الماس و سوار تمها که پسند
با هم مزوج نموده از کینه صمغ عربی سوزند که میسر نمایند و بعد از طرف
شدن تخم خون و نهایت تحقیق چنان که باز تردید باشد سفوف صبا
انرا با آب است و اگر هنوز آثار غلبه صفرا باشد که مکرر شده باریک شیره
تخم خرفه و شیره تخم کشمش بوداده میدانند **صورت سفوف صبا** اینست
انرا در آن بوداده ده م بطوط که سماق در سرکه خیس آید و خشک کند تخم مور
آه کشمش کشمش بوداده فونوب که کون را زهر کبک متفرد نموده
آه متفرد ۲۰ م و در آن را انواع حسی که مکرر شد بعد از چند مسهلان
نیم که در این نوع مکرر شد علاج کنند و آنهم بعد از این ورق از مسهل شهر
مکرر میوه بعد از مسهلات مکرر در حسیر اسم نافع است **صورت سفوف**
سفوفیکه مسموم بود که بعد از مسهلان مکرر در مسهلات مکرر

نافع و محترمت خود را بر طرف و طبیعت را ملین میکنند و در شهر
صفراوی نظیر نهاده **صورت سفوف** تو تو مروارید نامخته عدم است سوخته
کلفت رطاب شیر فونوب کل کل نیز کل نیز سفوف کل سفوف کل سفوف
باز رنگ بوداده تخم صمغ عربی بوداده تخم خرفه بوداده تخم مویز کناره سفوف کشمش
منقر کشمش بوداده صمغ عربی بوداده چمن سفوف بوداده طراقت کشمش
قطونا بوداده از هر یک ۳ م کوبیده کل را غسول منقطع آفاقا قیاد از هر یک ۳ م
انرا در آن م اجزا را موازی بندر قطونا و باز رنگ نرم کوبیده و ساید سفوف
ت زندقه شربت نیم تا ۳ م باریک ۲۰ م شیره تخم خرفه بوداده ۲۰ م
اگر سبک از اصبغ سفوف سده در امعاء حادث شده باشد که
متوجه دفع آن شده این فرکت را که باشد علامت سنگینی شکم و زور
پیشن را می و بدون آمدن انقباض یا به پیش بعضی اوقات و فرقی وضع
و ظاهر میان این نوع با این نوع میوه که هسته فلور یا سماق چند دانه فرو برد
اگر زهوی دفع شد این نوع نیست اگر دفع نشد یا بعد از چند دفعه اجابت
دفع شد این نوع است **علاج آن نیست** عند التعلل و ریشه را چشاید

صورت سفوف

با ضافه بارنگ و روغن هرام بنوشند و اگر قحاح مسموم شود **همچو که در نوع**
اول مذکور شد مسموم شوند و همچنین اگر قحاح بگردد بر سوزن ترنگ زیند
و غذا نیز بدستور نوع اول **و اگر سبب آن سرمائی باشد از عالم نخستین**
یا فرو رفتن با سردی یا بخوردن علاتی که سبب کور علاجه نشستی
بر سنگ گم یا نمک گم یا خاکش کرم ادر کیم که بر او نشیند و بر کرم نمیدند
و کرم گاه و زبیر سنگ ابرو غن هرام چوب کشند و بارنگ ابرو غن هرام چوب کشند
با نیک برایشه خطم بنوشند و غذا بخورند که در نوع اول مذکور شد میدناید و اگر
باین علاج دفع نموده شود که در نوع اول مذکور شد علاج کنند خلاصه در محال
این انواع حسی که مذکور شد تفاوت جندان میت و از دو غذا بیدید
نزدیک است **در امر از نوع اسیر** که دانه است چند که در مقعد بدیدید گاه در ظاهر
و گاه در باطن و گاه هم در ظاهر و باطن بهر تقدیر یا در دست که خون از آنها
میآید یا عیما است یعنی گدی که خون از او نمیآید یا با ورم وضع است یا به ورم
و وضع و آن دانه ها از زنه شکل میت یا دانه است بشکل یا لید کویک
در نهایت صلابت و آنرا تمولیته گویند و این بدین نوع است زیرا که ما در

که ماده آن شود و گوی است و دیگری دانه های همین که است از غولان زنگنه
بدانه انگور و آنرا عنبیه گویند و ماده آن نوع دومی است و سوداوست
و دیگری دانه های نرم و سرخ رنگ بشکل توت و آنرا گویند و سبب آن نوع
خون است فریب بصرافت است و با جمله سبب مطلق بواسیر خون است سودا
که باین محل میریزد و سبب حصول این دانه دوام وضع میکرد و همه سوداوست
بیشتر قبول است لاش از برای علاج کمتر است و بر موشی صاحب است
نشستن هم سبب صحت حصول این علت مکه در علاه است مطلق بواسیر
است که رنگ صاحب بواسیر زردی و سبزی میزند و اگر این است که رنگ
قلع میباشد و صورت چشمها متباین میباشد و خضرها ضعیف و قوت
جماع بسیار کم میباشد و دندانهای ضعیف بد رنگ شهوت باشد
که بپند و در حرکات زود سست مکه و گاه که بخارات بواسیر سیدار
صداغ کعبه **علاج آن بچند وجه باید که اول** تنقیه بدن و اصلاح مزاج کنند و طحال
و معده که تولید خلطهاست زود **هم** تدبیر شودن خون آن بکاف باشد **سیم**
تدبیر تسکین دام و وضع آن **هم** تدبیر شودن خون آن بکاف باشد از اطباء

جما نمند بر قطع و اسقاط دانند که باله رفع نحو **اعلاج** بدانکه فصد با سینه
 و صافن در تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است و فصد اسیدم از دست
 چپ در اصلاح طبعی که آن نیز اید با اصلاح بواسیر مؤید نافع است و شیخ اثر
 فصد با بصر که رگ است که هر فصد نیز یکا سه زانو است اقوی از فصد با
 دیگر فصد است و حی متابین در کین نیز فصد است و بعد از فصد اگر تنقیه
 شود به نهم که در ضعف قلبت کور شد باین نحو که در ربع مذکور خواهد شد
 تا علامت غلبه بر ضلعی موافق آنچه مذکور شد بکنند هم نشاید و بعد از تنقیه
 و مداومت بمقویات معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد بکنند
 و اگر اصلاح کنند خوردن شربت ماء الجوی با کبجی و بز در نهم که در هر یک
 از حیثیات مذکور خواهد شد بکنند هم نشاید و اگر بعضی مسأله که در ضعف
 قلبت کور شد اطریفل مقل مین از ریشه شمشیر متفرد با یکم نبوشند
 نافع است **صفت ماء الجوال** پودست بیله گابا بیله زده بیله سید آله متفرد
 استخوان از هر یک ام تر بد بیله متفرد فلوس چنانچه متفرد از هر یک متفرد
 و فلوس و منظر را را بکنند تا صحت شود و بر او بر او کوبید و بخورد و بر او بر او

در نهم

مقل

هفت متفرد خوب که در حلیت بی متفرد غسل بقوام آورند و زود متفرد نام
 مقهور و طوس را داخل کنند و از زود ریش بردارند و با سیرا و دیو بر کشند
 و مداومت نمایند بخوردن اطریفل صغیر و در از آن بواسیر خوب است و بکنند
 که مداومت به اطریفل صغیر و کاهی خوردن اطریفل صغیر مین مفع از تنقیه های
 دیگر باشد خصوصاً بعد از فصد و در اصلاح مزاج صاحب بواسیر و مداومت بخوردن
 شربت در شکستگی نافع است و فقیر مکرر بعد از فصد ضد فخر اطریفل صغیر
 بخوردن شربت در شکستگی نافع است **صفت شربت شک** در شکستگی از زود
 خوب است که در وقت خوردن و صافند و به جانت و شکر آن قدر باید که
 شربت خورشید چاشنی یا مل تر ششی باشد و اگر بعد از بقوام آمدن شربت در نهم
 درم شکر و طباسیر اضافه نمایند نافع است خصوصاً بگناه آثار و علاج صفا که
 در صلاح حار کور شد ظاهر باشد و این شربت از غل متفرد ماده متفرد
 با عوق کاسنی و پنهان میزند و بوضو افتاد حب مقل یا معول مقل یا معول
 خبث اکید بر یک باشد پس نافع است **صفت صفت** این است پودست بیله
 کابا امله متفرد پودست بیله زده تم کند تا تم نزه تیزک تم زریان از هر یک مقل

صفت شربت شک

صفت صفت

مقل زدن بی متفر را در آب مندا و سیرا در بر او برده و چخته با اسم
ببرشند و جملها بعد از آنکه آب زنده و از منقذات تا جملها در آن فروزند و چون
افزاید صفت با هر بر مجموع عمل بقوام آورند و برشند بمجمل مقل معروف است
و قدر این مجمل و متفر است **صفت مقل مقل** این است پرستیده زنده
آدمه متفر در پست پییده از هر یک متفر مقل زنده متفر مقل را در آنگینند
و سیرا جزا که بر با هر بر مجموع عمل بقوام آورند و برشند و اگر بدو عمل
بطریق صفت چهار تا نماید هم نوعی از صفت مقل است قدر شربت از صفت و آنچه
دانه و از مجموع تا سه متفر **صفت صفت** که معروف است بجهت این است
موانق نسیم قانون پرستیده کاب پرستیده آید متفر نفع سرد کوزه و در نفع
زنجبیل شیطون بندر سینه لطیف از هر یک متفر تخم شبت تخم کندنا از هر یک
متفر صفت که در بر صفت متفر از تمام صلابه که بد و متفر روغن کا و جوز
که با هر بر مجموع عمل بقوام آورند و برشند و بدار شش و استعمال نماید و قدر
شربت بمتفر و اگر متفر است کسم اضافه نماید شربت و این مجمل صاحب
فراج حار صفت کسم علامت حرارت با باره مذکور شده نمود اول است **صفت صفت**

صفت مقل مقل

صفت صفت

صفت صفت

که چوک آس است آنرا نرم صلابه که تا چهارده روز در سرکه بسیار شده
بچیت نند و در ستمی بسیار باید که که بچیت ستمی بسیار نند و بچیت
و بد آنکه نرم داشتن طبیعت صاحب سیر لازم است و نگاه بیدت
در طبیعت باشد گاهی ستم نندی و الو بخار و الوی خفت را بچیت نند
و طرف صبح آب آنرا با شیر خشت یا به تنهات میزند و اگر قدر بخوریم
با سیرا جزا بچیت نند متفر است و اگر شربت ستم نندی با شربت الو بخار
اکثر اوقات نوشند هم در نرم داشتن طبع و هم تسکین حرارت کولج
نافع است **طریق س صفت شربت** که معروف است در شربت است و قدر
شربت هم مثل است و غذا نیکه طین طبیعت باشد صاحب سیرا
نافع است و پرپیز از غذای غلیظ و از همه مولد سود است مثل باد کباب
و عدس و جزای شور و صوابا هم نمک سوز و گوشت قدیده و سیرا نند
لازم است و شنبلیله ترامنع که و خاشکی و زرده تخم مرغ
و کندنا با اندک بایز مندر است و دیگر آنچه در باب غلای صاحب
ربیع مذکور شد اصحاب سیرا نیز نافع است و سیرا نیز بر برنج بود

صفت صفت

بهم نزدیک است اما ندر کثرت خون بواسیر باید که وقتیکه رنج معتدل آن باز
ایستاد باشد و دانهها متعاقب شده باشد و دردی یا در میانه یا در یک از
بخارات آن در بدن عارض شده باشد بسنج باید که مریض مکرر کجا
برود و سستی در میان آب نیم گرم بنشیند و مجموع یا بعضی از این گفته شده
روغن هسته میوه یا شفتالو روغن هسته زغالوتی مرغ روغن گوزان شتر
منزلق کادو مغز سق بره هر یک از اینها یا مقل یا بدون مقل و اگر اینها
گفته شد آب بسیار با زهره کاو استعمال نمایند و اگر کجور هم اضافه این
اجزای نماید اقوی است و اگر با منفع گفته شده نمر هندی در سر کین کبوتر اضافه
نمایند و شیخ الرئیس مرغ را نیز با اینها تجویز نموده و فصد صافن با فصد صافن
در کثرت خون بواسیر بسیار نافع است و بست باشد که بعد از فصد صافن
اصیاج بادویه مذکور را بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر استعمال در
مذکوره وجع بهر سدی یا شدید نشود ادویه که بعد از این در تسکین وجع و رگ
مذکور خواهد شد استعمال نمایند **تدریس تسکین وجع دوسم بواسیر است**
خواه ابتدا عارض شده باشد و خواه بعد از استعمال ادویه عارض شده باشد

نماید نگاه و جمع بواسیر شدت که دخول اندیش حسرت باشد اولاً بنویسند که
مذکور شد در کثرت آن سعی نمایند و فصد با سلیق یا صافن بکنند
و اگر فصد کفایت نکند تکرار فصد بکنند و اگر بعد از فصد فصد نیند زانو
بدر و مقعد بسیار نافع است و اگر یک فقه گفته شده تکرار نمایند و در هر فقه
از پنج عفتاده عفو و با شدت وجع بواسیر احتراض لرحیوانا و شیرینین
لازم است و تبرید بترتبات دو ائمه و غذائیه چنانچه در صداع صلا و در
چشم و در رکون و حناق مذکور شد بعمل آورند و روغنهای که در تسکین
بواسیر مذکور شد در تسکین وجع نیز نافع است **دوسم بواسیر تسکین اوجاع**
اینها است اکلید الملک در مقل و اگر کوبیده بار نه تخم
مرغ روغن کلر سف استعمال نمایند **دوسم اکلید الملک** کلر خطم تخم کلر
از هر یک کجور مقل میوه است نه از هر یک نصف جودانیون زعفران بسیار زرد
و روغن کادو بخته از هر یک سدس جود پی مرغ مغز سق کادو در غم کوان
شتر و زده تخم مرغ بقدر یک سیاه از اسه شده شود و روغن را بعد از فصد
بازده تخم مرغ و کادو و سیاه از اسه شده استعمال نمایند که نیم خوا

می کشاید و جمع می نماید کندنار در لخته تو چمپید
 در زیر خاکستر کرم بپزند و در روغن کاه کهنه بار روغن مخو زرد آلوی تلخ بریان
 کنند و در مادن سرب باول مثل صلایه کشند تا مردم نمک پس بر دارند و
 استعمال نمایند و اگر قلع مقل اضافه نمایند بهتر است یا آنکه کنند تا می کشند
 با سفیداب قلع و پیمه مرغاب و پیمه کاه و موم کافور من سم نموده استعمال نمایند
 سفیده تخم مرغ بار روغن کل سنج در مادن سرب چند ان صلایه
 کنند که زنگ سیاهی بر داند و استعمال نمایند پیمه مرغاب بار روغن
 کل سنج موم کافوری همه را با هم بکند از نند با قلع ایفول و عرقان استعمال
 نمایند و اگر مرغاب باشد سایر اجزا کافی است و اگر جو فویج مرغاب پیمه مرغ
 کنند هم شایسته است لیکن شیخ از نرس در هر موضع زخم که پیمه مرغاب در این جا
 شایسته است سفیداب قلع موم کافور روغن کل سنج موم
 و روغن را با هم بکند از نند با سفیداب مخلوط نمایند و استعمال نمایند
 روغن هسته زرد آلوده مشغله میغی سه سه مشغله مقل مشغله اجزا را با هم
 سرشته استعمال نمایند مقل زرق کوهان شتر منوز کاه

روغن هسته زرد آلو میغی سه سه زنده تخم مرغ روغن کاه و کوه در می پیاید و او
 جوش نیده باشند اجزا را یک کوبت هم بپزند و استعمال نمایند
 که بسیار نافع است روغن کل سنج زنده تخم مرغ با قلع ایفول
 و عرقان و اگر هیچکدام از اجزا مذکور نباشند زنده تخم مرغ به تنهایی
 بکند و نرم گو پسته بار روغن کل سنج و سفیده تخم مرغ استعمال نمایند اگر
 آند جوش زنده تخم مرغ و روغن کل سنج با هم ضم نموده استعمال نمایند خوب است
 و هر یک از این همه که استعمال نمایند اگر دانهها بیرون باشد بر پیمه کاه بر آورند
 و اگر در درون باشد پیمه را با آن آله بر دارند چنانکه بدانها برسد و در وقت
 بکند از نند و بار تجدد کنند زنده تخم مرغ مغز نان نرم بجز روغن
 کل سنج ضماد دیگر کاج را با آب خسته تا مازانده ظاهر نمایند
 پیمه بز پیمه اردک پیمه غاز پیمه مرغ خان مغز سق کاه کوهان شتر روغن خسته
 برام روغن تخم کدو موم کافوری اجزا را با هم بکند از نند و تنبیر و کل خطمی
 نرم گو پسته با هم مخلوط نموده استعمال نمایند اگر پیمه و روغن یافت
 نشود بعضی اسم کافی است و اگر وجع بسیار شد بد باشد آب یک

بند که بزنند و با قدر آب مخلوط نمایند و با هم زمان و زنده تم فروغ در چمن
 کلسنج ضم نموده ضم نمایند **آب ل** تم کتان تم خطم خبازی نیم کوب
 بوجش نند و صاف نمایند و با آن بکنند مچمه ضم نموده در ظرف کعبه
 مرغوب ران آبتشند **آب ل** که کلبه الملك بونه خطم خبازی شب بوشه
 و در میان آب آنها بنشینند **آب ل** که کلبه الملك بونه خطم کتان با طلا
 تم خطم خبازی کل بقیه پوست خشتی فاخره جارا نیم کوب کعبه بوشند
 و در آب آن نیم گرم بنشینند و اگر مجموع این اجزا نباشد بعضی از آنها کافی است
بستن خون بوسیر کعبه کعبه افراط رسد بدانه جوشی بوسیر باید که
 که خول صاع و با افراط دفع شود باشد و احداث ضعف که باشد
 و زنده وی زنده و تمام ضعیف شده باشد در آن وقت متعوض
 قطع آن باید شد **ادویه شیره و برف** شیره تم فروغ بوداده ۳۰
 شکر شیره تم کشیز بوداده باوردان طبع شیره و چهار شکر آب و اگر
 یافت شود قوی که با نیم شکر ضم نمایند و بنوشند **سفن ذوق کربا**
 ذوق کربا ستا خون این است که با انجا از هر یک در ورق کلسنج ضم

اینست
 اینست
 اینست

اینست
 اینست



حوا از هر یک منفی متفقر نشسته کل رمنی طرائیش طباشیر کندر
 تم مورد از هر یک مع متفقر رتبا لوسول قاقیا از هر یک منفی اجزا را
 کوبیده اقراص زنده **طرائس سفن ذوق کربا** موافق نسخه قدما کعبه با
 بشد مردارید تم فروغ از هر یک منفی شخ بزرگویی پوست تم فروغ بر در را
 سوخته ضم حوا از هر یک سه گرم کشیز خشتی داده خشتی سفید سیاه
 از هر یک شش متفقر روح سوخته بزرگ از هر یک متفقر کوبیده و بقیه با پای
 بزرگ طولنا قوصت زنده بزرگه لاین و نسخه عمل می توانند که و شیخ الرئیس
 اطرافیل صغیرا با خشت کعبه ذکر کعبه و طریق سفن آن چنان است
 که خشت کعبه را چهارده روز در کعبه خست نیده بد از آن مثل غبار است
 دست وی اجزاء اطرافیل غسل سه برابر هم جو ضم نمایند و سه متفقر از آن را
 میل نمایند و اطرافیل بدون خشت کعبه نافع است **صفحه صبح که درستی**
خون بوسیر نافع است بشد کربا روح سوخته کل رمنی از هر یک متفقر
 پوست همیده زنده و پوست همیده آمده متفقر از هر یک منفی تم کندان استقال
 مقلده متفقر یا اجزا را کوبیده و مقل را در آب حل نمایند هم جو با هم

بر شند تا ششقه از آب آبی که آهن تا فته در آن خاموش که باشند
 بنوشند **طریق سوزانیدن دوج** که بپندی کوای و در اصفهان کسکی به میگویند
 دوشخ بزگوهی و پوست تخم مرغ این است که در کوزه که سر آزا حکم به بندند
 در تنور یا در تون جام گذارند تا از هم بپاشند و خوردن فلونمای روی و بر
 شفتا لو آفرود بقدر نخدی نافع است **ایضا دوا اینکه** استعمال آن خون را
 بند میکند اینها است هر کس در دم الا خون شیا فایث کفرا جزا را
 مثل غیر سائیده و تا غلبوت بپنجه تخم مرغ با آنها آله استعمال نمایند
صورت دیگر پوست انار و مور در با خمیر جویشند و صاف نمایند و مقعد را با آن
 بنوشند **و اسم دیگر** سفید اب قلع و در سنگش دوج عدس اقلیمی
 نقره باروغن کسرخ و موم سفید **اسم نموده** استعمال نمایند **و اسم دیگر**
 بر کسک ده و کفنا رو ماز و غروب ملبوط شیبی تا پوست انار را جزا بپوشند
 و در نفس آب آنها نشینند **دیگر آنکه** کندر و ماز و سره سنگ شیبی تا آقا قیما
 صغع عبا جزا نرم گوید با هم مخلوط نموده شیا فایث نماید و مداومت بی در
 این باب بسیار نافع است و همگاه بعد از این تدابیر باز با فراط خون آمده باشد

فصد بپسین کنند و بقدر متعقل خون بگیرند بستن بازو و در انهار حکم و
 مجموعه را بر کمر گاه و سینه نصب کنند و میکیدن خون را از زمینیداده و غذا آتش
 ساق و ناروان مناسب است همگاه ضعف زیاده بهم رسد آفرود زور دارید
 و پازر معده کل غشتمانی از هر یک و انگ با آب سیب و آب هر روز بنوشند
تدبیر خشک شدن دانه با بوسیر که بالمره بر طرفت و آن به چند به است **بهر اول**
 انکه دویه چند استعمال نمایند که بمرد لایم خشک و بریزد که دانه را قطع نماید
 هر چند در این معالجه خطر عظیم است زیرا که در استعمال روای حار و بریدن اگر
 این است که وجع شدید و ورم عارض میشود و سبب مفاسد میگردد و دیگر آنکه
 مواد فاسد که در بدن جمع میشود از این طریق مندرج میشود و بعد از سدا بر طریق
 در بدن منتشر میشود و منفسه میکنند بهر حال علاج اول است و اگر هم علاج
 کنند یا به بستن دانه یا با استعمال دویه که هر دو خشک کنند بر تقدیر پیدا
 تاراه دفع بالمره شده شود **دوای حسین جوان** که در فتن جوانی و کالی بنظر است
 در این زمان از آزار بواسیر در پنج و قویب مکرر اراده قطع دانه میکرد فقیر مانع
 میشود آخر الامر به تنگ آمده میخ دانه را حکم بست و با معراض قطع که از شدت

تدبیر خشک شدن دانه با بوسیر

دوا سیب و آب

درم و جروح و ملتهای بسیار شد و از تشویش بر آسیر فراغ شد مندا تپیل
سپیلان خون فاسدی که از بواسیر دفع میشد بر طرف شد و از آنکه تقریباً
ماه ششانی بمرکت آمد و بعد از آنکه شد و بملاک شد هر چه چشمش باطل شد
لهذا قطع و قطع جمیع دانههای بواسیر مناسبت چنانچه دانستی **اما ندبیر**
استعمال او دیده که دانهها بعد از آن خستند از آن جمله بخور است **دستور بخور اول**
تخم تره متعلق زرق پوست بچ کر اجزای اسکا و بخور نمایند **دستور دیگر** که در
پوست بچ کر که بار درخت سرد است و پیاز و بادجان که در عرفان بر جان گویند
مرکب متعلق زرق پوست تخم خنظل و اگر مجموع اجزای باشد بضمیمه کافور است
دستور دیگر آنست که در یکس فالیق تهره اور سورانی کنند و بشکل شتر
بسوزانند و این دو تهره را بر او زیند و در یک بالای آن نمون کنند و در آن
بر آن سوراج که از آن چنانچه در و جان آن خوب است برسد و اگر دانه در آن
باشد بعد از فراغ از قضای حاجت که دانهها بیرون آمده باشد بعمل آید و در آن
بخورات در این باب بخور بلادر است و شیخ از شیخین میگوید که بخور
چوب گز بکاه مگر کنند بپاشند که کفایت کند از سایر ادویه این گز

بکاه

میگوید که فروب تر از بکوبند و آب نذر بگیرند و پنبه را بان بیالایند
و استعمال نمایند و را خست میکنند و بر طرف میزند و **صاحب نسخه** و **دیگران**
و ایلام میگویند که از شیخ و معتدین از موه اند که بواسیر و خست میکنند
و میگویند **صفت شیخ** آنست که عشقه را در دید مس آینه بدهد با آن خوش است
که عیظ شود پس در طاس مس سرخ آینه بدهد که چهل روز در آنها بگذرانند
و هر روز بر سر زنند و شرب می آید از آن بپوشند و بعد از چهل روز بخور آن
با کبوتر و از قرص صبر سقوی و تره تیزک شاهی اجزای اسکا و برابر مجموع است عشقه
مذکور با هم بسیارند و در میان بعنوان شیخ استعمال نمایند و غذا
شور بادهند که سه شب پیش حاجت بکنند **طلای بواسیر** از آن جمله مرکب
عصا لاجیه التیسر منقح کنند در ۳ اجزای نرم کو بپزد با هم مخلوط نموده بر او بسوزانند
مریم استعمال نمایند **طلای دیگر** جوز است و بارهنگ منقح حقیقت بطور
بسوزانند بعد از آنکه بواسیر را بضمیمه شده باشند بر آن بپاشند **طلای دیگر**
زرد چوبه مردار سنگ نم که کو بپزد با روغن گل سرخ و سوم کافوری مریم نموده
استعمال نمایند **طلای دیگر** پوست انار عصا لاجیه التیسر حقیقت بطور جوز است

اجزاء از نم کوبیده مسکوا هم و بر غیر سرشته استعمال نمایند و در بعضی
 نسخه بوض خمر آب غلب است و بکاف بود سیر در اندرون باشد
 لته را باین دو تیه آله بعنوان شیاف استعمال نمایند اما استعمال دو تیه
 حاره که دانه را بخورد و بر طرف نماید هر چند در این عمل خطرساز است زیرا
 که استعمال دوی شد سبب وجع شدید شود و گاه باشد که باین مقام
 دیگر هم صحت نشود مگر تا میکوید که بریدن بواسیر بهتر است و در دست
 تر است از علاج دوا می شود و بکاف خواهند باید اول فصد بسلطون
 و بعد از آن متوجه این علاج شوند **طریق استعمال دوی حاره** اینست که فلافیون
 بر یک یک و یک یک یک پس با زخم تخم مرغ که بر روی پنجه رقیق کف بکنند
 قلیع بپاشند یا آنکه مراسم زنگار را بر روی پنجه کف بر روی دانه بپاشند
 چنانچه بفرمان بعضی دیگر زرد و اگر از استعمال آن بمرتبیه وجع کند که طاق
 نتواند آرد و فصد و زیا بکوز و زهره است و بکاف از مرهمها یا ضمائم که در باب
 مسکنات وجع مذکور شد استعمال نمایند و باز استعمال این دوا
 کنند تا آنکه دانه سیاه شود و بعد از آن بر کنگر که در اصغر بر کلم

ملاحظه

میکویند خوب بچینه کنند با روغن کاف و کمنه مراسم منجمه استعمال نمایند
 که در دراتسکین میدهند و رسم دانه را می افکنند و بعد از آن اندرون
 دانه مراسم سفیداب تا چند روزه و بعد از آن مراسم کافوری استعمال نمایند
 که بواجت منضم کف و اگر بر کلم نباشد هر یک از مرهمها و ضمائم که در باب
 مسکنات وجع مذکور شد در مراسم سفیداب کلج و مراسم کافوری نافع است
 و اگر دانه بواسیر ظاهر نباشد به جمعه درون مقعد را بیرون باید کشید و
 ساعتی بیرون باید گذشت تا آنجمله نور پس افکند که بزودی زرد افکند
 جمعه را باید بر شست و دوا استعمال نمود و بعد از لحظه با احتیاط با روغن مسته
 زرد آلو چرب که بجای خود گذارند **صفت فلافیون اینست** اقا قبا ۱۲ م
 زنجبیل سرخ زنجبیل زرد از هر یک ۴ آهک سفید ۸ م زنجبیل سفید ۴ م اجزاء کو بپزند
 و پنجه با سر که قمر است زرد و در وقت حاجت قمر از نم کوبیده بطریق مذکور
 شد استعمال نمایند **صفت دیگر** زنجبیل سرخ زنجبیل زرد از
 هر یک ۴ م مرغ ۱۱ م زنگار آبی ۱۰ م اجزاء از نم کوبیده و پنجه با سر که
 قمر است زرد و بطریق مذکور استعمال نمایند **صفت سوم** زنگار آبی

زنگار ۲۳ اندزوت ۴۱ موم زرد علك البطم که بغاری سقر گویند و رنج
که ضمیر صنوبر است از بزرگ ۲ روغن زیتون ۲۲۰ اجزا را با هم بکند از زرد
بازنگار از زردت برشند صورت **مسم سفیداب** در صدر کتبی در علاج **توب**
آتش بخورد که شد **صفحه مسم کافوری** اینست مردار سنگ سفیداب قلع مواد
کافوری از بزرگ نیم غیر روغن کلسفر ۲۳ روغن اکبر از زرد و ادویه را گویند
و چتره اضافه نمایند و یک سفید تخم مرغ و نیم مقدار کافور و زردت سفید اضافه
نمایند و بعد چندان بتیند که مسم شود و الا فلا فیون و دیگر بزرگ
و مسم زنگار نباشد بغیر از ادویه حاره را که خورنده و فاسد کنند
مثل غبار ساید و بر روی زرده تخم مرغ پاشید بدستوریکه مذکور است
نمایند **صورتان و تیه حانه** اینها است فرقیون نش در ذراخ که جانور است
که در صفر است میگویند موزج قشای اکهارا هکآ نیبیه زربخ سرح که هلا
مجموع یا بعضی از این اجزا با نظر آن یا بول طفل یا تنه استخوان نماید **صورتان**
الصنعه میگویند که اگر اکهارا سرح بدستوریکه از برای ازاله موس زرد تر
دهند در حمام قدری از او را بر او استیر کنند از زرد و بعد از استغنی با غیر نشوند

دوست خنظل سوخته و ترنج تملای مصر را گویند با سوخته بر او پاشند
می خشکانند و بر طرف میگرداند فقیر میگویم که اول نیست که این علاج
که از علاج است بن ملایم تر است بعلا و زرد اگر این نشود بعلاج است بوج
نمایند و بر بر تقدیر بعد از استعمال ادویه حاره یا در بین آن بکند و ج
بهرت در آنچه در باب سنگناست و ج مذکور شد بعلا آن زرد که قطع نظر از آنکه
مرفض نمیشکند شده تهای دیگر و فرمای دیگر مثل شدت درم و غیره عارض
میگردد و بدیهه عظیم تر میگرداند **مانند بر قطع** بدانکه این عمل گاهی باید کرد که مرفض
طقت و ج آن داشته و در دیگر علاجهای تخفیفی که بان توان گذرانید نشود
با وجه این مراتب تمامی را نهادن قطع نشاید سبب نیش رماه مندرج از آن
و حدودش احوال بدتر و بکاف عازم بر قطع باشند اولاً باید زنده با مسیق کرد
اگر مرفض آمدند که حس او را کم کنند و منع سیلان خون بسیار کنند بپند
و بعد از آن قطع کنند او است و مخدر مناسب معجون جوشهای است که
در ربع مذکور شد یا فیون و غیره را با هم بسازند یا فلونهای رومی با بر
عش هر یک از آنها بعد ریه مسرفی که شود و طریق قطع نیست که قراح ما را

دانه را بروشی که در استعمال ادویه حاره مذکور شد بیرون آید و با
مقراض بسیار تندی یا آلت قطع دیگری ببرد و سعی نماید که چیزی از گوشت
صمیم نبرد که مفاسد عظیم میکند که بعد از بریدن بگذارد که قدری خون برود
پس اگر درم کند و وجع شدید حاصل شود یک از همه آنها که در کتب
مذکور شد استعمال نمایند و موسم سفیدار هم کافوری بگذارد که
ملتمس شود **اما تدبیر دیگر** که بیخ دانه را با بر شیم یا موسی دم است یا ریحمان
مکمل به بندند و یک از همه های سنگن و جع بر او بگذارند تا غلبه بریده شود و سفید
و بعد از آن در موسم سفیدار که فوری استعمال نمایند تا موضع اصلاح
آید و این طریق است **اما تدبیر دیگر** که بواسیر که از ترک کبک از آب
فقیر و از اسرار مکتوبه است و مکرر تجویز رسیده است اکثر را تخفیف کند
بال توان گذارند حاصل شده بکاف سیلان خون باشد **صفحه اول**
پیه بز سرخ بکشد بجا منتظر کافور سبق از بر یک منتظر حناء پیه بز بگذارد
وصاف کنند و سبق باضا و آب هم در ظرف سفال با پشت قاشق
چندان بماند که اثری از او نماند و کافور را هم صلایه کنند و همه را با هم

مخلوط نمایند و چندان بر اسم زنند که همچون مرهم شود و بطریق
تدریج مرهمها استعمال نمایند و نگاه با سیلان خون باشد **علاج جنون**
پیه بز سرخ بکشد بجا منتظر کافور سبق از بر یک منتظر حناء
یک منتظر کافور منتظر پیه بز بطریق نسخ اول بگذارد و دست بر او و تیره را هم
صلایه کند با هم مخلوط و مزج تمام داده شد مرهم استعمال نماید **علاج البول**
سبب آن اگر فحاشه صفرا ببول باشد علامتش تندی در یکینی بول است
سیر علامت غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و نیامد آن که
با بول نیامد چیزی از عالم خاله با بول علاجش خوردن شیر و تخم خیار و شیر
خوفه و شیر تخم که در از بر یکد منتظر با لب بند قطن و منتظر شیر تخم که در
یا فکنت تخم یا مقروض که معروف است به بنادق البرز یا ماء اشعیر نقد بر شغال
یا شیر بنفشه او بنادق البرز نیم منتظر و بدون بنادق البرز و اگر شربت
بنفشه یا فکنت ماء اشعیر به نهان کافور است **صفحه دوم**
موقوفه از مک منتظر تخم خیار نیم منتظر تخم که در بندر البیج تخم فوفه تخم خطمی
مقره را هم منتظر کثیر است را بسوس خشنی سفید کل را همی که در

از هر یک متغیر که سبب قرض سازند و غذا آتش زرشک آتش خرد و بهی
ماش و جلاد و زنه تخم مرغ و با جمله مبردات دو آئینه و غذائیه نافع است **اگر**
سبب آن قرضه متناهی باشد بولبول است و آمدن چرب سوزش و آمدن
چیزی چسب است یا بولبول میسوس کندم بعضی اوقات خارش و جمع در
بول از قضیب و از معده سبب قضیب و گاه باشد که قرضه از این جری باشد و علامتش
خارش و سوزش موضع خارش است از این جری و گاه باشد که درم قضیب است
شور که **از زرد و اطباء و البشانه گویند** علامتش همان علامت قرضه متناهی است
سوائی آنکه در قرضه دفع شدن چوبک بیشتر است و در جالبش نه دفع شدن
آنچه به سوس شپه است و در جرب البشانه گاه باشد که مکرر طوبه سیلان
میکرد باشد که قلیل خون دفع میشود و با جمله چوبک طبع مخصوص قرضه است
و در سبب علامت قرضه و چوبک بهم نزدیکند و معالجه بهم است مگر در آنچه
مذکور خواهد شد **علاج در هر یک از قرضه و جربش** الاعلا غلبه خون باشد
چنانچه در صداع دموی مذکور شد و مرض شدید باشد و قصد بسین کنند یا چای
میگشاندند و اگر قصد مانی باشد تبرید مبردات چوبک در نوع اول قرضه بول

مذکور

مذکور شد و در قرضه ترک حیوانه فرود است و خوردن ماء شعیب با بنادق البرزدر
و شربت بنفشه و لبن بنفشه قطونا با مبردات مذکور و بنادق البرز و با جمله
آنچه در نوع اول مذکور شد در قرضه و چوبک سبب شیر و خر و سفیده تخم مرغ
و قتیله را با اینها غلط نیک و در قضیب کفایت است و استعمال نیامی که در دفع
سوزش نظیر ندارد و از اسرار مکتوبه است **صفت نیامی این است** فصله میز
د فضله ملخ از هر یک متغیر ترخت کیمشقا از زروت دم الاون صمغ عربی است
از هر یک متغیر اجزا را نرم گویند یا شیر و خر یا شیر الاغ خمر که کف نهامی بندند با
بست زنده و مکرر در جرای بول بگذرانند و مالیدن کل سرشوی یا شیر و خر یا کل سرشوی
با عوق رسید با آب بر قضیب نافع است و مکن سوزش و خارش است در
قرصه و جربشانه مداومت بقی کردن دفع مرض با کلیه میکند و در او که در
هفته کم شده باشد برای اصلاح قرضه **قرضه کایج که صفت آن این است** مناسب است
کایج خشک شش از هر یک متغیر تخم صیا مغز بزم معشر رب سبب هر یک است
صمغ عربی کثیر ادم الاون کند از هر یک متغیر تخم کرفس بندرانی کل منی از
رشته متغیر فیول کیمشقا اجزا را گویند قرضه سوزند و بقدر آن از ماء شعیب

تخم که در شربت بنفشه از هر یک سه مثقال بنویسند تا قوسه با صلاح آمده باشد
 رفع علت بوفه در او افزایم با پنجاه روز رفتن بسیار نافع است **و در تبخیر**
 بدستور که در تبخیر مذکور است در اصلاح قوسه منانه نافع و مجرب است و از برای
 دفع سوزش بول در همه انواع مکرر قضیب در آب گرم که استن و در آب گرم
 بول کف در بسیار نافع است و مفید است و در تبخیرش با لبن میده از بسیار
 نافع است و در او افزایم تا ببول نیز نافع است و جماعت او اولی و
 و در او افزایم است و بکاه بد از قوسه و تبرید کامل و سکون و جمع و سوزش باز
 چرک میآید باشد و قوسه با آب باشد شیا مکه **صفت آن** است استعمال نمایند
 سفید است طبع اندر دست کنند دم الاخون نشسته صمغ عربی افزایم است
 نرم گویند با شیر الاغ با آب خمیر که شیا فاضله استعمال نمایند که نافع
 و مجرب است **در ضعف قلب** که نسبت اقتدار بر جمیع اگر ضعف قلب و روغ
 باشد علامت شری و ضعف و ناهوشی در قلب و روغ است و شدت ضعف است
 ناهوشی قلب **علاج آن** است با بر تقویت میگیرد در ضعف قلب کور شد
 بگشت بد از آن بادویه و اغذیه و تدابیری که بد از این مذکور بود تقویت نمایند

شیخ الامیر میگوید که گاه سبب ضعف قلب سبب در علاج آن چیزی
 بمشرفه و لطف و نرسد بلکه در هر ضعفی است که منش آن وارت فرج باشد
 انفع از هر دو است **اگر سبب آن وارت فرج باشد** علامت شری علامت غلبه است
 چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و علامت دیگر اشتغال از سردی و تقریر
 از سختی علامت جش برید بمراد است **صفت آن** است کم قوسه بسکین است و
 سایر سردی است کجبه مناج و از غذا با آتش زرشک استن نار و کوشن
 و بزغال و مغز کله اینها و ما هی تازه که پنجه گرم سادل نمایند و هندوانه شوق
 و جوار مرو و آب غوره و صمغ و مات و باطلا و عدس و زرات باده و فنی
 و سفیده تخم مرغ و اگر وارت با غلط باشد شیر نار با شکر بود و از بر چوبین
که صفت آن است که شیر تازه و شیر را با شکر آن در چوبین چرک بچوشند تا
 منعقد شود تا با نفع مشقه میسر نمایند و از اغذیه مذکور شد بد از این بر ضد آن
 وارت از داشته باشد با جلم **بکاه ضعف قلب** مستند باشد جرات علاج معالجه بمقتضا
 و سایر مہنات صافه مفرات بلکه اعتبار بر این نوع را اغذیه است که بد از این
 مذکور خواهد شد که چندان وارت از داشته باشد و همچنین آنچه از نرسد غیر از دویه

وارت

بسیله شیطان هندی زو او ندمه جوج حسیته النعلب مغز حلقه زنج با بونه ناچیل
از بریکه و منقصر تخم با بونس غنچ منقصر موز را نه بیرون کفه سه منقصر عمل
در برابر اجزای بطریق معمول مجون س زنده ایضا **مجون قلیل الافر اکثر النفع**
نعلب صوری پنجم منقصر کوفه خام و منقصر تازده منقصر شقاقلخ لجان بچسپ در صحن
تخم زرد که تخم تیره بزرگ تخم کرفس است روغن از بریکه سه منقصر ارجرا که کوپد
و پنجه بازده تخم مرغ نیم برشت بقدر یک شمع حیرت سرشته با جوار بر عمل
کف گرفته مجون نماید در صبح شام بقدر و منقصر میل نماید و اگر اعتق
ار یک سال صحن به تیره شیر تازه و شیده بنوشند نافع است **اما اغذیه**
کف با قلا خصوصاً با دارچین لوبیا پیاز کلم و ترب نافع زرد شیر کاه شیر
کوسند گوشت کوشته به گوشت مرغ و فرانس حیوان جلا کوشته کوشته
مرغبا گوشت کجنگ مغز سر بریکه از اینها و تخم مرغ و تخم کجنگ انچه انور فریزه زین
و در هر ورین هندوانه و شفا لوه خیار و گوشت ماهی تازه کرم تناول نمایند
و آنچه از گوشت بعمل میآوردند باید که فریب و از حیوان جوان باشد و با نخ و پیاز
بدون بریان در روغن که تقویت نماید بعمل آورند و تخم مرغ را به شام و غیره

باز

با بچسپ و خن لجان و دارچین همگانه قضیب جان سوزان کفه بازده تخم مرغ میل
نمایند بسیار نافع است و از سبز زرد نافع را خصوصیت زهر است با جمله
از این اغذیه مذکوره انواع تراکیب که بعضی از آنها معمول متعارف است
مثلاً کینه دشمن ترنگه و کوه و انواع کجا بهما و انواع قلیه که از لوب و بقول آتیب
در هند هر ورین ادویه تازه را بسیار کم و غیر هر ورین بیشتر داخل نمایند و اگر
برایه از کسند و نخ و لوبیا و گوشت کوسند جان فریب و گوشت مرغ یا بز یا
ترتیب بنند و با روغن تازه و دارچین و قند یا عمل تناول نمایند تا
نافع است **صفحات دیکه که مالیدن آنها بر قضیب مقوی و بزرگ کننده است و هر که**
شهرت است روغن بیک از اقوامی ادویه است پیا غصیل را
همگانه با چهار برابر آن روغن زین بکوشند تا خمیخته شود و در منقش
کف با رابان چوب کنند و بعد از چوب کفن با داریکه زود تا صبح بدانند
شب را عاده باه صاحبته کرده خوب بسته است همچنین مالیدن با
باروغن زکری که کف با چوب بسته در روغن زین با مغز پسته را نه بر قضیب جان
که گاه و پشت نار و مابین معده و انتینین همانند **صفحات ادویه دیگر عاقر**

بیدرم شکم درم با هفت مغز روغن زنبق بماند حلتیت بارو غیرین
یا حلتیت باروغن زنبق عسل روغن بنفشه دانه بسیار مؤثر است روغن مغز
کوه بنفشه و عاقرقضا و شک نیز نافع است **از جمله معظلات** ذکره لیدن شیرکاو
تازه شنیده است مکرر و اگر قدری نبات با نمک ترک نرم نماید باروغن کاه
آمیخته هموار با شیرکاو مخلوط نمک مکرر طلا نماید بظن است و اگر قضیب را روغن
زنبق جو یکسکه و زلور اخک که نرم است بر او بپاشند نبات عظیم میفکند
و شیخ الرئیس آن را جرب گفته است و خراطین سوختگی نرم است بید
باروغن شیر بر قضیب طلا نماید بسیار نافع است و طریق است فتن روغن
زکری و روغن زیت بطریق روغن کل سبغ است و آنرا که هیچ باه خوب
و منعظ است ملاحظه حسن خوب بیان و مجالست معاشرت ملاحظه با
و دیدن باه نامه و مطا که کتب معتبره در باه و حکایت شمل با جماعت و حکایت
از اقویا معاویون و نظر جمع شدن حیوانات خصوصاً انویای سیل لایح و کرم
و تجدید مذوله از اقوی برهمنیات و مقویات است چنانچه مکرر به تجربه سید است
و از اینها است که خاصه عبیدزاکانه میگوید استفقور ساق بیکانه شیخ داود

لهزل

مهر در تنگه میگوید که ترجمه این است نفع جبر که بنفشه و زنبق با بیدر طرف است
بدرستی که تجربه سید است که آنکه ملازمت سی واحد موجب طبل طبیعت و نفع است
بر آن داشتن موجب لاغری بدن و مورش پیری و ضعف عصب است و آب باشد که فربه
بکشد تمام شد کلام شیخ **دیگر از مقویات** تراشیدن پسته با رست دیگر شستن صفو
بر آب سرد و استماله کجام معتدله و در رستان مکرر جماع کردن و لباسهای نرم و ابرسیم
پوشیدن و در رختخواب عیس فوایدن و سواری معتدل کردن و مالندگی تمام بدن فوایدن
خصوصاً از دست مطبوع و مرغوب و تقویت قلب بجماع کردن و بوی خوش بوی شیرکاو فوایدن
بکاف بوی خوشی از شخص مطبوع و مرغوب بنفشه و صدای خوش شنیدن و قالباوقات
با فرح بودن **از آنکه که مضعف باه میفکند** باید اجتناب از آن بکشد اخذ او و آنچه از
مقویات است که در جماع با شخص غیر مرغوب یا جماع با حالی و زل پیر و طفل کمتر از
سینزده نمر و زل بد شکل بیمار و زنی که بعد از جماع باشد و البته همیشه بر جماع با
شخص واحد کردن و استنابت بدست و لواطه کردن و نصد یا جماعت بسیار کردن و
مسند بسیار خوردن و چربیهای بر شکم مثل بیره و بربان خوردن و استماله کلام شیخ
کدن و بوشیدن کل سبغ و مداومت بخوردن از شیرها و بیدرات و مرطبات مکرر جماع
خوردن و حرکت عنیفه کردن و میان باز ایستادن یا راه رفتن و در مکان نمناک
و صدد و شستن و آب بسیار خوردن ضممت بسیار کردن و مسموم و مسموم بودن و بگلم

آبچرازادویه و اغذیه و تدابیری که مذکور شد در ضعف است مگر آنکه چنانچه
 و اطلیه و اغذیه کثیره اگراره و در ضعف است که نشاء آن و از فراموشی باشد ضرر
 میکنند و سوائی اینها از مذکورات در این نوع نیز نافع است **علامت مفاصل آن**
 دردی است با درم کماهی بدون درم که حدیث در مفاصل اعضا میوه اگر مخصوص در
 یا خصوصاً غنمت ایها باشد آنرا نفوس میگویند و اگر در مفاصل باشد و کشیده باشد
 از طرفین آنرا حوالی است گویند سببیکه اینها یکجتن ماده است از مواد بدن بیا
 اعضا و اگر آن ماده خون باشد علامتش سخی محل و شدت وجع و درم است و سایر
 علامت غلبه خون چنانچه در صداع رموی مذکور شد **علاج** در ابتدا از ضد باسیلق
 از طرفین است اگر وجع در دست یا در پا باشد ضد باسیلق از جانب وجع
 و اگر تمام سگبار ضد شوند صافن از جانب وجع بکنند بر تقدیر خوردن منصفه غلبه
 الشدک و زینج کاسنی سه تره و منقال غنا بیستان از هر یک در سه تانه ترنجبین
 ده شکر در روغن سیم همین منصفه را با صافه سورنگان سه شکر موز منصفه تمندی دم
 پوست ملید زردیم کوبیده شکر فلوس ضیا چیده شکر روغن باهرام گنجه نموشند
 و اگر در مفاصل صغیره شکر با شکر سورنگان کوبیده بخورند بهتر است در اکثر
 یک مسدود وضع علت نشد مگر نماید و گاه باشد که احتیاج بکنار ضد لجه و غده نرسد
 حیوانه نموشد با برنج با سیره بهرام و طرفین سیم پختی ماس یا جلوه صفا بکاه و وجع نرسد

دوا دوم و یا تب تبه اگر اینها نباشد گوشت نازک میتوان خورد و در ابتدا صندل سرخ و
 سونجان و کلایط نماید یا بجز فطونا با سرکه برسم زنده و ضار نمایند یا حدیث و پوست خشک
 با آب گشیز تر ضرر نمایند و آب کاکا بود آب یک همیشه بهما نیز نافع است و جدا رسکون وجع
 و درم بزرگ و اکلیل الملک تخم فطره و آند جو با آب گشیز ضرر نمایند با کلکلیه رفع موض شود
 اگر مژه صفرا در چشمه علامتش شدت وجع است با موزق و التهاب نالت و دم و دست بر
 علامت غلبه صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و کم میباشد که مته بینا از صفراوی طرفین
 بلکه خون در مخلوط به صفرا باشد و لهذا در این نوع نیز احتیاج به ضد است لکن خون را کمتر از نوع
 او باید گرفت و در ابتدا کینفسه از جانب وجع کاف است یا معالجات به نجر است
 که در رموی مذکور شد **اگر ماده پنجم باشد** اکثر انیت که بمخالطه صفرا باشد زیرا که بنعم بقیا
 غلظت و برودت که داده بدون صفرا نفور در مفاصل نمیکند لهذا مفاصل بلغمی نیز نمیشد
 صفرا است با جمله علائمش سفیدی زردی و گرم و وجع و احت سوج در عمق و فقدان
 غلظت غلبه صفرا و چون اشباع بمسختات علائمش در منصفه است زکاو زبان و غیره
 اصل آسوس پوست سنج کاسنی از هر یک منقال ترنجبین ده شکر تا سه روز در
 سونجان صری سناء کاز هر یک سه شکر کل سرخ زرد از هر یک گنجه غلبه
 بوزیدان از هر یک شکر فلوس در مفاصل منصفه نموشند و اگر تب در مفاصل

صغیرا با کینقش ایام فقرا از وزند و طرف صبح مسهل اینوشند انفع است و اگر کینقش
 در میان چهار منقش اطر نفل صغیر با منقش ایام فقرا و کینقش سورنجان مصری بخورند شاید
 که حاجت عیسای دگر نه نمند و اگر همچون سورنجان در روز شنبه بقدر چهار منقش یا شش منقش با آب
 گرم بنوشند خصوصا بعد از آنکه در مسهل کرده باشند بسیار نافع است **صفحه ۱۰۱**
 اینست سورنجان شش منقش ایام زهره که مانند پوست میخ بزرگ شیطانی هندی بوزید آن میخ
 و منقش پوست پلید زهره منقش تخم کزک هندی برگ خندان بهر فلک سفید بر یا
 کل سرخ زنجبیل سفید کشتیز خنک از هر یک سه منقش نریب سفید با نهم منقش روغن
 بهرام بر یک کنند و عمل بقوام آورده با هم بسوزند و اگر سفوفی که سفوف سفوفی است
 بقدر چهار منقش یا سه منقش سفید و عرق کاسنی با کاز زبان کرم که بنوشند **صفحه ۱۰۲**
صفحه ۱۰۳ اینست سورنجان ورق کل سرخ از هر یک پنج منقش برگ سنا
 کتوده منقش مغز بادام مغش منقش تخم فوفه که مک از هر یک سه منقش بد سفید
 هفت منقش زعفران و دانک اجزا را کوبیده سفوف سازند اگر
 حب سورنجان که حد حب کامل و تصدیه همه مفاصل در کرم بقدر هفتقال
 ذوب برند و آب گرم از عقب آن بنوشند آن تر از مرکبات دیگر و نافع باشد
صفحه ۱۰۴ سورنجان صبر زرد و پوست پلید زهره اجزا است که نرم کوبند

صغیرا با کینقش ایام

سورنجان

بر

حب سازند و خوردن کینقش بزودی بد از معالجات مکره و اسم صغیر
 شربت اصول بدستوریکه در جمیعات مذکور منقش نافع است مگر آنکه با علائمت
 غلبه حرارت بر فراغ شربت اصول مناسبت است و در این نوع از مفاصل
 کهن بد از خوردن سفوف شیره تخم ترب یا آتیه پت نمک و عمل بسیار نافع است
 و بسا باشد که اصبغ بمسهل نشود از مداومت عسل و غذای این نوع نخود آب تر جلا و
 جلا و مید نمایند از ترشیدها و ماست آب سرد احتراز نماید و سورنجان و بیخ بنفشه و
 سقوطری و مرغ با کلاب طلا نمایند یا سورنجان و بیخ طلا نمایند یا سورنجان و زرد
 طویل و جبار و قسطخ و صبر سقوطری و مرغ با کلاب طلا نمایند و بد از مالیدن اینها
 روغن بهرام نافع است و در نسکین و جمع مفاصل در همه انواع فهارس مفسر و در جوان
 سوخته آن است و اگر نباشد از غیر آن در سورنجان و تخم پوست خشخاش
 بسیار نافع است و شستن محل و جمع به آبی که با بونه و اکمل الملک و سورنجان
 و سقر و برنج سف و بونه مجموع از اینها جوشانیده باشند در نوع آخر
 بسیار نافع است و شستن بآبی که علف سفید را در جوشانیده باشند

جور است و مالیدن موقلم کاو یا شیر یا روغن با بونه در این نوع آفرینش نافع است
صفت طلا که در رموی و صفراوی و در او افزون بلغمی از اول تا آخر است هر آن نافع و جویست
 بر زرد و قرمز زعفران اجزای او با آب کلم طلا نماید **مثل طلای نرنگ** را
 با آب و سرکه طبع نماید و قدری عمل اضافه کند باز بکوشند تا غلیظ شود
 و استعمل کنند **طلای دیگر** که در غصه حاصل بلغمی که مسکن و جمع و مملق ماده است و مغزانه
 بیدار بجزیره جو و عمل روغن تازه کاوی نه مستقر در دانه منم سرکه
 از هر یک یک گز و سرکه کین خشک کاو بقدر یک سیرا جزا غلیظ کند
 بیدار بجزیره و سرکه کین کاو در نرم کوپسده همه را با اسم مخلوط نموده
 استعمال نماید **کیفیت تب** بدان که محقق را که بفارسی تب
 گویند وارت است غویبه که در دل مشتعل نشود اعسم از اینیکه
 از دل منبعث بشود یا از جانب دیگر منبعث شده بدل برسد
 بواسطه رکهای بلند که از دل رسیده است

و یاد هم و یا تب شدید و اگر ایضا از دل رسیده است و تمام بدن رسیده است آنرا
 شراب گویند بجمیع اعضا برسد و مشتعل شود در بدن بحدیکه جمیع بدن با بعضی افعال
 طبیعت ضعیف است و افعال طبیعت فعلی تیرا گویند که در صحت و حقیقت طبیعت
 صدر میخورد چون بدن مشتمل بر سه جنس است یک اعضا و یک ارواح و یک اخلاط اجزا که در
 محلی که هر یک از اعضا در بدن سه جنسند زیرا که اگر این وارت اولاً بالذات مثبت بار و
 و بالعرض با اخلاط و اعضا سر است نه آنرا محلی یوم گویند بجهت آنکه با اعتبار لفظ آنرا
 غالباً در کتب سابقان در منطقی میخورد و اگر اولاً بالذات مثبت با اخلاط شده و بعد از آن
 بار و اعضا شده **آن را محلی غلطی گویند** و وجه تسمیه واضح است و اگر اولاً مثبت
 با اعضا شده و به طبع آن ارواح و اخلاط گرم شده **آن را محلی دق گویند** بجهت آنکه
 این بر اعضا را میکند و با یکدیگر پس اجناس اولیه حقایق جنس است
هوت آن که عبارت از آنست که وارت غویبه اولاً در روح مبرم رسیده و سر است غلیظ
 مشتعل در قلب شده باشد و از طلب جو مطهر این تمام بدن و اخلاط سر است غلیظ
 همه را گرم نموده و این تب همه اسباب خارج مبرم شد مثل سرمای شدید
 و خوردن در آب سرد و گرمای شدید و خوردن دوا و غذای حاره مثل آتم
 و غم مغرط و غضب و غیره که اسباب خارج و این تب با سبب گفته است

علائم تب
 علامت تب
 علامت تب
 علامت تب

انواع میباشد لیکن در این رساله اختصار بجهد نوع کثیر الوقوع میخورد **نوع**
 این تب نیز رسیدن هوای سرد بدین صورت میخورد **علامت آن** تقدم تب است و
 وجع اعضاء و مطلق که بفارسی کاشکی میگویند و بفارسی خمیازه و بسیار بول کردن
 و گاه پیشد که هر راند که سره نه میشد پیشد و این تب در میکویند که از چاه
 بهر شیده **علامت آن** باده پدید آید و اعضا را مانند کمانند و پا در آب گرم بگذرانند
 و با بیدارند و کاشکی بنوشند و از هوای سرد در شیشه اقرانیا بد تا عرق بیاید و تب
 رفع شود **نوع** سبب این تب مطلق در آفتاب که یا نزدیک آفتاب یا حمام بسیار
 میباشد **علامت آن** تقدم تب که از اسباب مذکور است و سرخی چشم و از دستگی رخسار
 و صداع و تشنگی و زیرت حرارت و التهاب در دست و سر **علامت آن** سرکه و کلاب و روغن
 کسری بر سر ما لیدن و پوشیدن یا آنکه ضدل سرخ و سفید را با کلاب یا آب
 کشیزه بزی آب خیار بر سر مالند و بوییند و اگر کافور نیز داخل کنند مناسب است
 و آب سرد بیا شناسند و خوردن شیوه تخم فرفه و عناب که نیز سرد و بنزد قهوه و روغن
 بید مجوع یا بعضی نافع است و غذا آتش اناریانه شک یا تخم و خوردن پشمیل
 نمایند تا تب رفع شود **نوع** سبب این تب وجع شدید عضوی از اعضا است
 مثل چشم و گوش و غیره لکن از اعضا و علامتش وجع است در عضو

و غذا آن شود با از این دعا که اعضاء در جلا و با از تخم کلمی مشکبسته

نقص

خاصی و علاجهش کیند و جمع آن عضو است اولاً بخوبی که در معالجات آنها مذکور است
 و از جمله مسکن است و جمع حش عضو را کم کردن و آن بمالیدن این قول حاصل میخورد
 بعد از سکون وجع اگر حرارت ناپا باشد علاجهش استراحت خواب کردن و روغن گل
 بر تمام بدن مالیدن **نوع** سبب این تب رسیدن تب بسیار است بدن مثل حرکت
 بسیار **علامتش** تقدم تب است و زیرت گرمی مفاصل بر سایر اعضا و دستگی
 بسیار **علامتش** آسایش و استراحت مالند کلاب و خواب مالیدن روغن گل سرخ
 بدن و غذای باه و در طبخ کردن مثل گوشت بز خاله و مرغ کچم یا اسفنج و زرد
 و سفید تخم مرغ نیم برشت و خوردن کلاب نبات **نوع** سبب این تب بجز آنچه
 است و علامت آنکه در تب مذکور شد و علاجهش علاج تبیه است **نوع** سبب این تب
 نزله در کام است **علامتش** وجه نزله است علاجهش علاج نزله است بخوبی مذکور شد
نوع سبب این تب فاسد شدن غذا است در معده **علامتش** آرزوع ترش است
 با بد بوئی و سنگینه معده و سوزش معده و گاه پیشد که در معده نیز باشد **علامتش** فی
 فکل است و معده را از آن غذای فاسد بجز کردن است و اگر با حرکت نفوس آید
 گرم و نمک بیاض مندی کنند و اگر اجابت میکرده باشد احتیاج بقدرت بله
 چند فحان آب نیم گرم از پاهم نوشیدن غذای فاسد را از تحت دفع میکنند و ما معده

بک نشود غذا میسوزند و بعد از نفی سعه در سنگی صدف غلیظه زرشک یا سماق خورده
 میل نمایند **نوع دیگر** در جمیع انواع تبهای یومی بعد از ای طاب زدن بجماعت معتدل از
 انفع معالجات است جمیع انواع مذکوره از حیثیات یوم بکاه از چهار روز تجاوز نکند تب
 رفع نشد و تب اطوار و انفع است منتقل تب خطلی شده و این معالجات دیگر مفید نیست
 بلکه معالجه تب خطلی بدستورن در هر فرج و در هر شخص بحسب اشتهار باید که **انفع**
 که عبارتند از تب است که اخلاط سبب عفونت گرم شود آن حوالت قلب سرد
 و از آن جا سرات جمیع اعضا و ارجاع بکند این تب را عفون میگویند و سبب عفونت
 اخلاط کیه از سه وجه میباشد کیه سده باعتبار کثرت یا غلظت یا لزجت خلط
 در جاری بهر سده و آن ماده که سبب شده مجوس شده باشد متعفن نشد **بیشتر** بسیار
 عفونت اخلاط غذای نامناسب است که باعتبار صرف در جوهر مثل ماهی تازه
 یا به اعتبار سرعت قبول فاد مثل شیر مایه اعتبار غلبه رطوبت بر جوهر آن مثل
 میوای بسیار رطب یا بسبب عدم استعدا آن برای هضم کامل مثل ضایع یا مندر
 جمع میان اغذیه مختلفه در هضم فریزر در متعفن نشد **سبب دیگر** از سبب عفونت
 اخلاط هوای دبال و هوای تغییر از اسباب سماوی و ارضی است که با استنشاق و
 از سوسامات جله با خلط میرسد و متعفن میکنند و چونکه اخلاط چهار است

خون و صفرا و بلغم و سودا تبهای عفونه بر چهار است بعد از اخلاط و هر یک این اخلاط
 ارجحه یا در ضمن در عروق متعفن میشود یا خارج از عروق مثل سعه و کبد و غیره از یک سبب
 تعفن در عروق باشد تب بگندم میباشد و قطع نمیشود مگر بزوال مرض اگر عفونت خارج
 از عروق باشد تب اثر میباشد یعنی بحسب سبب که از برای آن ماده متعفن میباشد ضایع
 در هر یک مذکوره اهد شد تب منع میشود و باز در نوبه دیگر میآید و هم چنین تا مرض از بین
 نشود پس تبهای عفونه هشت است زیرا که هر یک از اخلاط ارجحه تعفن آن یا داخل عروق
 است یا خارج عروق است که تب منع میشود و باز در نوبه دیگر عود میکنند بحسب ماده ضایع
 ضابطه نوبه هر یک مذکوره اهد شد چونکه در خارج عروق نمیشد مثل اخلاط ثلثه دیگر
 لهذا تب یومی خارج عروق تبر است که سبب آن او را هم است باشد مجوس مذکوره خواهد
ان تب یومی که ماده آن داخل عروق باشد برهشم است **قسم اول** آنکه ارحمت و
 غلیان خون حادث شده باشد یا آنکه عفونت در او باشد و این نوع از تب یومی فی
 الحقیقه نسبی است علاوه که داخل بر تبهای عفونه نیست زیرا که عفونت آنست که
 در تحت حیثیات یومی و دوقی نیز در خرد نیست لهذا این تب را خطلی نمیتوان گفت
 و تب عفونه نمیتوان گفت زیرا که مثل تب خطلی است و عفونت نیست و آنکه
 متعفن شده باشد اما آنچه از غلیان و حدت خون باشد بدون عفونت مذکوره

تب است که در عروق است

که تسمی علامه است که در تحت تیج یک از اجناس شسته بود و عفو نه دوقه نیست آنرا حس
 سوزنی گویند علامت آن سرفی زنگ و چشمها از زبان و پیری رکها و سرفی بول و
 تشنگ و شیرینی دهان و سایر علامت غلبه خون چنانچه در صداع دمای مذکور شد و غیر
علامت دیگر این تب آن است که هر مرض چنانچه در تصفوی لازم در مرکز سبقت
 و گرد زدن گیس تر است نسبت بکلیه همه روز یک فرار است **دیگر علامت** آنکه سرمان
 و وزی باین تب میباشد **علامت** آن زنده است در ابتدا از کب سبقت و اگر در سر همین
 سنگین باشد یا صداعی باشد فضا از تعفیل کند و بقدر قوت مرض خون بگیرند بلکه
 بحدی که قریب نفس بد خون کم کند و تب باشد که تب پیری دیگر احتیاج نشود و بقدر
 تب خود و اگر تب نفع نشود منجمی از غنای پستان از هر یک ده دانه شیر و تخم کاه
 و کدو و ارکیک شکر تخم کسبیز یک شکر شیر خشت ده شکر بنوشند روزی یک بار
 چنانچه بیج کاسنی بنفشه بنویسند از هر یک یک شکر تخم شیر خشت در چوبن بنویسند
 خیار چنبر از هر یک ده شکر روغن بادام کهنک بنویسند و همچنین در ششم و هفتم منجم بکند
 و باز در ششم مسهل و از نیم تر منجم را در روز دهم مسهل میل نمایند و اگر احتیاج بود
 باشد در هفتم یا هشتم بکار زنده یا حی مت میل است نه نماید و اگر سه مسهل کفایت کنند
 در هفتم هم مسهل بکار بنویسند و غذا آنش سوراخی برنج و اسفنج میل نمایند و ترو

از آنرا

وز رنگ غوره با سورا میل نمایند و بترمان و حدس مناسب است و از میوه خیار و هندوانه
 و کلابه و آلو زرد و انارین مناسب است و کاه بسیار نافع است و آب سرد بسیار نافع است
 چنانچه شیخ از ترفیض سر گفته که اگر ایضا همین تب خندان آب سرد دهند که زنده می آید
 بسبزی مایل بود البته این تب نفع می شود و ماء اشعیر و دو غذا مناسب است ایضا جابین تب
 بعد از آنکه سه شیر تخم چنانچه کاسنی از هر یک شکر یا کسبیز شکر ده شکر ضد
 میل نمایند یا شیر تخم غزنه یا شکر یا کسبیز ده شکر سبزی نماید بعد از چهارم شکر است
 گوشت خروس نیم و بزغاله سبزی نماید و هر سبزی را تا زوال تب تکلیف نگاه دارند و از میوه و آب کهنک
 میل نمایند نافع مرض است و صحت کامل حاصل شود **اما بزرگه از غنای فصل مهر**
 شده باشد آنرا از عطوفی گویند علامتش همان علامت سوزنی است و قلع و افروختگی
 و تکلی نفس و کاه باشد که بهوشی نیز باین تب می رسد و با جمله اعراض این نوع است از نوع
 اول است **علامت** همین همان علامت نوع اول است و افراج صف و تبرید و سبزی بر دریا
 نوع پیش از نوع اول فرد است و بعد از چهارم قرص کافور مناسب است یا یسند فطون
 و شیر تخم تخم فوسه و شربت بنوشند و ده **صفه فوسه کافور** است طبایس تخم فوسه کاه
 از هر یک شکر تخم کاسنی رت موسی صندل سفید از هر یک ده شکر تخم فوسه چهار شکر
 سوزن کدو و چمنقار و کسبیز منجم شکر کافور بنویسند یا یسند فطون قرص سبزی و نیم مسهل

بروز با شیرهای مذکور صبر نمایند **اما مطبوعه دومی** که سبب آن عفونت خنک خارج حروق
 باشد آن تبهاست که منشا آن اورام دموی است مثل ورم دماغ که آن سرد است
 میگویند و ورم احودنا سینه و پهلو که ذات الصدور ذات الجنب گویند و ورم سینه
 و ورم معده و ورم کبد و غیر آنها از احتیاج تب دمی خارج حوقی میگویند در اخلاط دیگر
 باشد نیست زیرا که خون در ضایع حوق باشد و علاج آنها منوط و متعلق برای طبیب و فایده
 از موضع این کتاب است نه اینکه چنان ضابطه صوری از برای انواع تبهای عفونی قرار داریم لازم
 بلکه شعاری باینها بشود معلوم نموده که بعضی از انواع تبهای دموی است که علاج آن مذکور شد
نوع دیگر آن نیز لازم است که ماده آن داخل حوق است یا دایره که ماده اسهال خارج حوق است
اما تب نام صفاوی و آن نیز قسم است یا آنکه ماده صفرا در حوق جوار قلب یا حوق تمام
 بدن متعفن شده باشد و این را هم گویند و دیگر آنکه صفرا داخل بعضی از حوق بدن متعفن
 شد باشد در جوار قلب این را تب نام گویند **علامت آن تب است** و تشنگی بسیار و غمی
 در آن و زردی زرد در چشمها و با خواب و تعلق اسطراک هذیان و خشونت در دهان
 آن که باشد که بدن سبزه در رنگین بول برشته است و در تب که احوال مریض هرگز سببتر
 و کمزورتر نیست **تب دمی** است که در سینه و در طبع مذکور شد سوای صفرا و غیره
 در این نوع تب پیش از همه تبهای طبعی است که در سینه مریض با بداد و از مواد طبی

در فصل آنکه باشد بخون که در تب دموی مذکور شد باید داروهای شیرین را باید
 دارد و آخر در آن تب بدر قطنونا و نهاده و خاکشی و عرق نیلوفر و پید و کاسنی سفید
 دارد و مزون کدو اسفنج و دانه سقز و برنج که ماء الشعیر کهنه باشند با نم نمندی یا زرشک
 یا اسفنج و برنج یا پسته خش معشره و برنج آب نارین یا شیر خشت در این تب بوضوح
 پیدا بداد و مسهلات در ایام که در تب دموی مذکور شد بدینند و بعد از آنکه هم
 فرض کافوری یا کبچین و شیر تخم خرفه بدستور تب دموی بسیار مناسب است در این تب
 و تب دموی اگر تب است که باقی باشد و از باشتهای و خشونت بدن داشته
 است معلوم نموده که هنوز ماده باقی است در ردت تب هم مسهل بطریق مسهلات قبل
 بدینند و بعد از آن باز سردات بدستور مذکور بدینند و اگر در این تب تب دموی مواد
 متوجه دماغ باشد علامت بلغمی زیاده و هذیان و تشنگی و صداع و غمی است
 در در مسهل طرف صبح آب نارین چهار شقه شیر خشت ده شقه آب کاسنی سه چهارم
 بنوشند یا شیر تخم خیار و شیر تخم کدو و شیر تخم کاهواز که در تب متعفن شیر تخم کشند
 یا شکر صاب بدر قطنونا و نهاده با عرق پیدو کاسنی و نیلوفر یک شقه و شیر خشت
 ده شقه بنوشند و مسهل بطریق اعتدال بمل آن درند یا بنوشند که اول آنکه آب
 با نیم شقه نخل طعام و نیم شقه روغن بادام بریزند و بعد از آن غلبه تخم خیار و صاب

نوع دیگر

امراض

بخ کاستنی بنفشه بلور کحل خفلی از زردک متفرد عذاب سستان از زردک متفردانه
بجوش اند و صاف نمایند یا بر کبچین شیر خشک و فلو سن از زردک متفرد روغن بادام
چهار متفرد شیر به جوده متفرد ضم نمک صاف نمک چهار بخش نماید هر بخشی را یکدفعه بریزند
و با آتش میل موده بدماغ چنانکه ندر کور شد صندل سرخ و سفید موده را با قلیع کافور و کلاب
و اکبش نیز تر و آب خیار و اندک شکر که در شیشه که مکرر در پیش ماع مریض بدارند و اگر همه
این اجزا با نشت نشود بعضی از آنها کانه است اگر مریض ضعیف زنده باشد در آخر هر روز با زهر
معدنه و کلنرا غستانه و مروارید زهر کبچین را یک نیم متفرد با آب سبب هند و اگر مجموع
اینها یا نشت نشود بعضی از آنها کانه است و در این ترکیب متفرد و یا نشت هم و چهاردهم
پا شویه نمایند باین کوه که پای میز را در آب معتدل کجارت که برک مید و جیم کوب
و کلنرا غستانه در او جوش میدهد باشند عی بگردانند و اگر این اجزا با نشت
گرم کافی است و در این ترکیب بسیار بیوش نند و مکرر بریزند و صندل سرخ سفید
در زیر پستان چسباندند و با جمله در این تب کاهی در بریزند **تغذیه نام است**
که صفرا بر بوزج و قوت متعفن شده باشد نه در روانه قلب **عقلش** شیر لزوم تب است و
لشع و نقره نان و زردی و رقت بولن با جمله علامه خفیه حرته است و اعراض صعبه حرته
از عالم نه یان و اضطراب و قلق زهر و است اعراض صعبه که در حرته ندر کور شد نشت خلاصه

صلاصه نام

خلاصه آنکه تب لزم صفراوی بکمان با اعراض سدیده و صعبه باشد حرته است و بکانه این اعراض
صعبه باشد مسی بعبک زرد و الا در ماده شکر بکنند و لهذا علاج حرته است مگر آنکه در این
باید بر بیدار حرته کمتر باید که و الا در او غذا و همه تدبیر شکر است **نوع دیگر غلبه صفرا که ماده**
خارج عروق متعفن شد از این غلبه کینند **علامت این تب است** که لرز شدید در مائه
خفیف میخند و تب میجوید و بدارت تب بعد از عرق میاید و بعد از عرق تب تکلیفه رفع میخند و در
دیگر تب میباشند تا آنکه رو سیم لرز و سردی و جوف میخند و مکنه اکبر در میخند و مکرر در میخند مدت این
تب از اول نوبه تا قطع شدن تب لرز تا ساعت نمیکند ز که اگر از این مدت تجاوز کنند
معلوم میخند که ماده صفراوی خالص نیست بلکه مرکب است چنانکه در انواع تبهای مرکبه
مذکور شد ^{نوع} دیگر از علامت این تب تشنگی است و تمخی رطاب و زردی رنگ روی و
و تبوع و تشنگی معده و تب صفراوی و قلق و اضطراب و رقت نوبه و زردی بول بسته
بدبونه و سایر علامت غلبه صفرا چنانکه در مدع صفراوی و تب لزم صفرا که کور شد
علاج متفرد علاج صفراوی لازم است مگر آنکه مسهل را در روز غیر نوبه باید داد و بر روی
که اتفاق افتد و با جمله در این تب نیز مثل صفراوی است لازم معالجه به هیچ حرته باید نشت
مگر آنکه حرته تمام به بریزد زهر است در این تب بجز نوبه برید حرته نباید بشود و تعیین ایام
خوردن مسهل در نوع آخر به نیم نوع اول نیست بلکه باید مسهل در روز نوبه داده نشود **انچه**

عبد صفراوی

عمر بلور

آن زیادتر است و داخل حروق است که آن را نشقه گویند یا خارج حروق است آن را که
 آن را موالطیه گویند **علامت تبغه** لزوم تبست و حرارت ملائم است در صورت
 و پوست چشمها درم میباشد و اشتها نمیشود و این تبعت صغیر از تشنگی و غمی
 دمان و خشکی کام و زبان و قلق و اضطراب است بر علامات مخصوصه صغیر است و آن
 بسیار میباشد و گاهی سفید رنگ و گاهی سبزی میزند و غشیان و قی غمی میباشد
 و طعم دمان گاهی شور است اگر سبب بلغم مانع باشد و گاهی ترش است اگر سبب
 بلغم حامض باشد و رنگ در و در این تبست تلخ مایه زردی میباشد خصوصاً
 در او اخر و سستی و کتلت از لوازم این تبست **علامت تبغ** از منضج باید دار
 از غلبه شلب غم کاسنی احد السوس تخم خطمک و زنبق از هر یک شش شکر سپستان
 یا تخم دانه و ترنجبین ده شکر و در روز شش مسهل از اجزاء منضج مذکور باضافه
 سنا و عسل شکر کل سرخ مینقار عنایت دانه از کل منضج ده شکر نود و نه ضایع
 ده شکر روغن بزم غمینه و در رسم و شش تخم امهین و در رس بیلام منضج مذکور
 و غذا از اول شش زرد ام شور بای برنج با شیره بزم و طرفه ام جلا و باز در تخم مرغ
 و اگر آنرا بر دست ماده مثل و طبع است مان و کتلت و با حستی اعضا باشد و نیز
 بهضم کوشش مرغ بجز را شور با تخم مسهل نماید و از میوه و ترشیهها و آب بسیار سرد است

مهر

کند موای انارین که در این تبست است و کلابه نیز ضرر ندارد و بعد از شش تخم امهین
 رخ نموده و الا سه روز هر روز کل منضج آفتاب ده شکر سپستان **نسخه کل منضج**
 اینت و رقی کل سرخ تازه را ریزه کنند با شکر تقویم آوده در آفتاب بگذرانند تا جمل
 روز و اگر تا سه روز بگذرانند تبست و اگر خشک شود شکر را هر روز بریزند تا خوب بماند و بعد از
 آن سپستان بزوری باین دستور که روز اول چهار شکر و نیم غمینه شش شکر
 چهارم هفت شکر و بعد از آن هر روز هفت شکر با شیره از زبان میمنقار میمانند
 و اگر در شش باها و چشمها تباهی باشد هر روز قوی شکر صغیر بقدر نیم شکر اضافه نمایند
 و اگر سعه و ضعیف باشد و غذای مفهم نشده باشد تباهی باشد و عطش مزیدی نباشد و در
 و در باضافه سپستان بزوری هر روز نیم شکر میل نمایند و این ضابطه را مری دارند
 تا هفت روز و اگر طبع خشک باشد از خوردن شش ز سپستان بزوری مسهل
 نماید از رویونده صینی میمنقار نیم شکر میمنقار نیم حصاره استنین و دانک عسل آغاف
 و دانک غار نقول نیم شکر از اجزاء که فرود برند در عقب آن ده شکر ترنجبین
 و حرق کاسنی حل که نیم گرم بنوشند و همچنین بعد از تخم امهین مسهل امین نماید
طریقه منضج سپستان بزوری اینست تخم کاسنی را از زبان مرغ را زبانه تخم کوشش
 از هر یک غمینه شکر کاسنی ده شکر تخم فزبره از یک چهارم شکر کل کوشش از نیم کوشش

سپستان بزوری

از هر یک که شکر نیم کاسنی انیسون کل سرخ از هر یک و شکر اجزا نیم کوب محف
به خست نند و پوست نند و صاف کنند و با شکر صاف یا قند سفید بقدر نیازی در دم و
سکه کشند عهد شکر بقوام آورند **صفت قهقاز رشک صغیر اذیت** زرشک از دانه پاک
هفت شکر نیم تخم کاسنی تخم فرفه مؤخر خیدار از هر یک شکر نیم ورق کل سرخ و شکر نیم
ریوند چینی سنبه طبیب از هر یک نیم شکر اجزا کوبد با سبب بزر خطونا قوس سازند
صفت قهقاز و دوا اذیت ورق کل سرخ شکر شکر البوس هم شکر سنبه طبیب
طباشیر و شکر عصاره غانف هم شکر اجزا کوبد و بجمته قوس سازند و مداومت
نماند بخوردن کل قند و کسبیس بدستور مذکور بعد از کسبیس بزوری نافع است
کاهی کل قند را با دانه کسبیس کوبد میل نمایند و گاه باشد که مداومت بخوردن
کفقتند و کسبیس مؤثر از زوری باشد و بر سه چهار شکر نیم آفریند و آرد سبب نماید
دوا تریاق اذیت زرشک صغیر از هر یک و شکر تریاق شکر نبات سفید عهد شکر
اجزا کوبد سفوف سازند و اگر دوا تریاق با کل قند ضم نمایند بخوردند و از عقب
آن آب گرم بنوشند و بست و در اذین تب و کفقتن کوفت خوردن مشور و بطوس
یا تریاق فاروق هر روز بقدر نیم شکر نبات سبب و غذا بد از شکر نیم کفقت است
با کوشش مرغ و گوشت خوردن و طرف تر بلا و قلبه جلا و میوه خنید و اگر این تب کشنده

دلیل

و بطول آنجا مد قوس ریوند چینی نافع و در بست خصوصاً هنگام در صبر یا سبب صلابتی
یا ورعی باشد یا اینکه در مرد صورت و دستها و پا باشد بکسبیس بزوری یا کسبیس
تاده بقدر نیم شکر نبات شکر قوس ریوند **صفت قهقاز اذیت** ریوند چینی شکر شکر
رودنا سلاک از هر یک شکر انیسون تخم کزانت عصاره غانف زرشک و شکر اجزا
کوبد قوس سازند و گاه این تب از این تدا بر رفع نشود آثار بجمت چنانکه مذکور شد
شربت اصول بدهند خصوصاً هنگام در دست پا و شکم و صورت باشد باین دستور
که از چهار شکر نبات شکر بدهند و به هفت کسبیس رسیده تا هفت روز بدهند و اگر نفع
نماند تا هفت روز بدهند روزی با شیر و سوزیانه و تخم کاسنی از هر یک شکر در
و از دهم مسجع بدهند از مسهلانیک مذکور شد **صفت شربت اصول** عجم کسبیس از زیانه
عجم کاسنی از هر یک شکر و بست کسبیس از زیانه کسبیس تخم کاسنی از هر یک شکر
شکر قهقاز از هر یک طبیب سارون سنگیم از هر یک ۳ نیم مؤثر شکر نبات
انچیز زنده دانه قند سفید صد پنجاه شکر صغیر رسم است کسبیس سازند و در کفقت
تهای بجمت و کسبیس بقدر و دانه نیم تا نیم شکر عصاره غانف بکسبیس ساره
مکرر داده ام در عجم و شکر تریاق رفع شده کاهی با آب نازین هم نافع است **کاتب**
بسم که نافع از زورق متعفن شده باشد که آنرا مواظبه و نامیه نیز گویند **علا مشران است**

که هر روز نوبه میآید و سرمان شدید میباشد و لرز کم میباشد و زمان سردی طولی
میباشد و مدت نوبه و تب طولی میباشد که غایب این تب اجماع ساعتی و بد
از آن عرق میآید و تب با کتبه مفاقت نمیکند و اگر مفاقت کند زمان مفاقت بسیار
کم میباشد باز نوبه میآید و سایر علامات تب مفرست که در بقیه لا زمه ذکر شد و علامت
نیز بان و سوز است و در این تب در وقت نوبه بسیار نافع است چنانچه قطع این نوبه
بمدامت بخوبی بقدر مینماید اگر موقت نوبه مثل آب تر و کجین و نمک خرد که
و خوردن کجین با آب گرم پیش از وقت نوبه بدون آن که نافع است و شکر
نحوه که مذکور شد و این تب بغم لازم از معالجه ملال نباید بهتر است زیرا
که ماده این تب مفرست و ماده بغم در نفع میآید و بزود نفع مینماید پس نباید که طبیب
در مرض همچین ملال بمرستند و ترک علاج نمایند بلکه لوازم اهتمام در معالجه بخوبی مذکور
شد بعد از آن که نفع حاصل نمیشود **تب سعالی** ماده آن زیاد داخل عروق است
یا ضایع و آنچه ماده آن داخل عروق است از اربع لازم میگویند و آنچه خارج عروق است
از اربع دیگر گویند **اربع لازم** نادر الوقوع است با عبا رطوبت سودا در عروق و اگر
گاهی اتفاق افتد بد از تبهای دیگر که ماده آن عروق شده و منتقل باین تب است
علاجش معالجه تب سابق است و معالجه اربع در چنانچه مذکور شد بمرستند **اربع دانه**

همه سرد و سرد

آن نیز کم اتفاق مریضند که است با بمرستند بلکه غایب مریض به تبهای دیگر میباشد
علامت تب غریبی که مکرر نوبه تب است و هر روز نیست و در روز چهارم از نوبه تب بقه
باز نوبه تب مریض و لرزه در این تب را و ایل مرض بسیار کم مینماید و هر چه کم تر
مینماید لرزش بدتر مینماید و آن نشانی بقیع ماده است و زوال مرض و دیگر سردی شدید
میباشد و در اول نوبه یا استخوانهای بدن شکسته مینماید مفاصل بدن تمام و جمع مینماید
و تب بسیار تند میباشد هر چند از تب مفرست بدتر است اما کجدهت صفراوی نیست
و مدت نوبه این تب غایب مینماید روز میکشد و اکثر این تب است که از این تب است
سپرز مثل ام و صلا سبب مریض میشود و با غلبه مریضی که باشد چنانچه از تب آن
مذکور شد معلوم مینماید که ماده عرق از آن غلبه مریض است که متعوض این
تب در او ایل مکتبه تا شش و شش زیرا که ماده این تب شکل بقیع است و تب در بقیع
متوجه دفع شدن ضررهای غلیظه را و در ابتدا باید بهر اسوکه نماید و از مولدات سودا
مثل هر همان و عدد و بقول تند و چیزهای شور یا نمک سود و کوشند و پیر کفنه و سایر
مولدات سودا و اغذیه غلیظه احتراز نمایند و بحسب یک از انواع سودا که موز این
نشده در اصلاح و بقیع آن کوشند چنانچه اگر از احتراق صفرا با خون بمرسید باشد
علامت تب صفراوی و خون است چنانچه در رموی و صفراوی مذکور شد باید

که مداومت بخوردن سنگنجبین و عوق شتره و آب انارین بکنند در وقت این
کاهی که میباید طبع باشد با شیر خشک و الا بپزند و کاهی با قند و کاهی بطنبا شیر
میبل نمایند و از مستحقات هر چه باعث خشکی شود احتراز نمایند و از میوه های فربه و هندیانه
و هلو و کلابه و آلوئی زنده خوب رسیده و آلوچه رسیده میل نمایند **حکیم** در شرح قانون
میگوید که مراد قتی نوبه برمی عارض شده بعد در سفر بعم و با جمعی از اصدقا که ایشان
بتر طبیب بفرستند بعم و ایشان را بخوردن سبیل امر نمودند و من مناسب نمیدانستم
تا آنکه ایشان که شیشی سبیل ترتیب دادند و بر بالین فرخ حاضر گهیرند و مرا امر بخوردن آن
نمفرد و مزه خوردن بخواب میداشتم که شیدا ایشان در تن من بداند تا آنکه مرا خواب
برد و در عالم رویا دیدم که مردی محترم لباس سفیدی نشسته کسی بمن گفت که این مرد
قرش شلخ قافون است من پیشتر فتم و آزار خود دیکم مرا امر بخوردن سبیل میکنند
با و بکنم و استعمال نمودم ششتم شد و گفت سبیل محمور بکنم پس چه کنم گفت بچاقوی
از میزگی که مصباح سوراخ کن صفرا است و فریق بلغم و قاع خون است لذت است
و خوش منظر است و غذای آب است و دوا است و از خواص مشهور آن آنکه سرکه
خاصیت و منفعت شود و در بر قرصه جرت من زهر رسد که آیا این چه باشد بکنم بیان
فرمائید که این چه چیز است گفت آلوئی زنده خوب رسیده و می پدیدار شدیم و با صاحب

صاحب

خواب گفتیم و سبیل محمور بد از آن دوا و غذا و آب را مقهور از آن کفم در کفتم
رفع مرض شد تمام شد کلام حکیم عا رحمه الله در این نوع اجتناب از شیرینید و عین
لازم است و گوشت بسیار نازک مثل بن غاله و مرغ بچه خوردن نافع است و حمام در همه
انواع نافع است **اراده** سودا را از احتراق بلغم یا سودا بهم رسیده باشد علامتش غلبه
آنها بر وقت است چنانکه در تب بلغمین کور شد باید که مداومت کند بخوردن کلقتند
با سنگنجبین و عوق شتره بکنند و کاهی کلقتند با سبیل بخوردند و از میوه پر سبزی
و کاهی با سبیل صغیر در غیر روز نوبه میبندند و کاهی هر کل بر آنکه بوقت انجمن کونند شیر
کشیده با سنگنجبین صندل و جوش بلوض سنگنجبین ساده سفید نماید خصوصاً اگر بافت
سپرز باشد و قی کفان در وقت نوبه در همه انواع بسیار نافع است و را و فرود است
بمعدنات مثل فلونمای روی و برش عت و جوش کلور کبک بسیار نافع است
صاحب گفته اند که حباله سفید در این باب آینه است یعنی علامت عظیم است
و باعث بر ساقن حضرت آن را برادر ایشان لام الیدین جوه لیکه یک عمل از اربع
درخت و اطباق عواق از معالجه آن عاجز نبودند از این دوا نوبت ضرورت یافت
تمام شد کلام صاحب خلاصه انباری وقت خوردن هذرات و ساعت قبل از
آمدن نوبه است **صفت فلونمای روی** که مال الصنعه که نوز حقیر بنفشه است

این است زعفران پنج مثقال فلفل سفید بذر انجیر از هر یک یک مثقال انیسون ده مثقال
قطر اسکیون که تخم کزنبق است ۳۳ سنبلیطی چهار مثقال زنجبیل هند سه مثقال
حبیبان عاقرنما زنبقون از هر یک یک مثقال اگر آکو پسته بود و عنبتان چوب
کعبه با سه برابر عمل صاف بقوام آورند و بسازند و بعد از ششماه استعمال نمایند و قدر
شربت نصیر کج **صفت برنج عشا** موافق نسخه قانون فلفل سفید و بذر انجیر از هر یک
بیت مثقال انیسون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبلیطی عاقرنما زنبقون از هر یک
یک مثقال اگر آکو پسته و پخته با سه وزن ادویه عمل گرفته بقوام آورند و بسازند و بعد
ششماه استعمال نمایند **چون جالشفا** اینست زنجبیل کج ۲ مثقال جوز
مانند که آنرا تا توره کویند سه مثقال اگر آکو پسته با چهار بر مجموع عمل بقوام آورند و بسازند
قدر شربت کج و نوبه ربع کفاده اش بسیار نباشد پنج مذکورند بر عمل آید
بعد از هفتاد روز همین محذرات کفایت میکنند و احتیاج به تنقیح نموده و اگر ماده فاسد
بسیار در بدن باشد تنقیح باید بعمل آید و تا رفع مرض بشود و تنقیح را اگر بعد از ششماه
کنند بقدر است و بعضی از طبیبان تنقیح را بعد از هفتاد روز کم اند و با جمله حبیب
محمدت مرض باید بعمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق خون باشد علامتش علائق
غلبه خون است چنانچه با راه بستن شد اولاً زنده بایستد بگنجد و ملاحظه نمایند

که اگر خون بسیار سیاه و غلیظ باشد بگذارند بقدر تنقیح نماید و اگر رقیق و سرخ
گردد سبب است و فقط به بندند و گذارند که بسیار است که بر این تقدیر زنده ضرر عظیم
میکند و بعد از آن بر تقدیر مشغول دادن مسهل منبج شوند و اگر ماده از احتراق صفوا
باشد علامتش علائق غلبه صفوا است چنانچه مذکور شد علائق صفوا علاج دوسوی است
مذکور شد صفوا زنده مجوز نیست و منبج و مسهل بسیارند بر در یک صفوا دوسوی
است و با جمله در ربعی که از وزارت فرام است باین نحو است که منبج از کجا و در آن شش
تروچ کاسنی بر سیاهوشان تخم کاسنی چهار زنجبیل از هر یک و منبج زنجبیل ده مثقال
ببندند و شش زریا زنگه و اشیر یا سکنجبین ببندند و بعد از آن منبج مذکور را چهار روز
و بعد از آن مسهل از اجزاء منبج مذکور با فاضله سناه کاسنی منبج پوست سبیل کاسنی
سه مثقال بنفشه سفاج انیسون از هر یک یک مثقال سوزنیق پسته زنده خلوص ضایع
ده مثقال روغن بهرام مینتقر و باز منبج مذکور را چهار روز در چشم مسهل و
همچنین تا چهار رخ مسهل کرده که بعد از آن سکنجبین بزوری بخوبی در تبخیر
مذکور شد در بین ارشش و زنگه فم معول کج که در ضعف قلب مذکور شد
بقدر چهار رخ منبج بخورند یا از مسهل مذکور در بین آن بخورند و در ایام عداوت
در روز مسهل کج آب با کونست بره و مرغ کج و در منبج و شربت بزدر قلیه

از گوشتهای مذکوره با ترهندی و چاشنی آب نارین باقیمه سوربا و درسیها
 ترچلا و قلبه پلاو میل نمایند و بعد از آن مداومت بخذرات کوره البته نافع است
و اگر ده از اضران بدم باشد یا سودای طبع و علامتش مجلا علامت بردت مزاج است
 چنانچه در تب بخورد کورشد در سودای علامت رطوبت نیت مثل آب زرقان زرد
 و بدن بسیار لاغر و زردی تیره و گرفته است **و علاج آن صرع** بدین نحو است که منجی
 از کا و زبان و شتره و سلخو و دوس جاز زبانه همدل سوس برسپاه و شان بر ریخوب
 از هر یک ششگانه کشفده ششتر خسین ده ششتر و بعد از شش روز همین منفع را
 با ضافه سنه و کعبه بفاع پوست کبراقیمون از هر یک ششگانه ششتر فلور ضیا خنبر
 ده ششتر و روغن بزم کیمشتر و اگر در شش سلخ کیمشتر ایام فیه واجب که فرد در بد و صبح
 سهول بنوشند بهتر است و اگر قلبه رطوبت نباشد ماء الشیر با کیمشتر در بین
 سهولات نافع است بخوبی که در ربع خار مذکور شد و این سهول را چهار رخ دهنه
 بنوشند و بعد از آن کیمشتر بزوری با قوص و در صغیر و شیر و رازیان به دستور مذکور
 بنوشند و در بین آن هر شش روز یکدفعه باید سهول مذکور را با سجون نجح مید نمایند و سهول
 باید که در زخم نوبه خورده نهد و در این نوع نیز بعد از سهولات مذرات البته نافع است
 این است جمل طریق سهول دادن در این مرض نهایت با صیاط تمام باید بعمل بیاید

کم بود

که پیش از نفع شدن این ماده متوجه دفع شدن سورت فم است و قبل از ششماه
 دادن سهول اول است لکن راه معالجه بدین نوع است که مذکور شد و بعد از تنقیه یا
 در کمنغ مرض هر چند زنده باشد مشرود و اطلس و تریاق فاروق در تسبیح بسیار نافع است
 مخصوصا بکاف عوارض هر در مزاج نباشد این است جمیع از معالجات عمیات فطیحه است
 که خارج از این انواع مذکور نیست در سبب و علاج و علامت متحد است و اطباء هر یک نامی
 باسم خاصی که اندنند تیسر فصل اینها لاتی این مختصر نیت اما چون محلی غنیه در علاج آن
 تفاوتها دارند که آن بردخت **سبب آنکه محلی غنیه** و آن نبی است که مرفور و وقت نوبه
 میکند و پیوسته بخود حق نمند فاقه نمیند چون الزامه آن بنم است و ماده ارضه اسم
 عارضه شش اطباء آنرا در در حقیقت بنمیه مذکور میکنند اما آنچه سبب آن بنم باشد
علامتش آنست که نوبه هر روزه میباشد مثل نوبه مواطبه و آنست که در صورت مزاج
 میباشد و زردی صاحب آن کاهی بزنگ فلغ و کاهی بزنگ نهی و کاهی بجمود و سیاه
 میزند و بله کاهی بسیار تیره و کاهی چشمها بیرون آمده میباشد مثل کسی که کوی
 او را فشرده باشند و سایر علامتهای که در نوبه بنم مذکور شد میباشد علاج این است
 بسیار صعب است زیرا که ماده آن ماده فاسده است در نهایت خلطت و قوه در
 کفر ضعف است پس اگر خواهیم سهول قوی دفع آن کنیم سبب نفع موارفاسد بود که

میاید و سبب غلظت و خامی دفع نمیشود و سبب ضعیف حرکت میکند و دفع نمیشود
که دیگر اگر غذا را منع کنیم یا لطیف و تقبیل از زیر کنیم و قوه ساقط میشود و اگر خدا را بوییم
مدد عقلت میشود و بکاره قوه نمیاید بر مصلح علاج است که در وقت نوبه و حد و نیش
مگر کلاب آب بصورت بزیند و مویز را خردا کنند و رانها را هم به بندند و تمام
بند را کنند که کنند باین ترتیب اول زونو مالند تا سر نخیم و بعد از آن از رانها تا
زانو و بعد از آن از رانها تا سر انگشتان دست و بعد از آن پشت و سینه و معده و شکم
و باز به همین ترتیب می در نمایند و چنانچه لصفه نان تیب ما کنند که کنند و نصف
دیگر و لصفه بکار خود گذارند که بخوابد و استراحت کند از شیخ **از شیخ شرف**
که من مقلدی از برای این ماده مبتدیان را نمیدانم و دیگر ضدل سفید و جوز بوابا کلاب
و عرق بهاد اگر نباشد با عرق بهاد بر بویانند و بر پوستان چسب بمانند و لطفی که در
محرتمه مذکور شد مگر بدیع او بدارند و اما علاج و دفع ماده عرض باین نحو میکنند که ظرف
صبح نیمه صبح تخم انیسون کشیده با هفت مثقال کچین سگری یا عملی به بند
یا عند الثعلب و از بانه و چ کاسنی از هر یک مثقال کلقتند آفتاب عمده هفت حوت بنده
صاف میاید بدهند و قبل از نوبه بیک است اگر تواند که کولن بفرمانند باین نحو که است
تریب و کچین عملی و نمک و آب نیم گرم بخورند و آن بفرمانند و قبل از نوبه هفت

تاعت حفته باین دستور عمل آورند عند الثعلب از بانه چ کاسنی اکل الملک
سنا و تخم خطم صیاری اصل السوس از هر یک مثقال منقشر عند شپستان از هر یک دهانه
ترنجبین فلوس ضیا و چنبر از هر یک دهانه مثقال شکر سفید و مثقال آب چغندر دره مثقال نمک
طعام نیم مثقال دفعه بعمل آورند هرگز میان حفته بفرمانند و در روز حفته طریح کچین
شیر و تخم کزنبق منقح مذکورید بندد و در او اخر هر روز فاو زهر معدنه و در او بید و کل شپستان
از هر یک دهانه با آب سبب بندد و بعد از نوبه نیم کاه باشد که مشرد و لطفوسن تریاق فاروق
از هر یک بقدره رانگ نیم مثقال توان داد **حکیم** تجویز دادن فاو زهر حصول بر کله
و غذا در این تجمیع کچمه و خود سن کچمه را کجا بکشد آب فرا بدهند و در کتب طبیعه ماء انشیر یا
قند و نان با شربت قند غذای صاحب این تب ذکر کرده اند و قیرمان هم شسته با آب
انارین داده ام بسیار نافع یافته ام و زنده تخم مرغ و تر ملا و با فون کچمه و معج کچمه نیری
توان داد اما آنچه سبب صفا باشد شیخ از این میگوید که این ماده خالص از سمیت
نیست لهذا علاجش از نوع اول صعوبت است بلکه قابل علاج نیست **علامت** است
که نوبه آن بدو نوبه غلبه پیدا و هر روزه میاید و علاقه دیگر اینکه عرض نمیشود هر در صاحبان
حار یا بس و اینکه صورت بدن باورم اول مرض نهاده است لاغری میرشد و اکثر نیست که
روز چهارم میگذرد و به حال علاج آن است که حفته که در محرمه مذکور شد در روز خیر نوبه عمل آورند

و شایرند پیر از تبرید و تقویت پنج است که در حرقت مذکور شد و ماء اشجیر باب
انما ترش بر صبح بدیند و تدبیر وقت نوبه نبولیت که در نوح اول مذکور شد غیر آنکه
بویامیدن جو در این نوع مناسب نیست **بدانکه** آنچه از حقیقت مذکور شد مفردات یک
بعد از ترکیب آنها بایکدیگر انواع افراد بسیار حاصل میشود چنانکه ترکیب این جنس مختلف
میتواند شد مثل ترکیب غلط با بوم و ترکیب این نوع یک جنس است میتوان شد مثل ترکیب
صواع غلط بایکدیگر و لهذا فریب انواع ترکیب حاصل میشود و اثر با دتر و لازم بالارزم و اثر
بالارزم و لهذا اعتبار بر او از حقیقت در علامتی نیست مثل آنکه یک ماده در غیب باشد نوبه
بر روزه بدو نوبه بلغر میاید و یک ماده ربع دایر باشند باز نوبه بر روزه مراد پس اعتبار در
تشخیص بسیار علامات چنانچه مذکور شد و ترکیب نوع میتواند بود یا آنکه ماده
صفا در جاب دیگر باشد و دیگر آنکه ماده مختلف جدا گانه در محل متعفن شده باشد مثل
آنکه ماده بلغم در جاب ماده صفا در جاب دیگر باشد و دیگر آنکه ماده مختلف بایکدیگر مخلوط
شده متعفن شده باشند مثل آنکه قدری از صفا مخلوط بقدری از بلغم در یک محل متعفن
شده باشد و تفصیل در یک اینها متعذر است چنانکه ترکیب شانه و تلانه در باغی و با
میتواند شد و ترکیب و ضد قسمتها با هم در یک جا میسر شد که از جمله آن بیرون
نمیتوان آمد نهایت در ترکیب که ترکیب علامات معالجه را باند پیر از آنچه در باب مذکور شد

نوع

کنند چنانکه ترکیب این مرکبات مذکور شد از باقی و هر یک مسی با هم حاصلند و
کثیر الوتق عند لهذا اینها با اسباب علامات که معالجات مفصلاً مذکور میکنم یا از آنها
بعضی را خلص و دیگری مستی است بشرط آنکه **ان غلبه خلص است** که صفا در مخلوط
به بلغم در داخل عروق یا خارج عروق متعفن شده باشد **پس نگاه** داخل عروق شده باشد
تکلیف است یا بعضی از علامات صفا و اگر خارج عروق باشد میگذرد نوبه میکند و مدت
نوبه از او نزرده ساعت میکند و بعضی دیگر از علامات صفا است **شکل انب است**
که صفا در داخل عروق یا در خارج عروق و بلغم هم در داخل و خارج عروق متعفن شده باشد
و لهذا شکل انب چهار نوع است یا آنکه صفا و بلغم هر دو در خارج عروق متعفن شده باشد
پس در یک روز نوبه صفا نیست نوبه میکند با علامات نوبه بلغم و در یک نوبه صفا است
یا که نوبه میکند یا یک با علامت نوبه بلغم یا نوبه میکند و مرکب از علامات هر دو و نوبه است
آخری که در نوبه است که در اخف **نوع دیگر شکل انب** آنکه مرکب شده از صفا
لازم و بلغم لازم و در این نوع سرمانا و لزری و نوبه نمیداشد و علامات صفا و لازم
با علامات تب بلغم لازم چنانچه هر یک مذکور میباشد **نوع دیگر آنکه** مرکب شده
از صفا و در این و بلغم لازم پس در نوبه میکند با علامات نوبه صفا و در یک روز نوبه میکند
و تب لازم دارد با علامات تب بلغم **نوع دیگر آنکه** مرکب شده از صفا و در این و بلغم

فوق دیگر آنکه مرکب شد از صفراوی لازم و بلغم در بر سبب از نوبه میکنند با علامت
نوبه بلغم و سبک نرم راحه و با علامت سبک نرم صفراوی و جمیع انواع غیب غیر خالص
و شطرنج معالجه میکنند چنانکه معالجه آنها مرکب است از معالجه صفراوی خالص
و بلغم خالص و اینها طولانی میباشد چنانچه ملائیس در شرح سبب علامت میگوید
که گاه باشد که بلغم غلبه میکند زیرا که اگر معالجه بلغم غلبه صفراوی میکند و
اگر اطباء صفراوی است بلغم غلبه میکند و گاه در معالجه ملاحظه هر دو طرفه میکنند
فایده معتدبه میکنند و گاه باشد که طولین و فاضل را احتیاجی مد و معده یا کبد
یا طبع ضعیف است و مفاسد دیگر بر آن نیز **علاج** در هر یک از اینها در ابتدا منصفی از غلبه
التعلب خبثی بلغم کاسنی کا و زبان از بر یک متفکر استستان ده دانه شیوه تخم خیار
شربت میوز متقال بدهند و در روز پنجم اگر نوبه باشد بعد از پنجم در روزی که نوبه باشد
یا نوبه سنگین نباشد سه سلیم هند از غلبه التعلب بلغم کاسنی کا و زبان اصل است
کل میوز کل سرخ کل بنفشه سناغ کج از بر یک ترنجبین شیر قند فلو زیا خیار
از بر یک متفکر روغن بزم بلغم و در هشتم در آسم و جوانه ام بشیر طبع روز نوبه
نباشد غیر از این ایام هر روزی که اتفاق افتد مسکن بدهند و بعد از آن بر روزه
ده متقال سنگین شیوه تخم کاسنی بدهند اگر غلبه بلغم باشد چنانچه علامت آن

در این

در تب غیر مکرر نشد کفند و سنگینی بدهند و بعد از آن هم حیوان بدهند و از میوه انار
شیرین و میخوش مناسب است و کلابه و زرد آلو رسیده و الوجه رسیده و بعد از آن
شربت نیاری که از تصرفات متافین روزی بلغم متفکر است متفکر با غلبه التعلب متقال
شیوه رازیانه و تخم کاسنی از بر یک متفکر **صفت شربت دیناری** اینست تخم کاسنی
کل سرخ از بر یک متقال بلغم کاسنی شربت متقال میوز کا و زبان از بر یک متقال تخم
کشت شربت متقال جوارا بگوشاند و صاف نمایند با چند متقال قند یا شکر صاف کف قند
آودند بعد از سرد شدن سه متفکر روغن صبر از نرم صلابه کف داخل نمایند و بعد از شش
روز خردن شربت دینار باز در کبده بند میگویند که مذکور شد بعد از آن سنگینی زرد روغن
در صغیر میگویند که بن در کسند و مداومت بکند و سنگینی و به تله بسیار نافع است
و گاه نوبه باشد در وقت نوبه قرکدن بسیار نافع است در او غیر شربت کباب در او
چنانچه در تب بلغم کور شد نافع است و اگر علامت غلبه صفراوی است سنگینی
کاسنی آب ناریین با قند و شربت و تب شیر بسیار نافع است و با غلبه بلغم تدابیر
که در اینها و تب بلغم کور شد و بعد از پنجم در تمام اینها خلط حقیق شربت را که شربت
ماء حیوانه نموده خوبه که اسم اصلاح مزاج است میکنند و تب قطع مینماید و مزاج با صلاح
میتابد و در تب مع نیز تجربه رسیده که بعضی سنگین زردی مکرر داده و نفع یافته ام

شربت دینار

و در سبب از تبها و خلط نیست که نافع نباشد **صفت ان اینست** زرد رنگ اندازد
 تن متقال تخم کبوت سه متقال تخم کاسنی چهار متقال رازیانه که نافع کل سبب از
 هر یک متقال باشد سفید بنیاه درم اوزار اجوش نیده و صاف نمف یا قند یا شکر بقوم
 آورند و هر روز تا هفت متقال بنوشند اگر تب صفراوی یا رموی باشد یا سینه تخم خیار
 تخم خیار تخم کاسنی و اگر حار است فاب باشد قزوق کافور در رب بنج و سودا و روغنهای مرکب
 یا قزوق رنگ صغیر و قزوق صغیر و سینه تخم کاسنی رازیانه و بدون این سیره او قزوق
 مناسب است و با جمله این سیرت در انواع تبها بد استیم با طریقه مختلفه که در علاج
 سبب تبها رسیده و در او آفر تبها سبب که سرد و رطوبت و تر یاق مناسب است و
 و عمدتاً سبب در ربع مذکور شد در کهنه سبب نوبها در جای که تب کم نباشد نافع است
 و کف با حار است تخم باشد جال شفا و اگر بدن حار است تخم یا فلونیا یا بر شش نافع است
 و با نوع نوبها که این سفوف که خیر آنرا سفوف حق اسم که ام بسیار نافع است و
 به تجربه رسیده پوست خشکی که متفکر فلفل سیاه شش دانه یا هم نرم کوبیده و سه بخش
 تا سه روز بر در یک بخش آنرا طرف صبح با کلاب جوش نیده و صاف نمف نیم گرم بنوشند و **در**
از تبهای عفونی که سبب بقا مذکور شد که یا از تبهای عفونی و با شش است که با شش
 و از طریق است با خلاط میرسد متعفن میکنند تا تعفنی است که عارض هواست

پس سبب ارضیه مثل فی لطفه بخارات رذیه که از زمین متعفن عد مجرب با شش است
 سبب تبها از سبب ریه که بسبب طوبت مغزط هوایند و بدان جهت مستعد قبول عفونت
 میکنند **علاج تبها با آن است** که حیوانان سبب که حار است دارند مثل کلهک و پرستو که سبب
 خود هر چند تخم گذارده یا جوجه بر آید بپزند که آشته میگزینند و حیوانان که از عفونت متولد
 شده اند مثل وزغ بسیار متعفن و حیوانان که زیر زمین پدید شدند مثل موش سراسیمه در
 زمین میگردند و بجانهای خود میزنند و نفس کشیدن خون آلوده نمپاشند و چون بر زمین
 می آیند در هر موطر کنند چنان نماید که هوای پاک و خنیده نیره است از جمله علامات
 و با تغییر فصول است از وضع طبیعی خصوصاً تابستان و ظهور رجم یعنی تیر شد در اوایل
 پاییز و اوایل ماه روم و دیگر از علامت که باران است با بسیار است و این است که از
 علامت است و با **علاج خمر از آن** اگر نقل ممکن باشد البته نقل که آدم کمتر از کلهک است
 نباشد و اگر نقل ممکن نباشد این ادویه را مکرر کند عود و غیره که در سبب کوبد
 پوست این را درن مشک عطران سعدا بهل ضدل که مورد در را درند طولی حدودا را که
 مجموع اینها نباشد نصف که یا نشت که کافور است و همینه بهار سیر و سبب که بپوشند و در
 خانه بپاشند و نه را بان آله پیشین بپزند و خانه که در او پدید شدند در آنرا بنهند که
 بواسطه این داخل شود آن هوای نخبه و بواسطه با اصلاح آمده و حاصل شود

از این خانه حرکت نکنند و بجای نروند و اگر بالفرضه حرکت کنند نیز بر آن لته سیرور که
 الوده بنشینند و زود معالجت نمایند و با وجه این تدابیر باید که از خوردن میوه و گوشت
 پر سیر کنند و از جماع و حمام و شستن و کمر سینه احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننهند
 و در آنچه میخورند پیروی سیرور که داخل نمایند و غذای ترش و چرب میسر نمایند و سیرنی
 مطلق نخورند و اگر گوشت حیوانات آن بلد اگر تواند احتراز نمایند و الا بسیار کم بخورند
 و از تریاقتیاق فاروق و سرد و لطوس و جد و در حله هر یک که مکرر بخورند و سیر
 عث و فلو نیار و سیر مناسبت و فادوم سعدنا هم خوب است و علائق
 و با آن بعد از حدوث و با عموم این تبی اکثر این است که تبی ظاهر بسیار ملائم است
 و در باطن نهایت حدت دارد و قلوب و غطرات عظیم میباشد و نفس کشیدن در حال ^{ضبط}
 در نهایت نواتر میباشد و گاه باشد که تنگی نفس نیز باشد و نفس بد بو باشد و آب باشد
 که عرف نیز بد بو باشد و بول بد رنگ بد بو باشد گاه باشد که بول سیاه باشد و عطش و خشکی زبان
 و غشاق و بی صفراوی یا سوداوی از علائق این تبی است و اکثر بهبودی نیز عارض **مفید علاج**
 اولاً تعدیل هوا به خوراک بوشیدنیها که در خوردن از بامد کور شد و کافور و صندل و کلاب
 مکرر بر سینه مالند و آب بسیار سرد بیاشامند و فصد از با شلیق میکنند و از ریزوب
 و فوکه باره شکر عذره و رب میوه آب ترنج و رب انار هر یک که باشد مکرر میل نمایند

منابر

مناسبت

و اگر در ستم مکرر تحمل نمایند اول است و قرص کافور یا رب میوه کوه با آب انار بنشینند
 و اول است و قرص کافور در این تبی از پنجم بدینند و فادوم سعدنا و مرورید و کل غشاقی
 و طبایر سیرور که در اندک نیم شکر با آب سیب آب نار بسیار مناسبت است و غذا آن مرغ
 و آتش سماق و آشنانار هر یک که باشد فصد نیز مفید است حیوانه و بعد از آن حیوانه بدینند و اگر
 ضعف غالب باشد حیوانه را پیش از ستم بدینند این است علامه سبب و علامت و معالجات تبی
 خلطی و بانی نهج که مذکور شد هر گاه مجموع اینها را در نظر داشته باشند و نظرات قبلی ملاحظه نمایند
 البته از همه معالجه بر میآیند زیرا که علامه معالجه بهی طریق بعد از اخلاط اربعه تا ویر میوه
 بلکه به طریق دیگر کار و دیگری با و و جمعه انقب در معالجه تبی دومی و صفراوی و سوداوی
 فصد ضلوع مناسبت است و هم چنین در علاج تبی بنوع سوداوی مشرک است
 است و آنچه از علائق این تبی را اخلاط اربعه مکرر مذکور شد در تشخیص این تبی است
 و از ترکیب اینها با هم دیگر نیز تشخیص کبات از این مواد است و با جمله بعد از
 حدوث تبی اگر مجموع علائق که از برای هر یک مذکور شد را در نظر بگیرند و هر مریض را با آنها ملاحظه
 نمایند تشخیص در کمال سهولت است و بعد از تشخیص معالجه تفصیلی که در هر تبی مذکور شد
 البته نافع است **علامت تبی** از این که مارتا احضار خصوصاً جرم حلیت که کم کنند
 و رطوبات بدن تحلیل بردن تبی را سبب مختلفه مبرر است **منابر** سبب ستم تبی

از عالم هم و هم مفروض است و با لجهل کچھ سبب غلبه حرارت مفروض بر سردی انتقال
بها عفوفا هم بسیار اتفاق می افتد و تابع بهمانه که سبب هم یک از جهت بهر تندی باشد
میتواند بود لیکن غالباً این است که بعد از بهمان عفوفا و بهمان در بر بهر سردی و کم اتفاق می افتد
که ابتدا حرارت نفس و این تندی سردی میباشد بجهت حرارت در بدن و اندک رطوبت
رتبه اول که تا نیز حرارت نفس است و اکثر رطوبات بدن بجهت نفس است و بسیار
مشکل است بجهت آنکه هنوز تا نیز حرارت در بدن رطوبات واضح نشده و علاجه اش
آن است زیرا که قدر کم از رطوبات که فانی شد بدل از آن نماند و نسکین نیز حرارت
فصل در کمال سولت است **رتبه دوم** که حرارت فوه گرفته است زیرا که رطوبات که مقاوم حرارت
اند بر طرف نشده و رطوبات بدینرا تخمیر می شناسند و فانی است بجهت ظهور آثار و قوت
حرارت و فضای رطوبت و علاجه اش مشکل است از برای آنکه حرارت فوه گرفته است و
طوبتهای بجا فانی شده است نسکین حرارت هم عوض رطوبات رفته آوردن مشکل است
رتبه سیم که حرارت منتهی مرتبه شدت رسیده و انقباضی تمام رطوبات که قابل علاج
میت بجهت آنکه در این مرتبه ضعف قوتها و اعضا بدرجه کمال رسیده و حرارت فوه گرفته
در رطوبتهای که در این مرتبه بر طرف شده رطوبت چندان است که از ماده منبرالین بهر رسیده بود
رست نماند حال است مثلاً کفایتی که جوی را آتش گرفته باشد و جرم فسیله سرخ شده باشد

رودن بریزند عفوفا هم فسیله مکتوبند **علامتها** شکم در این صورت قابل علاج نیست
و حکم کفایت بودجه این است رتبه اول که عفوفا مسوق عفوفا مگر نباشد بر لجه اولی مشکل است
زیرا که علامت چیزی که دلائل کند بر وجه این است کچھ یک در فوع و کثرت می باشد موجود و
انقباض نیست که در فوع هم راصحت نمیداند و عکاه انتقال بهمان عفوفا باشد
در ابتدا حکم با نفع کفایت نیز مشکل است و بسیار شبیه است به تلبه نام مغموم کفایت عفوفا
تبع باشد که او را م حث بهر شیده باشد نیز حکم باشد مگر بدقی شده مشکل است
زیرا که با وجه آن تبع که عفوفا ر م حث است این تبع بهر شیده و چون ابتدای آن است
بهر شیده و چون در اعراضش منور و ضو منور باشد و حکم بودجه اش مشکل است کفایت کفایت
بار در مرتبه تشخیص مشکل بود و جانشین است و در مرتبه دوم تشخیص آن است اعتبار
ظهور علامات نیست که بعد از خوردن غذا در این حرارت استند او پدید می آید و در کفایت
و رطوبت او ختمه می شود و این علامات رتبه ها عفوفا نمیشد **و اینها از علامات نیست**
که در رول رطوبت چرب میباشد مگر در قاره که هست که آب چسب است و اکثر این است
که در این مرتبه هم با نیز میباشد و آنچه با شمال دفع می شود بسیار بد و مشکل بود است
و اکثر این است که در این مرتبه سرخ شده میباشد و گاه هست که سبب سرخ جوات
شش باشد که از جوف سل گویند و در مرتبه سیم این علامات دفع است و این علامت

و عوارض بسیار شدید میباشد و مستقیماً فرو میرود و چسبندگی بسیار فتنه و پینه لایق
 کشید و گونشها کوچک و کحل با رنگ و خضه بیرون آمده و تمام بدن بهم خشکیده و منقبض
 که ناخنهای کجی از خشکی رسد سح شود و موها منبسط و شیش بهم میرسد علاج این تب
 کما هو حقته بر چند موفق برای طبیعت ذوق است و ذکرش خارج از موضوع است که هر چه
 که تشخيص آن در ابتدا و معالجه این بعد از وضع نمودیم مذکور شد مشکل است بر چند اطباء آن
 تشخيص اراض و تفرقه میدان مشبهات و استنباط اسبابی علائق است اما اجزای
 طبایع نمیدانند بلکه مناط جلا بخشند که گفتن با هر دنیا و زینت لباس و جهت طبیعت
 عطری است و بس تعلیم و تعلم این علم از رسوم متروکه است نه اطباء را با این علم رجوع و نظر به
 طبیعت لم اقیل است نه تاج و خنجر و دیگر از حقیقت است با سبب علائق و معالجات
 بتفصیل لا قی این است که مذکور شد از این جنس باله سکت کحل مناسب نمیدانند
 علاج آن برداخت و البته از ملاحظه آن در جمله بصیرت بهر میرسد و راه معالجه و فرزند است
 نه معلوم میشود **از ذکر علاج این تب** علاج بزید و رطوبت است و بسلی صیغه به تقویه باشد
 نیست و اگر از ابتدا معالجه کنند زودتر علاج میشود و هر چند کفله و علائق مشکل تر میشود تا حدی
 که تجربه سیم میرسد و علاج ندهد و علاج آن به ندرت غلظت و غیره اندیم میشود **اما در ویه آنها**
 قرض ک نور است و بقدریم متفقال تا کثرت با ماء الشعیر بقدر شش و با شیر و تخم فوفه و شیر

تخم فوفه و شیر و تخم کدو از هر یک یک فنجان و لعاب بند قطونا و لعاب بدهانه و حوض میوز و شیر
 سبب است ترنج و سرت به ایوان هر یک که باشد بقدر غ شش اگر کسره نباشد اگر
 کسره باشد با سرت میوز یا سرت میوز بنفشه از هر یک ششال و با قرض ک فور یا آب بدهانه
 و یا آنکه کدو را به غیر ج کوفته و بعد از آن کحل کوفته شش کوفته یا بستوی تمام بخارند و صبح از آب
 صاف آن از سبب متفقال و چهل متفقال با قرض ک فور بدینند و اگر صبح بسیار زود قرض ک فور را با یک
 از زرد کورات بدینند و بعد از ششاعت ماء الشعیر آنها و بعد از ششاعت و کدو خدای چشمت
 اول است و اگر بعد از دوای اول به ساعت صبح بقدر که معده از غده همضم آن تواند برآید
 بخورند و بعد از آن غذا میدنند به سبب شید در علاج این تب بخوردن شیر الاغ از انفع اول است
طریقه خوردن شیر الاغ اینست که طرف صبح روز اول سه شقال آنرا با کثرت شش نیت و روز دوم پانزده
 شقال و همچنین روز سه شقال شیر الاغ اضافه نمایند تا کحل ششال برسد و هم چنین نهایت
 ام اضافه نمایند تا سه شقال اگر کحل کحل ششال کند بکند از آن بایستد و سه روز که کحل ششال
 خوردند بار ششال اول کم کنند تا به ششال و باز پنج مذکور اضافه نمایند تا کحل ششال
 و این طریقه را مسکوک کنند که از آن مستغنی از خوردن بشوند و اگر قرض ک فور را بسیار سفید نمایند
 شید ب یاراد و به قیاس صیغه نباشند و نگاه با تبی ترکیب از طبایع صیغه
 خوردن شیر الاغ مناسب است ب یاراد و به علاج نمایند و غذایان چه بدینند تا به یک

تا حد

و کای نال جو را بهیچ بدیند و نال کمندم نیز میتوان داد از مویک اندوانه و نارنجوس سبب
سیرین رسید امرده و حشی شتاز مناسبت است و طرف نام کوشت بره و بزغاله و امی
تازه و مرغ بچم و فردن بچم هر کوی که مرفض غنیت نما بدیدون روغن و کله باجم بره نیز مناسبت است
افضا مناسب است آنکه مکن مرفض را در جها خشن موافق قرار دهند و آنرا ان جانا بسیار
و از میوه طبع خشن بوی مثل سیب و کلابه در اطراف صیده باشند و برگ پدیسار رخت
باشند و رخت خا و لب سهای مرفض بد که از گمان باشد و بوشیدن کل مرفض کل موز
نافع است و صند سفید و کلابه و کافور و آب گنیز بسینه مکرر کنند هر روزه و اگر ضعف
باشد مکرر در میان تمام باید که معتدل باشد و مرفض حرق کنند و بجام که میرود در میان آن
سیم لوم نشینند و از تمام که پرده میاید تمام بدزابه روغن زعفران اگر بنا شد بر روغن تخم
کدو چوب کشند و در آن غذا خورده دیگر باید که از هم غنیم و غضب اگر سنگی و تشنگی
و حرکت مغز طبع خشکی قرارید مجز باشد و از آنکه در اجزش میاید و بسبب صبح و اندک
طبع موه با آنها مشغول باشند مثل قیاس با صدق و طرفا و از با طرب و مغیان خوش
اداز دست زبا و باید که خوانندگی و لواحقین سز با به تمام طبع انگیز باشد مثل
شمندر و خورال و فستق و برگ و ریح گاه و با بجمه آنکه مرفض غنیت باشد باید که
و از آنکه متضرر شود باید از آن هر باشد این است مجمل از علاج تسبیق لیکن اگر است تدریج

دیگر باید که صحت مصلحت جمع شده باشد باید که از مصالحه بچیک غافل نباشد و علاج تسبیق
با قیاط تمام میکنند و مسهل غنیمت دهند و اگر با درم کتا از احت جمع شده باشد ملا خطه
جانبی کم میکنند و بر اجواض که اکثر اوقات با دوق میباشد مثل اسهال و غیره که در اجواض
جانبی آنها لازم است چنانچه اگر سرفه شدید باشد قرض خشی شت که صفت آن در سرفه مذکور
شد بدینند با قرض خشی شت یا شیر الایع بدینند و اگر با جلا هات خنله باشد چنانچه در نوع اول
سرفه مذکور شد علاج بهمان نحو است که مذکور شد و اگر با جلا هات غلبه حار است مزاج شش باشد
و آن نیز در سرفه مذکور شد بهمان نوع علاج کنند سواي آنکه فصد و تنقیه با دوق منافات اند
و نهایت علاج نحو است که مذکور شد سواي فصد و تنقیه سیزند پیرا بعل آوند و اگر اسهال
با دوق باشد شیر الایع مناسب نیست بوضو آن ماء اشعر باید داد و غالباً اسهال کیم با دوق
بپاشد صفواوی است اگر باشدت زفر باشد صفوف الطین بدینند که در سرفه مذکور شد
بهمان تفصیل بدینند و بدین شکل شدت پیش صفوف است که آن نحو که در سرفه مذکور شد
بدینند و قرض طباشیر قلیق یا شیره با تخم فرفه بوداده و ریت شیرین یا شربت مورد کبش
است و شربت مورد یکجا اسهال و سرفه به باشد بسبب است و جرب و طباشیر کافور
بجوفه مویک فوری با اسهال مناسب است **صفت قرض طباشیر قلیق** ورن کل مرغ تخم
بهاض بوداده و صغ حیوانات سته از هر یک مثل طباشیر کل امین گرد سمان زرشک سته

بیراں که از هر یک کثیر است از آنرا که پدید و پخته با کلابی سرشته قوصت زنده قدر شربت
کثیرتقال با شیرهای مذکور با شربت مورد یا ماء اشیر و جو ماء اشیر اجتهت اسمال باید اندک
دارد **صفت شربت مورد این است** موز نیم کوب که پوستش اندوخته و صاف کنند و با صند شکر
قد سفید بقوام آورند و در قوام اگر شکر طبع شیر صافند تا مانند شکر باشد شربت شکر
تا بخ شکر با شیر هم فرزند بوداده قرطیب شیر قافض **صفت صلب شیر و کافور** اینست تخم فونه
منو تخم کاسنی منو تخم خیار منو تخم کدو درق کل سرخ از هر یک که شکر تخم خشکی سفید
۵ م طبع شیر صندل سفید سوده نشسته از هر یک ۲۲ کافور ۱۰ م با بی بند قطونا بداند
و همچنین بقدر شکر زنده دانه تا اراده با شیرهای مذکوره با ماء اشیر مینمایند
و بدانکه در این تب تبهای خصلی مکرر میوه که اسهال باورم است با صورت و شکم جمع میوه
و کفک ادویه قافض داده میوه تب تب است میکنند لهذا هم با صم بداند که ماده عرض را
رغ کند و بعد از آن قفص طبع کف و نیم و بجز شکر و آنچه همه این صفات مذکوره را در آب است
این است ریوند جنین چهار شکر و درق کل سرخ ۵ م پوست پودن پسته تخم کشنیز از هر یک
۵ م شقال موردی در صطح از هر یک ۱ م شکر آبی شکر از هر یک ۱ م شکر از آنرا که پدید
سفوفت زنده در وقت صحت کثیرتقال از آنرا با کلابی بنویسند و اگر کوز در میان تا سه
دفعه بدهند و فقیر پس از این اسمالها که با تهیج یا تبی و از دادن قافض تبیج یا تب

شدت میکرده باین سفوفت از آنرا که کبک از آنرا آبای فقیر است و فقیر از آنرا سفوف
سفوفت ه مخوم و علاج کفوم و با جمله در کتب اسمالها که با تهیج یا تبی هم باشد و در آن
باین سفوفت میگرد و بکته اطفالی ارضای انحصار و در این سفوفت منوال کفوت است
تمیز و تشخیص این مراتب منوط برای طبیب است و ذکرش جداگانه است بقا مذکور شد برای
اینست که ناظر در این رساله راه علاج تبی را یا اختلاف آنرا تا معالجه تبهای خصلی
و اگر عمل برای طبیب هم کند بر صواب خطای او مطلع شود و اگر مضطر شود با نیکه خود معالجه
نمایند و جمله بصیرت داشته باشد که خطای فاحش نکند عز الله الاعانتة فی کل الامور **صفت**
اورم و ثبور چونکه مجموع اورم و ثبور لایق بجا این رساله نیست بجز آنکه فرد از آنرا که کثیر
الوقوع است و تشخیص علاج آنها بدون مضمون قلب سمیر است **علامت و اندامی**
کوچک بسیار است مایل بر سجی که در زط بر جلد هم رسد و گاه باشد که در میان آنها و اندام
بزرگ نیز میباشند و چندان فرو رفته در گوشت نمیباشند و خارش بسیار میدهد و اکثر
این است که مجموع یکدخمه بر ز سکنید سبب آن یا صفوای یا بلغم مالج بود که آن نیز بلغم است
مخلوط بصفا و علامت و صورت است برضآن است و شدت خارش و سوزش و حرارت
ممنوع و آنکه در روز ظهور و همچنان میباشند است **علاجش** فصد است که علامت
غلبه خون بخوبی در صدمع دوسر مذکور شده باشد و الا نشاید که بایرتد بر رنج شود

احتیاج بعبود نباشد و خوردن آب ناری با شیر خشت و کاه با بذر قطن با کبچین
و شیر عذوق کشتی با کبچین و شیر کرم فوسف یا آنکه لوبخار است و نه تمر منده موز و
الوجه ام به خیت نند و آصفاف از با شیر خشت و نهامان بنوشند و خوردن قح هم
نافع است و غذا ترک شیرین و روغن نماید و گوشت فامی ناز نه مناسب است و بره و برغانه
و خر و برکج و ماش و عدس و آتش خوره و لیمو و تمر و زرد کبچین بسیار مناسب است و کاه و خیار
دهند و آنه و آلبه و آوزنه و کدو و اسفنج نافع است **و در آب نیم گرم بریدن کبچین**
بذر با بسوس کنندم و تخم فزیره گو سپه شستن بسیار نافع است و سرکه و کلاب
و روغن کل سرخ بریدن مالیدن بسیار نافع است مالیدن آبنه هم نافع است
علائم بخر است که رنگ آنها چندان بسرفی مایه نیست و ظهور و هیجان در شب
بیشتر است و حرارتیکه در رموی میباشد در بخر نیست **علائم بخر در**
کل قند و کبچین است و خوردن اطراف صغیر یا رایع فیقرایا به تنهات و خوردن اطراف
صغیر در رموی نیز نافع است و مکرر بجام رفتن و آب نیم گرم بذر شستن مالیدن
آب کفس و سرکه و آند جو در این نوع از جرب است و تبرید در این نوع کمتر از نوع
اول بد نشود **صفت بل** ورم صاری است صنوبری شکل و سبک آن خون صاف مخلوط
مخلوط بطوب است علاجه آن در سردی و سردی و غذای و خوردن کبچین

صاحب کل ابید نافع است **فهر این** هیچ است که ابتدا قطن با سفید کرم مرغ
مخلوط نموده ضمرا نمایند و بعد از آنکه جمع شده و سر کشید که نیت که سر با رنگند
باید منضمی است هم نمایند و منضمی است آنها است بذر قطن با آب پنن ضمرا که نافع است
و مسکن و جمع و منجم آن است **فهر دیگر** کنندم کجایند و ضمرا نمایند و اگر کسیکه میاید
ناشت باشد نافع است **فهر دیگر** غیر مایه به تنهات و بار روغن روغن بید انجیر **فهر دیگر** خیار
با حش آب انور یا رنجبه **فهر دیگر** تخم مرو انجیر خشک با شیر کما و پنجه **فهر دیگر** تخم مرو انجیر
خشک قز با شیر کما و غسل روغن زردک و اندک بوره پنجه ضمرا نمایند **فهر دیگر** اگر با حش
و وارک مخلوط باشد و سر کشی کتیرا و تخم مرو و موم زرد و کل منی نشسته با شیر کما و اکل اللله
صلبه تخم کتان هسته تخم تمر مندی آنه کنندم بار روغن کنجد و موم زرد یا با شیر کما و بدون حش
موم و اگر سر کشی کبوتر اخذ نه نمایند در انجی را بر عمت و هسته تمر مندی را گو سپه
و پنجه و اندک پیه جراح اضافه نموده استمالش در انجی را مجرب است و استمال سر کشی کبوتر
با هر یک از اخذ مذکوره در انجی نافع است همچنین شیشه گو سپه **فهر دیگر که غمرا این**
فهرات مملو است غیر ترش است بنه ید سر کشی کبوتر زرد تخم مرغ حسل و اگر
از آنها منجم نشود بیشتر زرد نمایند و بعد از انجی رو پاک شدن چوک اغلب آن است
که نفع منجم کند و اگر نفع منجم نشود کفتر رخ صبر سقوط زرد جو به باز و این اجزا را

مثل غبار نیده براد بپاشند و کشید که مگر عارض باشد بسیار بجمام رختن دفع
آن میکنند و اطراف مل از لوانداضه باشند اکثر این است که در کمر دمل هم نمیرسد و دقت
که در سفر بهرست باید که هیچ محافظت نمایند که از حرکت سوار و غیره سائیده نشود والا گاه باشد
که ناسور شود و اطراف کفخی سریش را و چسباندن نهی که بر اطراف آن چسبیده باشد بپر
آن که حفظش از سائیده شدن میکند و حرکت دمل اجناس پاک کنند که بجا دیگر
نرسد زیرا که بیم آن است که مبرجا نیک برسد باز دمل بهرست **صفت سموات نیت**
چونکه سموم مشروب و مزومع یعنی کزنده را انواع بسیار میباشد ذکر علاج آنها مفصلاً بطول
مرا نمی آید مگر بعضی از ادویه مشترک النفع و ذکر علاج بعضی از ادویه مشهوره آنها پرداختیم
با خود داشتن ساق کاو و فاونر معدنه هندیه یا قندار بسیار خوشتر است فاونر حیوانی
و نار صیدکی و جودا خطا و کلن اغستانه و مده مار و تخم و برک فلقه بر یک از اینها مانع
گزیدن جانوری کزنده است و با خود داشتن مس فرجوع با بعضی از آنها ضرور است
و ماییدن و خوردن هر یک از اینها در علاج سموم تریاق فاونر است و بعد از آن مشروب بطول
و بعد از آن تریاق الطین که **صفت آن نیت** کل اغستانه حسب الفارست و روغن
کاو و چرب کنند و با ساق از ادویه عمل بقوام آورده بپاشند قدر شربت کیمیا فرجوع در
بعضی سنج ابر بر بقدر نصف از اینها اضافه شده و این تریاق بدن را از زهر پاک میکند

و دیگر تریاق اریجه که **صفت آنها این است** جنطیاناز را از ادویه صلب الفارست را اجزای
ست و دی با سه برابر اجزا عمل بقوام آورده بپاشند قدر شربت کیمیا فرجوع در این ترکیب
دفع نماید سموم عظیم النفع است بر کسدا خشک و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر
اجزای کوچک و مخلوط نمایند و همچنین **صفت شربت مگر که عظیم النفع است** مغز کز و عم سبک
و نمک طعام از هر یک م ابر کوبیده بقدر که اجزای اخیر کنند و قدر شربت تا هفت نقل
و بعضی در این ترکیب غیر شسته ترنج کیمیا فرجوع اضافه کرده اند **شربت مگر که عظیم النفع است**
در سموم مشروب نیت که آب کیم روغن کاو و آب که شربت او جوش نیده باشند و آب
نمک و عمل بپوشند و مکرر کنند و بعد از آن شیر روغن کاو بپوشند و اگر آثار
حرارت سم از آنها بر حرارت مغز و خشکی زبان باشد ضدک کاو نور زیر پستانک ضد قلب
قلب است با ایضاً روکا هو و کاسنی و کیشیزه یک بجهت همانند در روغن تخم کدو و لبن
بذقطونا و ماء اشیر و شیرکا و بیاض سمنه و از میواضیا روهندانه و آلودار بقول کا هو و
فرغ و سفنج و کدو بپاشند و اگر آثار بر دست سم از به حسی اعضا سردی بدن و عرق
سرد و خالی بسیار و سنگین دست و پا ظاهر باشد شیر کدو ایچرا کنند و حقیقت
با شیر پسته به پیشین و زیر پستانک چسب بمانند و ضد کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو کدو
حارک بپاشند و ادویه که در علاج مطلق سموم گذشت بعد از اینها بپاشند و اگر در معاد

و بر آمد که شکم و احتباس طبع بهر شد عفتنه نماید با این حقنه سناء کما که مظهر لطیف
 جلدی از مریک است حقیقت سکنیج از هر یک است شکر سرخ اگر نباشد شکر سفید نام بوره در مینمای
 شیرینازه پنجاه مثقال روغن زیتون ۵ مد و اگر نباشد روغن بلغم و اگر غش و حرق سرد
 و پهلو شرب و سایر احوال ناخوش بهر سه کلاب مکرر بصورت بچینند و دست و پا را با لند و در کچم
 از تریات قات که در ابتدا مذکور شد همهمه سرکه در حلقش بزنند و اگر اسهال و همچنین بر باشد
 حقنه کنند و تریات قات مذکوره را با روغن ناز و آب سیب و آب درخت خوره بدهند و چون
 افیون از ادویه شمه همورست ذکر معالجه آن بخصوص مناسب است **صفت اینست**
 افیون و اسهال آن تا توره و شوکران بذر انیسون مورث استی اعضا و خارش بدن و سردی
 در دست و پهن شدن در نای چشم و کوفتگی کوفتگی زان و بکود افتادن چشمها و خواب
 بسیار و سنگین دست و پا است و چون بکود عرق سرد و خشکی اعضا و خواب سنگین با ط
 برسد علاج ندهد و بدن افیون خورده را نگاه بجا راند و بیونید بوی افیون میدهد
علاجش اول آنست بمقیات مذکوره و همه تذایر نهم است که در معالجات مشترکه
 مذکور شد و آنچه با افیون خصوصیت دارد کتیبوس است کوبا استنشین و دیگر حقیقت
 و چند پند ستر خلف اسرار را با جوار مجوع عمل بقوام آوده بپوشند و قدر سرد است
 متعارف و دیگر سرد و اگر و دیگر سرد که دستزد استنشین بار و غش کل سرخ و اگر قدر افیون

خارده

که خورده شده است وی آن چند پند ستر بخورند و روغن صفت آن میکنند و بوسیدن چند
 پند ستر و حقیقت در میان آب کرم نشستن و سر را کرم رشتن و خوراندن آب کرم نشستن
 چوبلانی است و مسوم بر سر که بکند خصوصاً افیون خورده را کند از نکه خواب و احموم
 ملزوم بزرگ چند خرد از آنها الکفایه **بدانکه** در کردن هر یک از حشرات باید که با لار آنرا محکم
 بپندند و دم نمیشد که سبک نشنا باشد بار و غش کل سرخ مضمضه که باشد بکند و آب کرم
 بیندازند و بعد از آن زردند طول را بجا بندد و دیگر موضع کرده را می کشند با انگشتر زنده
 و اگر موضع را زرد بپندارند نافع است و اگر مرده، ر حاضر باشد بر موضع کرده بگذرانند
 شیور را در بزنند و تا شیر سبب میوه و مدهه چسبیده است تکرار نماید چون شیر در کرم کشند
 مدهه بیفتد علامت کت است در بعضی حیوانات سمن مثل بعضی از انواع مار بریدن
 عضو که سم تمام بدن برسد و آن ممکن القطع باشد لارم است **علامت کتیدان**
 آن است که از کرمیده اول خون برود مرایید و بعد از آن چون مثل زنده آب و موضع در مکنید
 و در کرم سرخ میباشد و بعد از آن سبز میوه و در مکنید و در اندرون آنها بیسم میرسد
 و بدل کرم میوه و عرق سرد میآید و زنگ بسوزی، مل میوه و غشیا و قی صفرا و میوه و
 هر چند مار را انواع میباشد و در علاج با یکدیگر فالفقه دارند تا ستر که معالجه آن مشترک
 است در همه انواع این است اول آنجه در معالجات مشترکه بر حیوان **صفت اینست**

تریاق فاروق اعظم ادویه که گرفته است آنچه خاص است مستهتر است و اگر
شکم خوسش کافه بر موضع گرفته که از رند جذب میکند و خوردن روغن گندک لایق
لیکال بر او گذشته باشد بسیار نافع است و بعضی مغز را بر معالجات بسته اند و
نشاندن در میان شیر بسیار نافع است **کزین عقرب** علامتش در رسیدن است
و در صفت مختلف بهم برسد که ای سخت گاهی شدت حرارت میباشد و با
باشد که بجهتی اعضا و عروق سرد عارض شده باشد و قضیب هم کند
و مقعد بیرون آید و اعضا سرد که علاجه سیر است مستهتر است بهمان تقصیر
آنچه خاص است مرغ را بر موضع گرفته که مالند و اینهم در فلفل سیر که موسی است شکم
در کم ظاهر نماید تخم بویچه را چخته ظاهر نماید ظاهر تریاق فاروق نیز نافع است تریاق که
خاص است این است پوست بجز فستقین زراوند طویله و دروغ خشخاش قرمز
برابر عمل معجون کنند قدر شربت چهار دانگ خوردن سیر خاص کوپه بسیار
نافع است و عقرب گرفته را از مرقه مفتی است چند لایق است خصوصاً کزین **کزین**
ربنا و بعضی انواع عنکبوت که سمیت است **علامت** درم موضع گرفته و در رسیده
و خارش بدن و در بعضی جاهی بدن و بر آمدن شکم و عرق مفرط در غده و در رسیده
در سرت و قی داتم و در بعضی رفتن منرازا املیل و فرج بر مقعد و اضطراب عظیم

افان

و جوی بسیار سنگین بهم رسد **علاجش** بدستور معالجات مستهتر است و در کچم خاص
بر است نشستن در آب گرم است خصوصاً در حمام که در کار و جمع را کس میکند و تا چند
روز تمام هر زمان نافع است بعد از سکون و جمع موضع گرفته را با آب نمک بسیار گرم بشویند چنانچه
انچه و آنکه که کمال در مع و حکایت با سیر کم ضد نمایند و شوتر تریاق خاص است
کزین زبور علامتش درم است و کزینی موضع گرفته **علاجش** بدستور معالجات مستهتر است
از نمیدن و مالیدن تریاقات مالیدن کل از منی است سیر که و همچنین کل برکت است با
غوره و ظاهر سیر کین تازه کا و درختن آبیخ مکرر در موضع گرفته را در آب بسیار گرم
بکند از بند و بلا ضد نقل آبیخ نماید تسکین و جمع میکند و خیر در تسکین و جمع عرق کزین
و زبور گرفته مالیدن حد در خط را تا جگر به بنوعی درم در جمع شد نیز زبور گرفته خوردن
یکد رهم عز زبور و سه درم کزین خشت نافع است و استعانت نفع در مقعد از کچم
و جمع است و اگر و جمع بطول کشد فصد نافع است **کزین نخل** به نفع است که در معالجات
مستهتر که مذکور شد و آنچه در معالجات مستهتر که مذکور شد در همین مذکورات نیز کافه است
نهایتی چنان این چهار شد حیوانات سترانه تقصیر نکراده علاج آنها را جدا گانه
ذکر نموده و الا اعتبار کلی در آنها بر همان است کلیه مذکور شد **ادویه که حیوانات معالجات**
میگردانند مناسب این مقام است سو سبز فونیم فنجک در جاتی که باشد حشرات میگردانند

و همچنین در کردن چوب نار و در کردن اصل سور و هم چنین در کردن شیخ و ستم
 حیوانات و مقلد کبک و چون ریمان را بقطران آله بدو در خود حلقه کنند حشرات
 داخل حلقه نشوند و با خود داشتن تریاقات که مذکور شد این فایده دارد و ما زار از آن
 زرد و عقربان و در کردن گو که میگزیند و اله اعلم بقایق الامور **دو مویض از مویض است**
 که پریس در این اوراق نگاه داشته اکثر موافق دستور معاصرین است از دستورات
 قدما و آنچه در ترکیب طبیعه مذکور است خلاصه حذر از اطلاق بسکوت و ریزه نریز
 الا فقامت به سیر از کثیر نموده چون در صی سوید این اوراق بعضی ز فارم
 خواستند که علاج بعضی اوضاع اطباء به علاج نمودن این خادم آتم رد رسول ایست
 نکرده اگر ظاهر آن موضع کما به مضافات داشته باشد سببش انیت و فرغ
 از سوید این اوراق در هنگام پریشانی هر شکست بهر وضعف بدن و سیر در وطن
 در دارا خون اصفهان در لایم شدت و اوقات محنت و راز منته است دادن
 انقلاب جان و زمان اندک آفران عشرت صفا المصفر عام احد در بچین و مائه و الف
 بعد اتفاق شدت ضربین این زمان و شرکاء در این افران تعیین کج سمو و ضعیف
 از معذور خواهند داشت **بیت** اندک پیش تو کفتم غم دل رسیدم که دل آنه و کجا
 ورنه سخن بسیار است نایب سوید این کتاب چون **الملك الدائم صنیع** هر

الا صد و اربعه سکن در سنه نانا مشروطه ایران و در سنه از رسیدن بهر مرض البیوت علی علیه
 بسم الله الرحمن الرحیم از مخترعات حکیم الشرف بجهت صحت عطفه و انواع و اوقات
 کسب نافع و مجرب است تخم خیار تخم فربزه که تخم کاسنی از هر یک شش پرتیست
 کاسنی پینخ مشقال قند سفید بنیاه شفا بطریق معمول شربت سازند قدر شربت
 از چهار مشقال ناده مشقال **صفت مضمضه** و غوغه از جاب صین جاب بجهت جوارحه در لثه و کام
 و حلقوم به پند مجرب است سماق کلنا زفار سفوف فلانار مبلده سیاه نیم کوب که جویند
 صاف نمک مر مضمضه یا غوغه نمایند شسته زق را با بد برشته که نمک که تمور برشته میکنند
 و نرم کوبید برین زندانها باشند بجهت و روع مواد زوله و اورام حاره لثه نافع و اوجاع
 دندانها مجرب است **دو اسکله بجهت استساک مزاج است** کاه باشد که مطلق از زال
 نشد مصطط کند رجعت بطوطه و داخ اجزای اربعه را سوی نرم کوبیده در مقابل
 مجموع عسل بقوام آوله بر شند قدر شربت مشقال پیش از مباشرت به ساعت
 فاصله و از ترش ماست اجندا بلذم است از جربا تله حکیم هر با قرص است
مجموعه بجهت تبیح بلطیر است و مکرر تجویب رسیده است است رون شامی
 کند مرع چند جمیع شتر مبعیئه سائمه بندر البیج انیسون از هر یک شش پرتیست و بجهت
 یا بکوزان اردیبه عسل کف گرفته معجون سازند قدر شربت از یک نخود ناه و نخود است

قبل از نوبه مسینه نماید از حرمت آب حکیم عمارالدین محمد است روز نوبه ساعت قبل از
 نوبه مسینه نماید در آن روز یا نوبه سیم تبغ ملوئیه **مجموعه کتبه تبغ** مستحب است و
 حرمت است صفت آن چند پند ستر حلتیست در چینی شود نیز مع میوه است اول از یک
 سه شکر اسیول کمینق کوفته و پنجه با کوزن عمل بقوام آورند و همچون سازند
مجموعه دیگر حبه اشتها و تقویت معده بسیار مفید است طباشیر و ورق کلینج
 از هر یک هفت مثقال سماق یکدانه نیم کلفا رها در آن نیم فاکه کبار در آنک
 نیم مصطک دانه در آنک نیم کوفته و پنجه با هم وزن ادویه قند سفید سرشته همچون
 سازند قدر شربت هفتاد مثقال آب یا آسیت مسینه نماید **مجموعه رینار**
 که از اسهال است قدر شربت از هفتاد مثقال تا سه مثقال با عنب الثعلب یا بد خورده که
 پوست بیخ کاسنی هفت مثقال کل کا و زبان کل نیوز کل ترخ تخم کاسنی تخم کشت
 از هر یک سه مثقال بوند چینه هفت مثقال قند طبع نماید معینی نذله و هر قدر
 که شربت بقوام آید از **جمله ادویه مجربه کتبه التند** **مجموعه** که در صحن مباشرت
 باید بر قضیه طلب نماید بهر بایان فلفله زنجبیل عاقر قرقا در همین از هر یک یک مثقال نیم
 مجموع را صلابه نیمه از هر یک کفرا نماید با آب سرشته در ظرف شیشه بگذارد که قند کف
 و در صحن مباشرت قدری را میبرد بر قضیه جانند حرمت از نظر مردم حکیم سنجی

همچون برای اشتها
 و تقویت معده
 بسیار مفید است

نوشته شد **ادویه کتبه استرفاقضیه** ضعف اقتدار بر مباشرت و کتبه کتبه
 قدر برابر الیه بکارت نباشد و بسبب عدم اقتدار مستند بر جلوت و بر دست باشد
 از جمله حرمت مکررات و از اسهال است زنجبیل نیم کوفته که سما که سم الفار است
 از هر یک هفت مثقال است اجزا را کوبید نرم صلابه که بار روغن کا و سحوق نماید و با
 پاکیزه روغن زرد که بهین نیمه ادویه را بر روی پارچه بریزند و پارچه را تا چید و با کش
 روشن نمایند و سوزانید بر انداخته قطره روغن بچکد و در آن راست نگاه بدارند تا
 آتش در گیرد باز بطریق اول بکنون دارند تا قطره دیگر بپاید و همچنین پان دستور
 تا کام قیله سوخته مجموع روغن چکیده و در وقت حاجت بر قضیه طلب نماید بعد از سه
 روز مباشرت نماید **ادویه کتبه جمع** **مجموعه در حمام طلب نماید** **مجموعه** بیخ سوزن
 مهر بر موضع وضع و جمع گرم بمانند **مجموعه کتبه کتبه** از من که در اول صدمت
 انفع است بسیار اتفاق افتاده که در او اید صدمت در کتبه هفته خسته او را خوا
 این دو آینه بعد از حصول عافیت اثر رود غایت نماید و در او اید از او در هر شرت
 صدمت شود گاه باشد که تا رغبت بوم ممد شود و طریقی سختن **بول طفل** را بقدر
 حاجت کف در ظرف مسناره قلع که طویستی و کفایتی نداشتند باشد که با آتش ملایم
 مانند چراغ بول طفل را بچون تند با نصفی شد پس از آتش بر دست در ظرف شسته

شیشه ضبط نمایند و اگر خواهند
 ۳۰ سفیداب قلع ۲ در اول
 با استنشاق در مدت زه قلع جوش نهد تا بجنف سرد دوی هم را نرم نماید
 دوی سیم را با آب گشیز نرم صلابه نموده در ظرف زجاج منضوط نماید تجربه رسیده
 که حاجت جزای دیگر نیست گشیز سبز و دوی اول را بکیفیتی که مذکور شد بگوشانند و
 استعمال نمایند نافع و مؤثر قولیت طریقه استعمال نکه فاونر معدن با آب گشیز و سب
 سائیده و بر کپه طلا نماید بکیشبان روزی دیگر دوی مزبور را طلای نفع مرکب سبزی
 مشحوشه یا سفنج باله نازک بر او گذارند که چون شبانه روزی در آن در فوم طلای
 تجدید کنند و طلای فاونر در همان دفعه اول ضرر است و در دفعات دیگر ضرر
 نیست مگر آنکه وجع و سوزش زیاد باشد که طلای مذکور در هر سه دفعه که طلای واحد را
 استعمال نمایند و اگر دوی مذکور در ظرفی که نیت خشک است آب گشیز سبز را بر او بریزند
 تا سیقان بهرستند و فرام در هیچ حال استعمال نمایند این نسخه از اسرار منکوم
 و در دوی مجرب است جنابیه الانا فضل الله صلاته علی علامه در هیچ وجه غشیه الاسلام
 است بر آن صفا بر آن مطلع و خلق کثیر را با آن معالجه نموده و در تعلیم آن نهایت صفا
 داشت با لافوه بتفریح که ذکر آن لازم نیست معلوم حقیقه که با غیر اینها رساله مجرب
 معالجه بعضی از افاض که اکثر آن را از اسرار نوشته ام **بسم الله الرحمن الرحیم**

نقر

نقد من خطا المرحوم المبدع مؤلف این رساله طاب نزه و جعل الجنة و متوازه حشره
 مع المؤمنین صلوات الله علیه **جوز** زنده تخم مرغ بر کوبان آب بنفشه یا بنفشه رنگ
 که بهین نموده بر سوخته آتش ظاهر نمایند **را بطریق قنوه** بوده باطل
 سه شسته بکته رفع بواسیر بخورند شویز نقد در انتقال بکته ستم ریتل بخورند دندان خنیز را
 بقدر تخم بکنج سم کلبه سم تناول نمایند هسته تاریخ بفته وجع مفاصل یا با سبیل
 نمایند داغ بند دست و رکود ریدان را سخوان متصل با بهام از دست است بکته حیدر
 طرف صیحه رفع ضیاء که طرف است نمایند علف سفند را جوشانند بکته رفع ضیاء
 در آب آن بنشینند بکته رفع دارالیه جوحات آلات کلولة تشنگ که در کیشبان روز قطع
 میکنند با آنکه کندم مخلوط نموده با زخک شدن نرم صلابه که ضبط نمایند
 و در وقت حاجت استعمال نمایند **صفت صبیح دار** مجرب بر الاعتدال جد و اسنبل
 الطیب عجمی فماری در چین زر نهم مکده ۳ در انیون صمغ حویا مکده ۳ در انیون **فلفل**
 سیاه مکده ۲ در عاقوزها ۱ مکده و کجب المصام بنده الادویه زعفران مشک عنبر و ورق طلا در
 نقره من کل واحد بقدر میاجه **نسخه دیگر** ایضه مجرب است مایل کجارت فلفل کچم در چین
 قاتله قنقد تخم کرسوز از یانه انیسون نان خواه مهنن شقا تل سد فریبه التعلیق
 تخم خیار متو تخم قنبره زعفران مصطک جد در خطا کثیرا صمغ عربی از هم کسرت بر نباشینه

۱۱۲ فیون ه مرکه ملاک کلب جرب میدانت **بجمله بوا سیر** و تجربه رسیده نافع است
 نیو فرغانه بستان خبازی عند الشعلب نیز شکر تيقال نغسه صبر خشی نوز نیا که
 نغزه انیسون راز با نه کل سفید کلن ده جوت نیده با آن استنجی نماید و بر قفل
 بیم گزیند **نسخه که** **از جبه سرعت اندال جرب میدانت** عود خام در قفل
 زعفران بالنگو دار نغده تخم با بونم مروارید با قند سرشته صفت نیمه فرود بند **سخت کوبه**
 اسهال جربان جرب است تخم خشی نش حب لاس کند رسد کوزه با لویه کوفه و بچینه
 یا شیر وضع بدیند روح آرام و بشور حاره از جرب نغده جوام صندیل اقیانیا
 انیسون زعفران کلن میث بدستور معمول قرصک زنده از خمر حاره جرب صین
 جوام بجمله در جربم و انواع اورام حاره و درد اعضا و مفاصل نغده نافع است نغده
 صبر زنده در حوضه بر یک کل رمنی ۳ در شیا ف میث ۶ زعفران صندیل عند
 ریوند صبر کافور فلفل تریاک صندیل زرد از هر یک ۳ کل سیر ۲ مرهم با قند فرود از هر
 کوبیده با آب گزیند قرصک زنده **سخت کوبه** که اضلاع میکنند خصوصاً مواد
 نافع و جرب است پوست انکور در کوزه که سر شرا حکم است ختم در تنور گذارند تا بوزر برود
 آودعه یا جرب که مناسب باشد تر کین غصه است زنده بقدر دانک از پوست انکور ختم
 و در اکثر از صبر قدر تر است از جرب صین جوام و از اسرار است

نغده

نغده موش نغده ملخ اندروت نیم دم الاخون نیم صمغ عربه نیم سفار نشسته نیم
 شیر خشک کیمتقال بداز سمن با سیر و خمر نیمه شیا ف زنده مرهم کبک جمع بودا که
 از اسپا جرب صبر هار شکر با بند مناسب جرب است روغن و ریح صاف نارنگ
 دم الاخون زنده تخم مرغ بقدر کفایت **صورتی نغده** که در انواع نوبها نافع و در کهنه
 انفع است پوست خشی نش فلفل سیاه مس و بر با یک کوبیده ریح نیمه در هر روز
 طرف صبح یک کس از آب پیچان کلاب بجوش نغده صاف نغده بنوشند **از جبه توه باه**
 که در اکثر نغده صفت صبر سیر و مومیا کانه و در روغن کوس سفید برود
 آتش حل که و با نغده سفار عمل بقوام آورند و بمرزوم و مخلوط نغده صفت است ختم
 بداز فراغ از جوام یک جرب فرود بند که بعضی نغده براد نغده حاصل و صفر میاید **نوع دیگر**
از نغدهات حکیم مسی که کینا است نشسته صمغ عربه رالجوس تخم خشی نش فیون
 مکده ر کینا بیدانه بریان زعفران زنده و نایا سیر قطونا صبر زنده **نوع دیگر جرب**
 مقوی نافع در اکثر از صبر بدرا بنج بیخ نغده صمغ عربه کینا نشسته آتورج مکده لافون
 غیر شد بکینا نغده کیمتقال کبک جرب **نوع** صمغ عربه رام طله بذر الیهند با بند
 مکده ۳ و در اهر ملو ز مکده ۲ اصل الیهند با ۳ مرهم با نغده لاکشور با نغده صبر مکده
 بذر القرم ۳ رسک صمغ عربه نافع با نغده آتورج **نوع** الفه هورام بقاوه خبازی بند

مكة ٢٠٠٠ عود سنجي من البروز المعقل منه طال بقاؤه اصل الهند بادوا هرند الهند بانبه
الكر من اصل الراج بنذر الخيد بنذر البطيخ مكة ٣٣ رايح سزا من كل واحد عا قدر الى صبه
سنون منه ايضا لقطع اللد عن اللدنه وضع الناكل وكل نزل دم وكان جوده من اللد
طين الاحرام توتياى هندی ٥٥ وانا ايضا قد قربته ووقته كذلك **صفت** بجميع الاعراض
الامراض الحارة والاسهالات صفراويه وهو ايضا من الاسرار طب شير ضد سفيدت سته
مكة ٢٣٥ تخم خشني شرفه نعيد سفيد كه تخم كاسني مخوخم صبار مخوخم كدو كل سرخ مكة ٣٣
لثاف ورجلها يبي رتقد كخوصب زنده دانه جوند و هذا كجمن ادوية القبله
ينفع من ضعفه وهو مراضه الحارة وينفع من الامراض الكبد و ضعفه وينعش الارواح والحركة
الغريزية ويقوي الدماغ وينفع من امراض وينفع في بقايا جميع الامراض الحارة وادوية الحميات
البغمية ويمنع في نزف الدم جميع الاحضاد ونفت الدم وهو يربط السموم الحارة التي
واطن انه ينفع من الان و اسهل حب السعال من تركيبه طب يبراه ينفع من
من جميع اقسام السعال ولحمه وجدته بين التركيب في البلب ينفع منه واطن انه
لا عدير له في اسهل **صفت** كثيرا باس سفيدت سته باقلا مقشر موز منق خشني من
مكة بدانه كل من سوبلام مقشر مكة تركي بالي يبي انه سترته جباب موصليه حصة
وقته ضايب كبير در زيزبان نگاه دارند وكي را فرد بر بند **شربت لاء در احيض** تخم الخيرة

الانبي

روناس فرا سيون مكة ٢٢ لو باي سرخ عود نيكو كجوت نند و با قدر سرخ
شربت كه بنوشند **صفت** ثربت علقني سندر اطل الله بقاؤه يقوي الكبد
والمعدة وينفع من جميع الحميات مخصوصا الربع وقد قربته في اللقمة ونظر الغيب
مرارا وينفع من سوء القنية والاستسقاء وينفع من السرد ومدرا كجيفن البول
وينفع من الدوار والصداع والسرد والسقيفة وجميع امراض الراس بحيث رتبه
المعدة كما ذكرنا واطن انه ينفع من اكثر اسهالات وينفع المذروبين البر
فيه من المنافع مالا يحصى وقد قربت اكثر وصفته على نسخة الا سندر H H
سلكه كاسيا كل كشوت تخم كشوت كل سرخ مكة ٢٢ كزما ريج نند سفيد
بقدر حاجت و اشربته الا عشره مثا نيد و هذا التركيب من تركيبات يديه رحمة
وصفته على كيم هكذا تخم كشوت كل كشوت مكة ارز رشكي اه كزما ريج و
لكن ما قربته هو النسخة الاول التي من تصرفات الا سندر **صفت** ثربت مرافق
نسخة حكيم محمد باقر القمي الثاني رحمه الله اسطوخودوس عود سلب كل ك و بذر را
زبان بهر كجوبه تخم فطر مكة در نغشته سستك سه دانه موز منق ٢٢ دانه كل سرخ
بر سبادت لاء اصل سوس شربطون معمول شربت زنده **صفت** و **يفعل**
الرحا بسوسه الفنيه وتبهيح الاطراف قد قربته مرارا نقله صاحب التحفة

اب به شیدین کرم که مکرر بالند **ایقم** جرب لقطع الاعراف احد اسوس
لدرج جرب منقول من تحفة المؤمنین ایول ۳ برینم زعفران ۲۲ قند ۲۲ مرکه
۲۲ سلیخه ارجلیتیا ۲۲ برینم مبدستر ۲۲ برینم سنبل طیب قط بقدر نفع
تبدل در بزیریم ساعتی فرو برزند موافق فلو رتو مبدیز عوفان مصطک از ۲۲
یکمتمه سفول چینه نیم من واز پشت کربال برود که شکر بخط اشرف سنبل
فاتکه کبار بهد قوتل ارجین سجد پوست اترج زرنبار زعفران مکه ۳ سفول بند
کجوه **سهمه همه سرها در اعضا** جربک اندر زان ذوز را جرب علی غا اسوس
للقوم الت عینه والا کفته و نزل دم وازاله تخم الفاسد و انبات الصیح
کات هندی نذر به سنون من ترا کبک ستهی و جربات لتقویه الا سنان
وسخ الموارنها و قطع نرفنما و تنفع من القوم الفاسه و تا کلها و نرفنها
وازاله لومها الفاسه و انبات الصیح صفت آن بذرا الفرفخ طباشیر بذرا
الکریزه و در او مرکه امرون سیدان غفرجان بذرقطونا کات هندی
ار بزرد و ر فونل بدق اجمع ویتعمل روع الاورام اکارانی اعضا
کان و نه جمیع ما یجتاج الی التبرید و الروح للکیم الی ذن حکیم محمد اثر و کان
من اسرارها و جرباته که **لا** است **لا** است **لا** است **لا** است قدر الی به و یمن بخند و

بصفت

ویضاف الیه طین امر عاقدر یضیفه لثلا یعرفونه و یسعدونک بسیمیه صبر اللعمر
و اشرف ذلک شکر اجمع مات و منافذ او را روضه آنقدر برید
که بسیار خسته و مانده کف پس شکر او را شکافته الفور کید او را کرم ظاهر نماید که حال
افراج میکند **حیده منبع اکمر** و من از من الاسترار قطن منقوش از آن اجتهار نماید قبل
از بی مسکت بعد از افراج از بی مسکت افراج نماید که در این دفعه عمل نمیشود و این عمل بیست
پدفاست که عمل کنند و باید بزنان تعلیم این صلیه نشود مگر در ضرورت سینه **سنون لورم الله**
جرب اسوس بذرا المرد و من بهرام کثیرا با ستویه و کان بده من الاسترار **قطع الاعراف**
بیخ خضیره را حکم به بندند و با بهار در آب سرد بکند زدن شسته کل از بی سرکه به مالند
کج و نشسته بر سر بمالند **خوب** اصل اسوس خصوصا للأطفا و الأسهلات مع التبع الا
و هذا ایضاً من التجربات المکتومه را و نه چینی عدد در او مرکه پوست سیمه تخم کشتی مرکه ۲
عود خار مستطک کھک آمله متضرب بدق و بخند و غریج ویتعمل اشرت منه امر که الیه
والشراراضه و هو من اسرارها الیه تخفف جرب ایل و بیاض بر طرف کینه و در مسدود
مکه و ضعف بهر را نافع است ما یران چینی کل ما یثا اندر و است سفید شوی ز
ح س رمه سنگ اجزا که سیده و بیخته مثل غبار استعمال نماید
ایا رحمه الله **لا** و کان بده من الاسترار و در او مرکه طباشیر سنبل طیب جهاده فاش



درای جراحیات البراحات منهم رحمه الله تعالى زفت و مسقر زنجار کل واحد بقدر
 لایق و موسم زنده و این الزیتیت لیستعل **دوای آنکه** منام رحمه الله لاکله علی ماء
 الفرج ۱۱ از نمک کسرخ ل ع ط ی ق با هم بکوشند و نموده را بچوبسته و قال حاج
 که باشد باین شود و اگر در دکان باشد بد آن با آنکه نیز زیاده برکت نشود لویا میگویند
 نمایند و اگر طبیبی بدهد خنک آنها را گویند زنده نماید **ایضاً لاکله** و **تقصی اللیث**
 عضل او بشوید سلیمان **جوابتدر و لهما ایضاً** فضل شیاه حساب خسته بخورند
 و بر طعام پاشید تا دل غماید **جواب** من الأسرار الکتومیه زریخ الا
 کبریت الاصفه شیطی هند کشنی مکه از زنده مخرج مار و افرار گویند بروغن زیتون شتر
 شجاعی بکنج صبح بخام روند **آه** جو آه با فلا سفید است کشیز با نند **الجواب**
 فقط سفید زریخ زنده از یک از نمک نشسته روغن کل سفید زافع و جویست
 تمت الحکایت یوم و شبه شتم **در جراحیات** بسم الله الرحمن الرحیم که اثر را جویست
 نوشته اند **صفت** در سر زعفران مرغ ایضون بندر بنج پوست خنک شمشیر
 لفاح اجزای اس و او را اس زنده نافع است **جواب** کبد و معده ضعیف
 و جوی غلیظ زنجیر فصل سبیل طبیبان **در صفت** ناخواه اینون از هر یک در نیم
 گوشه نفا و یا بس از هر یک زنده کرمانه سلیم حبیبان صاف زنده از هر یک در نیم

س زنجیر هند اس اجزای گویند با عمل جویست زنده قدر شریست مناسب است
نهار که کینه غلیظ و نافع است استنقین مصطک از هر یک از هر یک از هر یک از هر یک
 با کلاب خمیر زنده بر معده فعا نماید **دارو** که کینه قوی چشم و موسع نافع است
 از کتابک مل القندعه ذکر شده اند شایع از هر یک از هر یک از هر یک از هر یک چشم نمیند
ایضاً کینه موسع نافع است سماق شکلی با شش لایم جوشانند تا غلیظ شود
 عصاره آن را چشم کشند از جمله جویست است **ایضاً دارو** که خون از جراحیات
 باز دارد و ملتئم نماید اندر دستم الاخوین کفن را از هر یک سفور الکندر را از افرار
 گویند و در نماید **ایضاً دارو** که جراحیات را خنک کند صبر زنده مرا قشو کفند کفن
 از هر یک نیم مرد و وقت صبح استعمال نمایند **کینه** آب از ترش با نفاه ناز
 و اگر نباشد خنک آن جویست است **دارو** که خون جراحیات را قطع نماید صبر زنده سفور
 کندر از هر یک پنج مثقال کشیز خنک هر کل مخموم ۲ درج سفید کاغذ سوخته از هر یک
 ۲ مردم الاخوین ۳ عصاره لطیه الیشاق قاید از هر یک ۳ اجزای از هر یک گویند و با
 تخم فرخ و عسل کوش خمیر کف چسباندند بدانیکه تا رفو کوش چسباندند **دارو** که
 کوشی و باند و جراحیات را خنک کند شمع ابیض سفید بر حصا من از هر یک
 روغن کل سرخ عا در سورا بکند از زنده روغن و سفید است رنگینه مرهم نماید **دارو** که کینه

بجمه رعا فشاغ است شب جان قلفظ رعون قلفظ بسوای قرن امیر مرقه مقبوله
 عصف مرقه منطوق بخل مرقه فور قیطاس مرقه افزامت و کوبیده در بجمه کعبه بدماغ
 بدمنند بیدار آنیکه زمانه اسبر که شسته باشند **ایضا بجمه قطع ارفاق** کبر با سرکه
 خمیر نمایند و بسیر میکنند بجمه است **فردانیکه** بجمه اسهالات خصوصاً کبد راجع است
 کلسنج ۳ مرقه زرنک لک مقبول ۲ مرقه ۲ مرقه شیره ۲ مرقه روغن صیغ مرصده ۱ مرقه
 نم سخم حافض مرز نشسته وضع عرب از هر یک ۳ مرقه زعفران ۱ مرقه اندک بقیه اجمیع و یقین
 مع الایب بیدان یقین الایب قطع اکید المحات و اضمه الکبد بنده الفه مرصده بعض
 و امر مکرر بجمه در ام و در اجمیر ستمه در اسم سماق جلنا مکرر ثلثه در ام طین قبرس
 و عصارة لیمه التیس مکرر در همین بجمه لک اکمد او ماء و ورق لورد و غیره بیجمه است
 الکتان و مغز کبد و غیره غده جفا نهد و سخنها **طلانیکه** بر کوزند که جانوران زبرد در
 طلا کنند سفید بلفظ ازرق با سیر بجمه و خام بار و غن کا و چند پدید است با غن
 زیت با عصارة کند نا آینه سیده و نشسته و عصارة بود نیم خوب کوه با بول
 سوده مرغ خان یا فروس که زنده سینه او را بشکافند بر آن موضع نهند و هر وقت
 که فاخته دیگر بر مکرر نهند یا سرکه و نمک و سرکه بر سینه که نندگان سود دهد مکرر کند
 که بنارهای کوبیده و مکرر رفت جوش نیده با نمک طلا کنند سودمند است **دیگر** که نندگان

کعبه
 نماز جبرائیل

جوت کوزند که جانور

افرا

افسر کند دهد و این داع کنند است و طرفین اهل مهر است و سخت میکشد است
 و بجز بیست میکشد و آب یا کوم که نطو میکشد است تنها و با سرکه و طنج موش
 درشتی نند که بنار سلا کوبیده و طنج را سوزانده که بنار این جوش کوبیده میکشد است و
 دارو که بر تن طلا کنند تا جانوران زیاده را از درون بکشند مغز فوکوش با سرکه و غن
 زیت که اخته و میوه نند و روغن زیت صر که در کصنوبوز ناز کوفته و روغن زیت
 و جوش نیده **شریت قوه چین** که با در بجمه نادرش از تندی بجمه امر چه با در بجمه
 با هم جوش نیده مانند چای با قند شیرین نمک و بجا قوه بیست مند دفع سودا نماید
 و اشتها آوردن را فریب نماید و چکر را فایده دهد و معدده را از خلط پاک نماید و زردی را
 سرخ نماید و بیدار خوردن تا سه ساعت غذا نخورد و بیدار نشسته است آنچه خواهند تناول
 نمایند و پرسیداشت نیز همین فایده دهد و بجا سفیج مقبول جوش نیده شرفه را
 مفید بود و سینه را از اخلاط بجمه پاک نماید حکما گفته اند **در فانه که کبک** بسیار باشد
 و اگر کوه را در کنند همه بگزینند و همچنین سیاه دانه را جوش نیده آب را بیفت نند
 یا پوست نانج را بوزانند کبک بود و بکله کوه را در سوراف مورچه بریزند همه بگزینند **نسخه**
 شتر خشخاش اصدل سوس ۶ خشخاش ۲ دانه اسفزه تخم خیار صمغ
 عربا ۲۰ کثیرا ۲ تخم خطم بیدانه ۲ مرقه از نرم کوبیده جوش نیده صاف نمک نند

شربت خشخاش

کعبه

بقوام او دم در روزه هر که بقدر سه مسید خانی امتحان تریاق فاروق بدو
 طوق اول قلیع سیر فام بخورند و بعد از آن قلیع تریاق سید خانی بدو اگر دوستی از من و
 بر طرف کعب باشد خوب است و الا فلا دیگر آنکه قدر تریاق را با ربع آن سیر کوفته برهنند
 و بعد از آن یک راکیم سیر معلوم شود خوب است و الا فلا اگر سه مرتبه **بجای**
 از جهت صاف کردن خستار شدن سبز با آند با فلاز مس که پوست را مغزوانه به تخم
 خیار زرد البه کل از منی با سوتیه با شیر و تازه و قدر عمل شطراک کنند و روز بشویند
نسخه دیگر زعفران روناس کندر مصطک با سوتیه با آب گم پیاز سرشته قدر از آن را
 با آب گم بمالند و بعد از آن عت بشویند که ده کون را سبغ کنند شیطرا در سر که
 سه سه جوش داده لته با آب که چند بار از پاهم بر روزینند **نسخه دیگر** که چو بر عضو ما
 و کت عت صبر کنند مور آن عضو با آب شطراک با عت در ذکر در جرت است اسقا
 در سر که صبر نفع استعمال نمایند **نسخه دیگر** که در سبغ کردن کون عدل نفع کند
 زعفران روناس صاف مصطک با سوتیه با آب پیاز طلا کنند **نسخه دیگر** که بگفته
 زرد بوش و بر قان جرب است پر سیاه و شل شیخ از من زنجوش جعبه با بونه اخوان
 شت ترش زنج با سوتیه جوش نیده با آب که رویاگر بشویند **بجای ترش شدن خدا**
 عوق بودند راکفی ن صبح بخورند البته سه روز نفع می کند **بجای زنده چشم** تجربه شده است

کلزار

کلزار فارسی چه به کل سبغ کا فور روغن کعبه سفید قلع اجزا از زم سینه و کینه
 سوم و روغن برایش گذارند تا آب شود اجزا را و کا فور را مزج نموده جسم زنده
 و بر روزن ضم بمالند چند دفعه رفع می شود اگر مکرر آغوش نماید مکرر مالند که است تا نفع می شود
ایضا بگفته زنده چشم تجربه شده سر کین ماده الاغ بسوزانند همینکه تمام سوخت و عوق می
 خاوش کنند با عوق بمالند و است نفع نافع می شود **بجای جانید آب**
 یادش در کند اسفند و خاشاک در داغ در زیر شکم در کنند تا علقه نافع می شود **بجای**
 حیوانیکه دشواری قدر کعبه را در آب گم رفته با لوله آفتاب در در من حیوان بزیند که
 از بر اند نفع می کند **بجای شفا** آب نفع سفید را در کوشن آبیکه سقا شده باشد بزیند
 یا چاق شود با بر طرف **ایضا** **بجای شفا** آب تیا قلع گو بیله با قهوه که لید از چوبین سرد
 سرد شده باشد داخل نم بگویند چند سقا و است و امیکند ایضا قوتیا سفید را
 با قهوه جوش نیدیم گو بیله او بزیند **بجای شفاق** آب مغسرت کله گو سفند را مکرر بر
 موضع شفاق بمالند و بشویند **ایضا** زنگار هند بر مغز سر بر غاله با پیله کعبه کعب
 بر موضع شفاق بسته بعد از آن موضع شفا را با آب گم شسته خدا بر آن به بندند که جرب
ایضا کبل نه فمره صبا غل مکرر بر موضع شفاق بمالند **ایضا** حیوانیکه خاوش بهر است نید
 ملین تا آب مکرر بمالند نفع می کند **ایضا** کبل نه فمره صبا غل بمالند فاشده اگر خون است آن

بجای روغن چراغ در چراغ دان کنند مانند روغن بسوفه **ایضا** اگر از آن مانده فرکوشن
 با نمک دارند در شکام موافق است پس آورند اگر مایه فرکوشن مایه را با نمک دارند و در آن روغن و سرکه
 فرکوشن اگر در وقت موافق با نمک دارند آب تن نشود و ماغ فرکوشن را اگر بریان کنند با نمک
 بخورند تا عوارض رفع کنند اگر کسی در چشم آبله افتاده باشد اندک شیر سکنجکان چکانند
 آن را بر طرف میکنند و اگر شخ فرکوشن را در زیر بسوزانند بجمه که باشد در خواب بگوید
 بر کوه میراد فرغ نه در کنند از بوی آن کندگان بجز زنده اگر در غ در وقت سردی که هست
 آن غ باشد نمک برین نمک و دیگر خوش شیرین که **و اگر پوست شیراز** بوزان با روغن زیت
 خمیر که بر مویک سفید شده با ماغ سیا که **هر که دندان** اگر کت با نمک دانه هر که در دندان
 نه پسند **بجه دندان** اگر دندان کود که اقتضای آنکه بر زمین افتد در مردم گیرند بر زن که با نمک
 دانه صافه که **چون** زهره مرغ سیا را با موارسنگ سیا مزه در قضیه بمانند در هر
 و با زیت مقاربت کند تا تمام که در اول بوم را در کف دست زینکه خواب باشد
 نمک یا نیم روز گذارنده باشد بگوید **بجه** لکه روزی که بعد از حدی هم میرسد روغن زیت
 مکرر استخوانها مندرقع میمانند و دوسمه را با آب سماق غیر کنند و برش
 بمانند بسیار سیا کند خون دماغ خراطین را مسحوق را در دماغ بکشند
 ششین **بجه** کبوتر را بر زنجوش بر که در بریان نمک صبح شام بخورند در اندک

تسین

بزرگ به نماید اندر دست کم گویند بر فرزند یا میندواند پاشیده بخورند یا آنکه
 یک شبانه روز در آب خیس نیند بخورند تخم سنبلید را بجای داخل طوام
 نمک کبر بپزند و ماغ پلاطین نمک مسیخ نمک صندل و زینولاموثر است **بجه** کز تر سفارت
 چون در صندل بسیار بگویند و قضیه با آب من ترس زنده در صندل براد بپسند
 و بعد از خفت شدن جماع نماید در وقت دلالت بطیغ است **بجه** سیا شدن موی
 ریش که صاحب جماع امین الله و له هرب است و میند در تا تیران نمک در آب
 اسرار شده زهره که بسیار زهره مرغ سیا زهره خوابنده بره سیا با سوتیه بار
 کند مخلوط نمک بر طبعه همانند که تاثیرش سیا که کون موارسنگ است که ابد سفید
 نشود **بجه** و ج دندان که از ماده نزاله حال یا غیر باشد عدیل دانه و مکرر به کبر
 که در دراد خفاص کن میکنند مصلح اندر دست کل بنفشه مار و سبب فوفل در کن
 کند رمان عافرها از هر یک را جز از زم گویند مخلوط نمک بر این دندان
 و آب من را برین **نسخه** که بجه شستن دندان عدیل دانه و بن دندان حکم
 نماید در سفید کون دندان با نظیر است چهار پوسته ام ۱۱ مار و ۳۰ را جز از
 نرم گویند و هر یک از آنها صله بنشیند **نسخه دیگر** که دندان را حکم کند و اصل دندان سفید
 کند هر وقت که از خواب جدا شود سه انگشت بدندان همانند فوفل حکم نرم

گوید از آنکه بدون که باشند **سنون** دیگر که گوشت بر دیانه دین رند از آن
 سخت کند طباشیر مردم آلاخین زراوند مردم از هر یک درم کلنا فارس کل سرخ
 که مزاج کهنه تخم کشیز سماق از هر یک درم کوفته و بیخته شبها درین دندان فستق
 صبح با کلاب سماق بشوید **ایضا** پوست خیزشک با جوش نند و بدل مضمضه نماید
 بر نوع فلاح که دردمن بهم رسیده باشد زایل کند **جوت است سنون** دیگر که بجهت در دندان
 که از ماده زکام و زلزله و غیره بهم رسیده باشد در ساعت در ده ساعتی که کند تا تبدا
 در درازایر میکند بقدر کفخیان سفند را بوداده و بکوبند با سه فنجان آب جوش نند
 آن قدر که آب را همه جذب کند بعد از آن سرخ دندان بپاشند در وقت در
 ساکن میشود **صفت چیکه** نافع است اطفال را که از بسیار سرفه مریکن و سرفه
 را که نافع است نشت ستمه صمغ عربی رابلسوس خشخاش سفید انیسون سکه
 کوفته در بنی بیدانه حبث زنده بقدر خود **ایضا** بجهت کردن عقرب بر کف دست
 با سر کین کبوتر با آب بزنده و گرم بر موضع کزیده بگذارند در در زایل شود **ایضا** آب
 سوسن را چش نیده بر و برین نند و سیر در و نمنند در ساعت در دینه **دوائی**
 دار چینی را با انجور زنده بکوبند و ضمیر نماید **ایضا** سرکه و نمک نفع خفت را موضع
 کزیده نماید **جوت است دوائی** که بجهت کینه از منصف است پوست که دی مراچی

دوا

و پوست کوزه را بسوزانند و زغال آنرا با عرق سپید با شیر خمر طلا نماید و سرفه
 خوب است **دوائی است** که لاصن زرد و لعل و صندل و زرد کینه اول با جام نشوید
 بعد از چهار روز این کرات بپاشند بر روز که بپاشند بخورند و هر روز که بپاشند نصف
 از آن کل کرات کف نمک آب لاله آن سیر نماید و قدر خود را که استعمال آن بقدر نیم
 متفصل میباشد لاک سرخ در آن متفصل طبع طبع سوسن کوه امکرده کوشند
 خوراک آب ساق را مضمضه نماید و قدر را هم بخورند و اگر آواز
 گرفته باشد سه چهارم سر کین ماده الا خواجوش نند و بخورند که آواز باز شود و لا
 سر فوا که کوشند که سوزنده باشد از هر یک بقدر نیم کف نمک آب لاله آن
 سیر نماید **نسخه معجون** ۲۰ نیلوفر ۳۰ مبدانه ۳۰ شکره ۳۰ مبدان بنج ۳۰ غنیمت القلب
 تخم مروستپستان ۳۰ رانه ۳۰ صمغ عربی ۳۰ پوست خشخاشی ۳۰ تخم خطره ۳۰ صابون
 ۳۰ انجور ۳۰ رانه ادویه راجوش نیده صاف نمک با سوزن ادویه سوار کبوتر غلاوه
 نمک بقوام آورند و در وقت حاجت قوام آوردن چند رانه انجور را در ۲۰ منتقل تر کپور را
 حل کند علاوه نماید و جوش نند تا قوام آید **نسخه فلویا** ۳۰ که عاج حضرت ربیع
 درجات مینو محو نصیر مینو عینق و مینو عاج عید و مینو عیض و سیر اطباء کبوتر غلاوه
 مینو عبد الوه با حکم دار اسطوخودوس متفصل الا فعا فلقد ۳۰ مبدان بنج ۳۰

رعفران امر ایون^{۱۰} ارفطرات ایون بدر کف^{۱۱} سنبل الطیب^{۱۲} سابع سیخه
 عاقوز^{۱۳} فریون^{۱۴} ادویه فریون^{۱۵} را کوبند با ده مثقال روغن بستان^{۱۶} چرب نمند
 با سه وزن ادویه عمل معجون است زنده و باید بزرگ بشبان روز در شیر کاه و مد بر نمند
 انگاه بشویند و آفتاب نمند بگویند و داخل ادویه فریون نماید خوراک بقدر کف^{۱۷} فذوق
 باشد مناسب است **معجون ماک الیون** جهت سندرول و تقهر آن نافع است بطوطه^{۱۸} مغز
 مورد و تخم کدو^{۱۹} کندر^{۲۰} حب^{۲۱} لاجر^{۲۲} زبویا^{۲۳} با سه فرغ^{۲۴} سعد^{۲۵} شونیز^{۲۶} انجیر^{۲۷} خشک^{۲۸}
 با صبر^{۲۹} سرشته^{۳۰} و قدر شربت از سه مثقال^{۳۱} معجون^{۳۲} صلا^{۳۳} کجه^{۳۴} زهر کوه^{۳۵} کوه^{۳۶} شرف^{۳۷}
 جماعت و ضعف کله و معده و اشتها^{۳۸} چرب است سنبل الطیب^{۳۹} فرغ^{۴۰} ۲ فرغ^{۴۱} در^{۴۲} مغز
 ایسول^{۴۳} ۲ گرم^{۴۴} کفر^{۴۵} زهره^{۴۶} که نام مد بر طلوع^{۴۷} در مصطی^{۴۸} هم رفند^{۴۹} خشک^{۵۰} در فلفل^{۵۱} شربت
 چرب است و اگر مویشا^{۵۲} زهره^{۵۳} مرغ^{۵۴} و مانند آن اضافه نماید^{۵۵} جهت تقویت^{۵۶} معجون^{۵۷}
توت زیت کبابه^{۵۸} امر^{۵۹} رنجید^{۶۰} عاقوز^{۶۱} ار^{۶۲} سعد^{۶۳} زهره^{۶۴} مرغ^{۶۵} که حسن^{۶۶} هم^{۶۷} می^{۶۸} کلام^{۶۹}
 با بسین^{۷۰} طلا^{۷۱} نماید نافع است **ایضا** کجه^{۷۲} تقویت^{۷۳} عاقوز^{۷۴} را^{۷۵} در^{۷۶} چرب^{۷۷} شربت^{۷۸}
 با عمل^{۷۹} سرشته^{۸۰} جهت^{۸۱} زنده^{۸۲} در وقت^{۸۳} حاجت^{۸۴} در^{۸۵} این^{۸۶} صرغ^{۸۷} بر^{۸۸} تقویت^{۸۹} نماید^{۹۰} کجه^{۹۱} زنده^{۹۲}
 و قطع^{۹۳} چرب^{۹۴} تی^{۹۵} معجون^{۹۶} سفید^{۹۷} قطع^{۹۸} ۲ کله^{۹۹} فار^{۱۰۰} اس^{۱۰۱} کل^{۱۰۲} از^{۱۰۳} مرغ^{۱۰۴} مرغ^{۱۰۵}
 کله^{۱۰۶} سوخته^{۱۰۷} کند^{۱۰۸} ایون^{۱۰۹} نرم^{۱۱۰} است^{۱۱۱} می^{۱۱۲} از^{۱۱۳} چوب^{۱۱۴} بگذراند^{۱۱۵} با^{۱۱۶} آب^{۱۱۷} کثیر^{۱۱۸} سرشته^{۱۱۹} فنیله^{۱۲۰} است^{۱۲۱}

در سوراخ غضب کله از نافع است و به تسعین^۱ بسم الله الرحمن الرحیم^۲ مد می^۳
 و ستایش^۴ لا^۵ تحمض^۶ را^۷ بارگاه^۸ و این^۹ پیشگاه^{۱۰} کبریا^{۱۱} حکیم^{۱۲} صفت^{۱۳} زنده^{۱۴} که^{۱۵} طبع^{۱۶} نوع^{۱۷} است^{۱۸}
 از^{۱۹} چای^{۲۰} طبع^{۲۱} مختلفه^{۲۲} الطبع^{۲۳} با^{۲۴} اقتضا^{۲۵} حکمت^{۲۶} است^{۲۷} طبع^{۲۸} و قدرت^{۲۹} کله^{۳۰} الفت^{۳۱} کله^{۳۲} و در
 صحران^{۳۳} عالم^{۳۴} امکان^{۳۵} در^{۳۶} طبع^{۳۷} هر^{۳۸} یک^{۳۹} در^{۴۰} رو^{۴۱} نماید^{۴۲} و در^{۴۳} رو^{۴۴} نماید^{۴۵} و صلوات^{۴۶} نماید^{۴۷}
 بروان^{۴۸} فرالی^{۴۹} لیون^{۵۰} و سید^{۵۱} الثقلین^{۵۲} نسیم^{۵۳} حکمه^{۵۴} آنچه^{۵۵} تسمیه^{۵۶} صفرا^{۵۷} می^{۵۸} کسب^{۵۹} امبداء^{۶۰} و معجزه^{۶۱}
 عله^{۶۲} کلاه^{۶۳} و شفیع^{۶۴} عاصیان^{۶۵} رویا^{۶۶} در^{۶۷} کاه^{۶۸} حضرت^{۶۹} است^{۷۰} **پیت** محمد^{۷۱} شمع^{۷۲} جمع^{۷۳} افزیش^{۷۴}
 چراغ^{۷۵} افزوز^{۷۶} هم^{۷۷} پیش^{۷۸} بر^{۷۹} آن^{۸۰} اولاد^{۸۱} و عرق^{۸۲} پاکش^{۸۳} که^{۸۴} نوشیدن^{۸۵} شربت^{۸۶} و لا^{۸۷} شکر^{۸۸}
 با^{۸۹} عتقت^{۹۰} و صحت^{۹۱} مندی^{۹۲} و آگاهی^{۹۳} از^{۹۴} بزرگان^{۹۵} امراض^{۹۶} یا^{۹۷} م^{۹۸} غفلت^{۹۹} کله^{۱۰۰} از^{۱۰۱} فرقا^{۱۰۲} بی^{۱۰۳} تانی^{۱۰۴}
 و جهالت^{۱۰۵} است^{۱۰۶} و حسب^{۱۰۷} مسهل^{۱۰۸} مواد^{۱۰۹} زنده^{۱۱۰} عصار^{۱۱۱} و معجون^{۱۱۲} موت^{۱۱۳} نشان^{۱۱۴} موع^{۱۱۵} طبع^{۱۱۶}
 کار^{۱۱۷} آن^{۱۱۸} توان^{۱۱۹} سیما^{۱۲۰} امیر^{۱۲۱} البره^{۱۲۲} و قاهر^{۱۲۳} الکفره^{۱۲۴} زو^{۱۲۵}م^{۱۲۶} البنول^{۱۲۷} ابن^{۱۲۸} عم^{۱۲۹} الرسول^{۱۳۰} و سیفا^{۱۳۱}
 المسلول^{۱۳۲} م^{۱۳۳} صدق^{۱۳۴} من^{۱۳۵} کنت^{۱۳۶} مولا^{۱۳۷} فنی^{۱۳۸} مولا^{۱۳۹} مظهر^{۱۴۰} الی^{۱۴۱} بی^{۱۴۲} مظهر^{۱۴۳} الغوا^{۱۴۴} علی^{۱۴۵} کله^{۱۴۶}
 و مطلوب^{۱۴۷} کله^{۱۴۸} **پیت** مع^{۱۴۹} آن^{۱۵۰} شاه^{۱۵۱} از^{۱۵۲} هر^{۱۵۳} صلا^{۱۵۴} اعلا^{۱۵۵} و له^{۱۵۶} از^{۱۵۷} هر^{۱۵۸} اولاد^{۱۵۹} صلوات^{۱۶۰}
 اله^{۱۶۱} و سلامه^{۱۶۲} علیه^{۱۶۳} **ابا** بد^{۱۶۴} چنین^{۱۶۵} موصوف^{۱۶۶} میداند^{۱۶۷} ابن^{۱۶۸} محمد^{۱۶۹} حسین^{۱۷۰} احمد^{۱۷۱} اشرف^{۱۷۲} الطیب^{۱۷۳}
 التکها^{۱۷۴} بوله^{۱۷۵} که^{۱۷۶} چون^{۱۷۷} بدست^{۱۷۸} ری^{۱۷۹} کفت^{۱۸۰} بلند^{۱۸۱} و طالع^{۱۸۲} فیروز^{۱۸۳} منند^{۱۸۴} شرفیاد^{۱۸۵} حضور^{۱۸۶} بد^{۱۸۷} النور^{۱۸۸} زو^{۱۸۹}
 بوس^{۱۹۰} پیشگاه^{۱۹۱} معدلت^{۱۹۲} کسور^{۱۹۳} پرت^{۱۹۴} شاه^{۱۹۵} حمزه^{۱۹۶} سلیمان^{۱۹۷} بارگاه^{۱۹۸} که^{۱۹۹} چون^{۲۰۰} در^{۲۰۱} کاه^{۲۰۲} خسرو^{۲۰۳} عادل^{۲۰۴}

بازل ضد ابودریادل ظالم قدوان الماء والطين غوث الاسلام واملتین
سلطان اسلاطین مصدوقه سلطان العادل ظالم فی الارضین ملک الملوک
العالم صاحب ملک التوید المصغر سلطان ابن السلطان والحقان ابن الخاقان
ابوالفتح وبنصر سلطان قمع شاه قاجار لالزلت رایات جلالة واعلام نصرته
عادت الافلاک ووارا والنجوم سیدار روزنش در سلک چاکران وواقفان که حضور
منسلک کبیر روزی ذکر از نالیفات حکیم دانشمند محمد زکریای رازی که بکمال فکرت
و دانش ملاذ فحول طب است بر زبان الهام بیان صاحبقران اعظم گذشت و از کتاب
بر است عمه تحسین فراوان رفته ترجمه آنرا از زبان عربی به فارسی حکم پرست
بعده کمترین بنده جان نشا مقرر دید که بعد از واضح و بی لایح تا لیلیت نیده نفعش
چون سایر آثار صاحبقرانی عام و فایده بخش جمهورانام باشد لهذا امثال السرفه
گشت کلاسم ز روی فخر فلک گشت جبینم بر اسبجه زمین پور پسین سوز
پیش از قبول بر زمین نیاز شروع در ترجمه مقصودم که چون رساله مذکور حکیم مذکور
شماره **بیت و سه باب** و بعضی از این سریع العلامه التفانی ترجمه این جا که جان نما
بمضمون **بر دسته کل نیزه بنده کبار** منصف ب بر او افزود و آن را به سبب مرتب
شخصه عا الهه فی کل الامور و کلا و من حسن آل العبا توسلی منسک زناظران این ساله

انکه حکم المأمور محمد و رکبها بسود و نقصانها که لازم ذات السخاست بر خورد بمضمون می
نیز زنده بدان را بطیفه نیکان رشته و اسنخ مند و در صد اعتراض بر نیاید زید عطف بر آن
پوشیده و باله التوفیق علیه استعان **باب اول** در کس است **باب دوم** در سرج است
باب سوم در نکام و نزله است **باب چهارم** در در چشم است **باب پنجم** در در دندان است
باب ششم در تندرستی کردن دندان است بدون کلبتین با سنان کهنه **باب هفتم** در دیدن
دندان است **باب هشتم** در ضایق و زکیه است **باب نهم** در سپیدن ز پوست جلوت
باب دهم در امراض گوش است **باب یازدهم** در دخول آمدن از پیشه است **باب چهاردهم**
در قویخ ایلا دوست **باب پنجم** در زجر است **باب شانزدهم** در اسهال معده است **باب**
باب هجدهم در خروج مقعد است **باب نوزدهم** در بواسیر است **باب بیستم** در فواید است **باب**
در عرق لیساء و رکت **باب بیست و یکم** در بر است **باب بیست و دو** در ضایق است
و سایر اعضا است **باب بیست و سه** در علاج سوختن آتش است **باب بیست و چهار** در علاج
اورا چوب یا نیز زده باشند **باب بیست و پنج** در خستک و تعب که از زیاده است و بار بهی سید **باب**
باب بیست و شش در تندرستی بر حفظ کردن مویز سفید شدن **باب بیست و هفتم** در تندرستی کردن مویز
باب بیست و هشتم در کردن نبد و کندن عرق است **باب بیست و نهم** در تندرستی بر رفع لایح مفرط است
باب بیست و دهم در بیک احتیاط از زهره است **باب بیست و یازدهم** در علاج سموم ماضیه است

باب اول در درد سر است اما در سردی در پیش و در پس است یا در وسط یا در عقب
 سر اگر در پیش سر است در بالا راجع یقیناً از زیره خون خواهد بود و علامت زهر است
 خون سر فر چشم و صورت امتلاء عروق است **علاجش** آنستکه فصد رک تغییر از دست
 راست پنجاه شش خون کم نماید یا جاست کند بقدر پنج شاخ با زل الله تا در سردی فوراً
 تا کت ملغ یا تریاک بسیار بپوشد قلعید هم به پینه و پینه و حد قوی بمالند البته
 ده رانه عناب و شکر کشتیز شیر کشیده بخورند فوراً ساکن شود اگر وسط سر باشد
 و علامت صفرا هم باشد شکر زرد چشم و صورت پینه و مخرب لاجلاً از حشر اصغرا
 خواهد بود **علاجش** آنستکه با روغن کنان با روغن کل سرخ آله که موضع درد و وجع بنشیند
 در همان ساعت در ساکن میکند نشانی یا آنکه کف پار با روغن بنفشه برآم و
 نمک طلا نماید که دفته در ساکن خواهد شد و بوسیدن کل بوی فزونی مفید است و بقر
 آنستکه بخار روز خیار با سرکه انکور کهنه باشد و غذا شستن آب با سرکه سیب
 یا آب غوره یا آنکه شکر کشتیز را در شکر شکر آب غوره شیر کشیده بنوشند
 انشائی تا همان ساعت ساکنی کف و اکثر اطباء متاخرین بر این معالجه اتفاق دارند
 و حقیر نیز این رسم معالجه نمک ففع کل بخشیدند و الفور **اگر درد سرد عقب سر باشد** لاجمله
 بیشتر از زیره تا بلغم خواهد بود **علامت آن** بلادت و اسهال نقل و سنگین سردی با زهر است

بی

علاج آن آنستکه با آب تب و کچین و آب شنبلیله و باید که نیم گرم کف بنوشند
 تا به بسیار کف که زهر سردی ساکن کند انشائی تا او یا آنکه مرتباً به لیمو که با
 با مرتباً آمله بخورند و غوره با یاریغ بنفشه آنگند **صفحه** **علاجش** آنستکه بنفشه لطیفه
 در چوب و صندل و صندل و صندل و صندل و استارون و زعفران از هر یک یک
 و صبر سقو طرز درون همه آرد و تیه را نرم کوفته ۲ در آن را با آب که غوره نماید در همان
 ساعت در ساکن کند انشائی تا یا آنکه سه شکر کشتیز و سرکه کف بنفشه طلا نماید
 و با زرد آب بسیار گرم کند شسته فوراً در درات کی کند با زل الله تا **با بیسم** در درد
 شقیقه است و این در دراز نیم سر است **علاجش** آنستکه با روغن غلبه خون ظاهر باشد
 رک پشانه و رک پینه و قیصر زدن میگویند و در دهنها محلله کف از قیصر آب کشتیز
 و آب جریز و سرکه و صندل سرخ و روغن کل سرخ مفید است و همچنین بوی جویز انشائی
 و بوی استخوان تنگ آب سرد بر سر ریختن و آب جی یا دانگ از انشائی در زنگ جاوشیر حل
 نموده پینه چکانند و الفور در درات کی کند اگر فرس شود سل باید سوزاندن
 تا علت نیش زرد پدید نماید فاصه چشم ضعیف پدید زهر نرسد پرسل باید کف و اعظم
با بیسم در صبح است و علامت سنگین سردی آمدن آب بن و کف کف است
 در صبح صرع و سفید رنگی که در دست جواس خصوصاً اگر ماده در دماغ باشد اغلباً

اغلباً اینست در زیر تا نور فرشته میکند **علاجش آنستکه** بگریزد عاقر قرحا و سطلی
بسفاح و انقیسول است و مسح کوفته و پخته با دو وزن مجموع ادویه موز منقاه است
مجموع است زرد و مفت مشق قند از نوبه صرع بخورند با ذل الله در کیفیت رفع ناله شراجه
و باید تعلیم در غذا نماید و غذا منوره است بخوردن آب گشت کبک و آهو و تپه و کبوتر
با دو تپه و چند وزیره و مؤهرون و چند کباب منضج است نیز در غذا جایز است **باب**
چهارم در رکام و زلزله و علامش ظاهر است علاجش در چند در است معالجه
تخمون آن صعوبت دارد کن با ذل الله تمام بقدر است که آب بسیار بریزند
بگذرند که ساعت در داغ که کف که نه الفور رفع رکام میوه یا انیکه پارچه نخل
بد فحاش با نش گرم که بر سر بیندازند تا انیکه ساعت حرارت کمر در داغ لطف
در همان ساعت رفع میوه است یا انیکه کندر و میوه با سرد قط و سندروس را
ست و مسح کوفته و مخلوط نماید بقدر فندقی از آن بخورند مشع سیلان آب
داغ خواهد که با ذل الله قیاسی و لیکن باید شغف لیس نهایتاً احتیاط کند که ماده زلزله
بسیه نماید با ستم که شبها کم خواهد و روز اصلاً نخواهد و اگر خواهد بقفا خواهد و
نشسته بکند و خواهد در وقت غرغره با خشکی شش نماید و بعد خواهد در غذا نهاد
تقلید کند و روغن آلبه خواهد و ۶۰ زنجبیر و سیاه تخم را نیم کوبد که بسیار

به بیند و به بویسند تا آنچه ماده در داغ دست به سخنین دفع لطف و بسینه زلال نماید
و این صفت در شیخ زول مواد بسینه بسیار مفید است **صفت آن است** بگریزند
نشسته و کثیرا در آب کسوف تخم حصار و تخم گدو و خشکی شش و مؤهرون مقشر با قند
مقشر است و مسح بگویند و مشق نصف آن مجموع نبات داخل که جدهما بقدر
نخود است ختم شب روز جبر از آن در دهن نگاه دارند خصوصاً وقت خواب و بعد
زکریا در کتاب علم لاجنهر الطیب میگوید که نگاه داشتهی سپستان در دهان و
همچنین کثیرا در شیخ زول مواد بسینه نبات مفید است و در کتب متقدمین از
قبیل زهره و ثاب بن قره و کتاب شمعون میوردی و این ماسویه نیز مذکور است
البته باید که چیزهای شور و ترش و عصاره جفت بکند و لکن بهتر آن است تا بقدر
بهرت است که ماده بسینه خواهد شد ریخت قطع مواد در طبایع سخنین
یا اینکه یقین کند که آخر رکام است در آن وقت این معالجه بسیار مفید است
همچنانکه محمد زکریا در کتاب فافرد در کتاب علم لاجنهر میگوید که تا از برای رفع مکن
آب سخنین سد نباید که به باد بسینه بریزد و نگاه ماده رکام از سخنین
سد نشود نیز بویسند و شیخ ابو سعید نیز تصریح باین مطلب که در بسینه بریزد **علاجش**
آنستکه ماء اشعیر خشکی شش اینست بگریزند پوست کنده نشسته را ۲۰ و

و گوگرد رسته دانه با صندل صفت مشغول آب یا عرق کا و زبان با لاش ملائم بچوشند
تا هشت روز مشغول آن بماند باه در شربت بنفشه بنوشند **صفت شربت بنفشه اینست**
که بگردانند در کربن بنفشه دار المرزاجوش بنده و صاف نموده با ۲۰ شکر سفید بقوام آورند
و یا با شربت فاف خشک بنوشند **صفت شربت فاف** این است ۷۰ زرد فاف خشک
و ده دانه سپستانه ده دانه کبر خشک ۱۸۲ اصل بسوس جوش بنده و صاف نموده با ۲۰
شکر سفید بقوام آورند و غذای روز شویز باه که دو و صنف با کوشت بره یا خوردن
و غذای شب با کرب بنباشند نان با مرتابی سبب و غذای شبت طعام با زرد
تخم مرغ نیم برشت و گاه مایع از زرد نمون نداشته باشد بقدر قوه و زرد مرغی از
خون باید نموده که بسیار سفید است و حقه و اما له در این مرض خطر عظیم است که فقط
بجای سینه میکند و دفع نمیتوان کردن خاصه حی با سینه ضعیف باشد الله اعلم
با چشم در درد چشم است و بهترین تدابیر در می فطرت چشم این است که حفظ
کنند چشم را از هوای بسیار گرم و بسیار سرد از گرم بسیار و نقل کحل بجز طوطی
و اشیاء مرضیه بر آق و بقفا فاپدن و سکر متواتر و پارسید و غبار غلیظ و در
شدید و مداومت بخوردن سیر و پیاز مکرانشی صیقله عادت دارند بخصوص اینست
المرز و سن شیخ حیت **علاج** در کتاب شرح جامع بیان شده است و همچنین

لذت

مضر است زرد کحل و حی مت کحل و با خوابه و بجمام رفتن و جماع کحل بسیار
و دفع میکند چشم را تبیین طبیعت و کثودن چشم در آب صاف سرد و منک
اصفهان و توتیا سندر که تربیت که باشند با آب لیمو یا آب زنجبیل و در در زمان
و صفتش آنست که بگردان آب نارین را با پسته آن بکنیم با صندل مشغول عمل صاف کنه و پاش
ملائم بچوشند و کحل را گرفته تا آنکه بقوام آید غلیظ شود در بعضی اوقات با سینه
بکشند بسیار تقویت چشم میکند و همچنین آبی که یا ناز را بگیرند و شکر سفید داخل
بکشند و در قوه چشم بعد است مثلا ۲۰ مر بریان را با ۲۰ شکر سفید داخل کن
صاف نمایند و گاهی چشم بکشد اگر در مدتی اسط حرکت را افتاد یا جوی و ترش
عارض شود **علاج** آنست که زیر کمالند و به بونید و پوست سینه زرد را زرد آینه
از تافته بگردان که چشم بکشند و فعلا در در اسکی میکند است **با چشم**
در درد دندان است **علاج** آنست که اگر بمش رکت عضودیکر نباشد بگیرند مویز
جواری با نیمی کهنه در مایع کوفته و بر دندان در دناک نهند فوراً سکی میکند
یا بگیرند قیر اطراز سکر العنبر در پسته مجیده در دندان نهند در در اسکی میکند و هم
چنین خایه و قطران نیز چنین است **دفع کردن دندان کش** فوراً در در اسکی
میکند و هیچ تدبیر در اسکی کحل دندان بعد از این نیست که آب سرد که با زرد فاف

بدان که چون گرم شود بپزند باز تازه کنند و گاه باشد که اول در زیر کف و لیکن مسکن
خواهد شد باذن **صفت عجول** که در دندان نیش نگیرد زبیر و کوفته یا بسته پیاز و از هر یک
و شکر و حدیث شش مرغفل از هر یک یکتفه بگویند و باهت بسپارند و بر دندان نهند **باب نهم**
در کندن دندان که بدون کبتین با سنج کشند عاقبت زها را کوفته و چغندر با سرکه بسپارند
و گاه در فتنه نهند هر روز آن طرفت و کت نهند و اگر سرکه خنک زبیر کشند چنانکه بقلند
عسل نهند پس بقطره از در برین دندان که باید کشند نهند عسل صبر کشند پس بپزند
و بر کنند اگر با سنج بر آید فیه و الا روز دیگر بقلند تا با سنج کشند نهند یا بگویند آب
رشته توت در جام که در آن نهند تا بقوام عسل شود در زیر کف برین دندان آن حلال
کنند با سنج کشند نهند لیکن احتیاط باید که بدندانهای دیگر زرد با این طریق که دندان
و کبریا بجزیر یا موم پوشید و از **باب نهم** در بد بوی دندان است اگر سبب بر زبان در معده باشد
علاج نیش بگویند موز منقران بسته و بر ک مورد تازه مس و مس کوفته یا هم سرشته
مقد زندی به صبح بگویند بوی و نازک کن کنند نیش یا امکه بگویند موز و امده مس
هم کوفته و سرشته بمقد زندی بگویند بسیار مفید است **باب نهم در حنق دود** اگر سبب
زیا و خون باشد علاجش استکه چشم و در دندان سرخ باشد و اگر زبیر صغیر باشد علاج
آنکه دندان نیش و خشک شود در روز شش و عوارض تشنگی شدید بپزند و اگر سبب نیش نهند

حلم دندان نوز سبب و زنگنه یا سفید بپزند و عوارض تشنگی اندک بپزند و اگر سبب نیش سودا باشد
حلم دندان ترش بپزند و عصاره اندک اندک بپزند **علاج نیش** بکافور قورس و از زعفران نهند
اول نهند کنند و چندان بگویند که در غشافت مخصوصا در حنق امور که نیش نهند موز یا امکه بگویند
سرکین سکر با رب قند یا نوز و بدان عرقه کنند تا الغور در است کن میکنند نیش و اگر سرکین
است و سرکین خطاف و سرکین سگ از برون خلق نهند بسیار نافع است **باب نهم**
باب نهم در سپید زبیر است بکن علاجش آن است که با سرکه دندان عرقه کنند یا امکه بگویند مسکه
در باقلا است بگویند و در سرکه حل کنند و عرقه نمایند فقط که باذن الله علاج دیگر است که سر
با سرکه بود نهند یا سرکه بخورند و در جام روند و در آب نهند تا عطش علیهم کند و هر است است
که با سرکه در دندان بگویند و بزیر زبیر آن آید و اگر طلبت با لب سرد که با سرکه در دندان
یا بر نهند طلبت با لب با لام آید و اگر سرکه بخورند در آن نهند یا بدانند و دندان باز کنند و گاه
آب سرد بر نهند تا اگر مگر زبیر و بدون آید و الله اعلم **باب نهم** در امراض گوش است
یک از آنها دوی و طین است و او از دروغ است که بگوش میرسد علاجش استکه بگویند انقیول
ش مس بسیار خبیث است و در آب صاف کنند و قطره از او در گوش بچکانند و فته مس کن میکنند
و همچنین روغن فستقین و روغن سون نیز ساکن میکنند باذن الله **طریق کف زبیر**
استکه ده نهند فستقین را با آب نهند و صاف نهند با نوز و عصاره روغن زیتون جوش نهند تا آب

عام نمه در روغن همانند و همچنین است روغن کوسن والده اعلم **باب نمه هم در عرفان**
 و آل بر نمه است یا آنکه چند قطره آید باز استند هم آنکه قطره آید در بیستد هم
 آنکه بسیار آید **علاجش نمه** باز نباید داشت اگر سببش زهر یا خون باشد تا آنچه طبیعت
 دفع میکند برسد پس اگر از حد بگذرد و قوه ساقط شود بر باز داشتن باید که
 در کتب من دانند که کله زک پروی که در بقره صواب است این علاج است علاج دیگر
 حول آمدن پیشه را باز داد و چکانیدن آب بجان و آب و نه و آب شکوفه فوم آب
 سر کهن تازه ماده الاغ است و چکانیدن آب نیز سبز با فور نیز مستخرج است
 و مگر بجز به رسیده است و هم فرزند است همچنین آب سرد بر سر ریختن و انداختن
 و افاقینا و کلنار فاروس و سندان مرغ و انداختن کافور و صندل تر که همه را بر که بر کنند
 و بر سر و پستان طلا نمایند و اگر کشته بر که صفا نماید بر سر و پستان طلا کنند خوب است
 و اگر صفت بر روی داغ کنند باشد بگردن شیبی نارازم سیده و انداختن به پیش
 و صند بانهاست احتیاط فوراً باز داد و هجرت بجاست مفید است اگر سوراخ چینی
 خون آید بزیر پستان چینی نهدن و اگر خون از زهر سوراخ چینی آید بر هر چه باید نهدن
 باز و باستن و رانها بستن و در آب سرد نشستن و آب سرد در دهان گرفتن بسیار
 مفید است والده اعلم **باب سرد هم در فوج ایلاء** علاجش سردی دست راست است

النهز

و شست در روغن خردل غذای عظیم قبل از صدمت مرض و نمه شست قبل از آن
 و نمه شستن غذا و بیس طبیعت عدم استند است **علاجش حقیقه** بگردن آب چه گوشت
 ششقر و شکر مرغ و کزکبیس علف و تخمین از هر یک یک نمه ششقر و روغن صند و نمک طعام و بود
 از مزاج هر یک ششقر و ادویه را با آب چه بسیارند و هم گرم در سرد خفه نمایند یا
 بگردن شکر و نیم فریز و کل سبغ و اکمل الملکات هر یک یک نمه ششقر نیم کوفته با شیر محرق نمه
 و کزکبیس علف و تخمین از هر یک یک نمه ششقر و شیر حل نمه نیم گرم خفه نمایند یا بگردن آب
 آب یک جفت در صد شست ششقر و شکر مرغ یا نبات در روغن مبدل بگردن با کزکبیس
 حاتم ششقر سنگ خفه نمایند **شیتاب** بگردن خم خطل ۳ هر با شکر مرغ بر کنند و شیتاب
 کنند و لیکن این شیتاب با ششقر و حاتم ششقر و حاتم ششقر بگردن خم کنند و
 زیره و گردیا و سحر و کل بر و نار دان خشک از هر یک ۳ در با نمه ششقر آب بچوشند تا
 بنصف بماند و صاف نمه و هفت ششقر آید که در اصل نمایند و هفت ششقر از
 از آن بجز در دخته در دست کن میوه باذن الله فی شانا بجمعه و شیتاب تصنیف کنند و راهای
 مسدودش بیدادون و علت نیز در کتاب جامع مذکور نمه ام و بتدریس مسدودش بچوشان
صفتش انیت که بگردن فلفله و زلفله و زنجبیل و زیره و سداب و حنظلان و غرضه از هر یک
 نه ششقر و ششقر یا نه ششقر این ادویه را نرم بگویند و با عسل صغیر صغیر ششقر بر ششقر

رسم است شربت کیمیفرا کیمیفرا فوراً استهلاک و در اسکی میکنند **بسیار رسم**
در زجر است او یا صاف است یا کاذب است اینک مکرر با درون طعم خوردند
 تا اسهال که از خلط و هر روز صبح با شربت ظم و لب اسپرزه با عرق چید گرفته و با توتک
 کیمیفرا بار و عن برام بوب تخمه داخل بها که خوردند و حقه نیز بسیار مفید است **صفت**
 در زجر کاذب میزند لب اسپرزه و لب شربت ظم و لب چینی دروغ برام کور در وقت
 حقه نماید و غذای روزی آن و غذای شب جلا و بازده تخم مرغ نیم برشته و کزیر در
 شیر فرا ببرد و لیکن مفیدین علاج اولاً بر هر کس که هر است بگردن تخم مرغ ریاض و
 زیره که مال مسودگی گرفته و حقه بار و عن کا و کهنه خمیر نماید با شیر هر روز نوشند در همان
 ساعت سکن میوه باذن الله **باب تخم سم در اسهال صفت** علامت آن اسهال است
 وقت عطش و دفع شدن طعم بظلم و کاهی عطش کاذب ببرد علاج آنست که بگردن
 عصفور و کندر از هر یک سه ناخواه و تخم زنبق هر یک شش تخم نیز با کیمیفرا گرفته و با لب
 کفک فته بسر کنند و حقه شربت کیمیفرا بخورند در ساعت سکن میوه است که تا
 یا اینکه بگردن ناخواه و کندر و کهنه رسوای نرم بگویند و دو مارا بدان بسر کنند و صبح
 شام مقدار شش بخورند و این صفت نیز بسیار نافع است بگردن کافور و فندل شرفرا
 در آب بجان حل که با در شربت فرفره بدان ترک کنند و بر مسوده و بقرن تل بگردن

و در اسهال کاذب

و بجام بسیار گرم بردند و بدتر مالش مالش بسیار بدینند و از عطش صبر کنند و آب مطلق
 نخورند و غذا در شب نه روز یکبار یکب یکب کبوتر کبک و تیهو و کبک و مانند آن یا در صبح
 وزیره و فلفل و یکیک بگردن سورسند است و الله اعلم **باب تخم سم در فرج مقعد** بگردن
 سم که سفید و شام سوخته کوزن و حقه عسل و کفنا رو شیبان و عصفور کل سرخ و پوست
 آن را و مورد سبز اجزا را مساوی گرفته با آب بپزند و صاف نمایند و در آن آب بپوشینند
 و نقل آنرا نرم گرفته با روغن کل سرخ مالیده تا مثل موم صفتی خور کنند و اگر شقاق در
 معده باشد تبار آن است که بر روغن تخم مرغ یا روغن مغز هسته زرد آلو بار و عن مؤشفاً
 چوب کشند و اگر آس و وار است و سوزش نیز باشد بگردن سفید و تخم مرغ را با روغن کل سرخ در
 دانه تریب باشد تا سیاه شود طلا نماید بسیار مفید است **باب تخم سم در فرج اسهال**
 و آن تعب است اول بدو قسم است یکی دانه است که اندرون یا بیرون مقعد پیدا می شود
 برسی است که در تنی گاه کف و گاه در رفا و مقعد میگرد که آنرا با روغن اسیر میگویند اما آن
 دانه بعد از قسم باشد که آنکه هیچ حوضه و رطوبت از او نیاید و کم در دکنند و دیگری آنکه چون
 و رطوبت از او آید و کم در دکنند و آب باشد که هیچ در دکنند و این قسم بر هفت شکل
 میباشد یکی همه فلتس مایه ای هم نخلی یعنی همه درخت فراسیم یعنی همه دانه بجز
 چهارم یعنی همه دانه انکور جسم عدسی ششمنه ثولولاه مقم توت مانند دانه ثلوت

و علامه شرط است **حلا جش** در وقت بسیار و مالش اول بدن و حمام رفتن
 و سواری بسیار که است اگر خون آید و فساد داشته باشد رک با سبقت بزنند و بزرگ
 بمطبوخ هلیله از خلط فاسد بگردانند **صفق** است بگردن تم کاسنی و کل منقبه و
 کل سرخ از هر یک منقار پوست هلیله زرد و هلیله سبزه و پوست هلیله از هر یک منقار
 سبزه یا که منقار نر بر مو فیه منقار نر کسب و دانه منقار الو بخار و دانه نر نهند
 منقار همه را خست نیده و جوش نیده و صاف نموده بپوشند و اگر درد شدت داشته باشد
 بگردن دانه از لوف شکر که از آب سر صندل کوبیده و بخور نمایند و لوف در اس کی میکند
 یا اینکه بگردن دانه از منقل لوز و دانه از لوف صیقلیده و آن حبیب بخور نمایند و فته
 است که مژده باذن الله تا و اگر احتیاج افند بکش دل خون بواسیر باید شخص در آب
 بنشیند و منقار در آویختن در روغن منقار فلولو و روغن کلان شتر جانند
 تا بواسیر نرود و فته کف یا بگردن آب سبزه را و به بنه آوده که بر دارند اگر بجای آب سبزه
 زهره کاو باشد یا عصاره کفیریم بهتر است و فته تریش بد و این شیاف نیز در فته
 بواسیر بسیار است صفت آن بگردن تم خنظل و منقار مغز بزم غل و منقار نر کوفته شیف
 کنند است عقیق شیف در غل است عقیق شیف کنند و فته تقیع سفید مارا میکه
 خون سیاه باشد و رنگ شیره زرد نموده با است فته جوشن نماید است هلیله که در صحن

بگردن
 بخور

از مصلوح

منصور است از صبر خفقان و سنگینه بدن و مالش لید و عزالن و اگر فته صبر کنند این شیاف
 بسیار نافع است **صورت شیاف** بگردن مغز چشم و کچله و خون شیبوشان و کندی شیاف
 اسم بار و عن کوهان شتر بپوشند و شیاف زرد و این فوس نیز بسیار نافع است **صفق**
 بگردن بوطه منقار و کندی شیاف و صمغ عربی از هر یک منقار کثیرا و فته عسته و کل مغزوم از هر یک
 نیم منقار یا آب ترنگ فوس کنند شیرین ۲ برابر فته منقار شربت رنگ اندا علم **سب**
بچه هم در لید است و آن قرصه است در مقله که دایم ریم و چو کله از فته مغز و کاسنی باشد
 که ریج در اس م منقار فته علا جش است که بگردن تومیای سبز را و پاشند یا اینکه بگردن
 نوع سفید و زنگار است و رنگ کوفته و به پاشند و فته قطع چوک میکنند و اگر از انهن با صلا
 نیاید قطع باید که **نصفینا در کت شیاف جامع بیان نموده ام** در عرق النساء و وجع در کت
 سبب این در ماده رطوبت که در پیوند ران بهر شد و آنچه در پیوند ران بهر شد و اندک
 از ران فرود آید از وجع در کت کوبند و آنچه میگردند بکاشند ران و زرد آید و در کت سبب
 پیشند و کشتان پاشند از عرق النساء کوبند و اغلب آن ماده از رطوبت بلغم **ع**
اشک اول ماده آن را بمسلات فویه دفع کنند و فقیه آنرا عملات فویه تخید کنند
 که ماده از عرق حضور بکشد آنکه حضور انقوت نمایند تا دیگر فصد را قبول کنند و اگر آن ماده
 آن رطوبت در سبب فصد با سبب از ضایع نماید بر کوهان و قطع غذا نمودن یا قطع غذا

از عرق النساء

یا قلیع غذا لطیف خوردن و اگر در از جانب جفتی مران و ساق زود آمده فصد عرق است
 باید که کول و اگر از جانب نسبی زود آمده باشد فصد صافن باید که کول **صفت صبح بخال** و صبح
 کند و استهلاکش بخ و فقه یا شش و فقه بیشتر باشد بگزیند صبر سقوط و پوست مبله زنده و بزرگ
 از هر یک که غنی تر کم کوفته با کلاب جیب زنده جمله کثرت بعد در همان است سخت در دست کن
 مویض با وزن المه تا صفت جیب بگزیند پوست مبله زنده و ترید از هر یک که مشغول و مقدر از روت
 کثیف تر و مخم فظول و مقوم از هر یک که غنی تر و شیرین تر و یا سه مشغول از بند ضعیف است
 اسهال کول از صوفی باید که **صفت آن است** بگزیند به شیرین هر که از تخم کین زرد و در کین است
 ترش کون نذرا حرا غده و جرم آنرا بگزیند با فصد مشغول صاف بقوام آورند و این ادویه از
 بگوشند و داخل نمایند زنجبدر در فصد را صغیر از هر یک که متقال و هر دو فاقه کبار و عرفان از
 هر یک که بر صطلع هر دو مقومیا در بر بروغن بگرام چوب که از هر یک که مشغول و قدر شربت آن
 مع مشغول است **صفت صغیر ممل** حفص تا و صبر و صندل و زعفران از هر یک که در کل بند کثیف
 و تخم سوخته چهار مشغول همه را با آب پیروز و آب کاسنی ب نید و فضا نمایند **صفت صغیر دیگر** بگزیند
 کلر از آب پیروز بگوشند و زخم تخم قلیع در دست که و اندک آند و مشغول روغن کسیر
 با اسم بیازند و بگوشند و فضا نمایند **با بنفشه ام در جیب است** و آن بر نوع است که خوب
 رطبت است و یکا جویس و نظایرین علاجش است که اول در میان کشتا بدید آید

هر صبح

صفت مشغول استفاق صفراء محترق و بلغم مالح مکرر باید که کول بوضع صبر و حب التبرک بسیار
 نافع است و تجربه رسیده است **صفت نفع صبر بگزیند صبر کثیف** و بدست مشغول از کاسنی
 و بنفشه از آب سه تره در کشتا بانه رزخیت نیده و صبح بخورند بدین طریق که سه روز بپوشد
 بخورند و سه روز بپاشند و بخورند بار سه روز بپاشند و سه روز بپاشند **صفت صبر**
مغوال تا نه مشغول از صبر زده تخم باله عرب طرف میوه است و مطبوخ مبله که بنین کول
 شد با آب شاه تزه و آب کاسنی بسیار مفید است و در روزی غیر سه مرتبه منبج خفیف
 از تسبیح با میز و بر سیاه و کول و خار خشک و لیمو کاسنی و تخم کاسنی از هر یک که متقال
 با آب کاسنی و شاتره از هر یک که متقال بخورند و پس تنقیه اصلاع مراح کول برفق
 با آب کاسنی و شاتره با کنجبین و بعد از آن تدبیر و امای مالید باید استعمال کند تا
 و صندل تنقیه جایز نیست خشک کول **صفت طلا نیکه** فوراً خشک میکنند و در روغن فاس
 ساکن میکنند بخصوص چوب طیب بگزیند صغیر حبه و مبله کاسنی و سوسن نرم کوفته
 از ناخته بیرون که در آب کافور حل نموده بمانند و بعد از خشک شدن روغن از روغن
 زیت و نظره از عمل سکر احمر بر آورند **صفت طلا رنگه** بگزیند میران و اقلیم بیاض
 قنبر و مردار سنگ زنده چوب کاسنی و سوسن نرم کوفته بر روغن کل سوسن یا روغن بنفشه
 مخلوط که طلا نمایند و غذای روزگاری کنجبین با سوغیاریا نار با آنش سرکه

شیره و شکر طعام بخورند و از غذا های شور و چرب شیرین اجتناب نمایند و ملازمت
حمام بسیار مفید است اما خارشیکه با جوب نشیند آب کهنه سرکه و کلابه و روغن گل
سرخ طلا کون و بدارش معنی بهام فتن بسیار مفید است **پیشگیه در خارش در دست**
دست بر اعضا و اگر خارش در دست با بهر شد **علاجش نشیند** بگیرند آب بسیار کرم را
و غلظت طعام در او نریند و دست و پا در او یک ساعت بگذارند و فته خارش کشی
مسکیند باذن آقا یا بگیرند آب یک چقند را گرم کنند و دست و پا در او نریند و بدار
ساعتی بیرون آورند و با روغن بلام یا کاه و طلا کنند و اگر در چشم بهر شد سفید و غم غم غم
بانش است و کلابه نریند و در چشم خار کنند و اگر خارش در مقعد و فرج بهر شد بیزند نشیند
سوزخته با نظر آنست و سیم به بنیه آلهه کجه بردارند و یا آب انار ترش و شیرینزا مخلوط
کند در آنقایی بنهند تا اندک خلیط کجه و به بنیه آلهه کجه بردارند تا فایده است **با پیشگیه در خارش**
انش است بسیار است که ناممکن است نباید گذاشت که رخم کجه بطلا کون در
نامی با روغن و یا کون لایع نباشد مثل آبر نو سفید و سفال نو سفید آب سینه و سفید
و فوفل مهمه را با کشیز بنرید طلا نماید یا کل رینی و کل سر کور را با آب سفید
در روغن بلام طلا نماید یا انکه صفا و کل رینی با آب سماق یا سرکه سرشته طلا نماید
بر روغن کجه با روغن کسرخ طلا کون نیز مفید است و اگر متعرق و رخم کجه در چشم

علاج

علاج آن باید که صفت آن بگیرند آب کشیده سه نوبت شام وقت نوبت آب
بزنند و خشک کنند و با روغن زیتون با روغن گل سرخ و طلیع سفید و تخم مرغ و اندک
سفید اب قلع بسریند و مراسم سازند و طلا کنند و اگر در فرج در دست بهر شد
بگیرند و در دست آب کشیده و کل سرخ و خدنا و سیم مجموع را نرم سازند و در فرج
را با روغن گل سرخ چوب نریند و این دو را با سفید و فته در در اسکن کنند و کمتر است
روز ملتئم میخوردن آلهه تا و کاه باشد که بسوزند زخم بهر شد **علاجش نشیند** بگیرند کلابه
سر شوره و آنچه با روغن بلام با روغن کجه بسریند و طلا کنند بسیار مفید است
و با آب سر شستن نیز مفید است **با پیشگیه در خارش کسجه در با جوب بیخود نشیند**
یا از جاده افتد بنیدین چیز کجه در دو در مر او زخم اسکن کنند از عضو است باز ده پوست
لو کسند است در همان ساعت که از کوه سفید بار کنند و گرم تر موضع الم بپوشند
و بگذارند تا خشک شود و چون بردارند در دوام زایل شده باشد خاصه اگر اندک مشک
یا خاکستر جوب کرا بر او بپاشند و بعد از آن پوست بپوشند و اگر بگیرند آقا قیاد صبر
و ماشق و مغز و کل رینی اجزای سدی هم کوفته با آب یک مورد بسریند و بر موضع
کوفته طلا نماید و الفور در اسکن میخوردن آلهه تا **با پیشگیه در خارش و تب**
از ربا صفت سوار بهر شد بسیار است که بسیار باشد که بواسطه سواری سوار

و در ریاضات بهتر شد خاصه در وقتیکه فضولات در بدن بسیار باشد
 در این هنگام قیاح بعلام **موس از سفیدی** اول ترک سواری در ریاضات باید که
 و است این عوارض برتر از جستن و انگاره تخمید فضلات که در جلد و عضلات متعلق
 گشته باشد تمام و دلگشا و تر و غنای کبریا بهای معده و تدبیرین در آن مملکت در فصل
 روغن بون و روغن شبت و روغن نیفت و غیره که در او همچنین تدبیرین که در آن
 پارا بر روغن که بشد دفعه رفع خستگ می کند خصوصاً اگر خستگ به سبب پیاده روی در
 اگر فصل با شتاب باشد یا در آسردگداشتن نیز بسیار مفید است و الله اعلم بالصواب
باب بیست و پنجم در حفظ کردن موی از سفیدی بسیار است که بهترین تدبیر صدف کردن
 از چربی های پاره و رطوبت از سفید نو که و خیر و امتثال آن و بعضی از بقول که در او
 رطوبت سفید باشد خاصه که هوا او که در این با شیخ است با اتفاق کل حکما
 هلیله جات است و آله و کسیر و پیا ز در سفید و در سفید و مریان و زیره و فلفل و چوب
 و زرنبار و مساجین که در آن بعد و یا قوت و مشک و جد و در و غیر و در قیلا و نقره
 و فانی و حیوانه باشد چنانچه در قرآن نیاید که گویست **صفت روغن که طلا کند**
آن نافع است و مانع از سفید شدن موی شود بکیرند سیاه و اندر دسد و محمدی
 هفت متفر کوفته و جوش زنده صاف کنند پس با جمل متفر روغن زیتون با زعفران

سیاهانه بچوت شد تا آن تمام شود و روغن نماید و درین موی طلا کند
 روغن قط همین خاصیت در **صفت آن است** بکیرند قطنج چهل متفر و سیب متفر
 کوفته یک شنب روز بخیب نند و با نه متفر روغن کعبه با شت ملام است نیز تا آب آن
 برود و روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند **صفت صفا بکیرند سیاه کند**
 بکیرند حنا و محک و خربک و یاز هر یک در دو و نیمه ده جزو همه را آب شامخ یا لیمو کم که
 برشند و بکیرند اگر از خضاب خشک و شکستگ در موی پدید آید روغن نیفت برام چرب
 باید که در آن اما اگر موی سفید را خواسته باشند که سفید تر باشد برف و برف را مخلوط که
 و صبح با آب غسل بکنند یا آب شامخ یا برف سرد که هر صبح بکنند موی را سفید تر کند و الله اعلم
باب بیست و ششم در زدن برون و سردن موی در نوره خاصه در بد سینه بسیار نافع است
 بیم آن باشد که از نوره زخم کوف بکیرند زرنج و آهنگ آب بنده است و راهی و صبر و صبر
 با بچوت نند و در آفتاب گذارند تا نه نشین کوف و صاف نموده بکیرند در آن برف
 و آهنگ نموده و بچوت نند در آفتاب بنند و مکر چنین کنند چنان که اگر مریخ بدوز
 بزند در صبر موی آن برود پس قدری روغن کاد در آن برزند و با شت نرم ملام کوف
 تا آید بعد و روغن بماند پس بکیرند که موی را به برده و هیچ نوزاند و اگر بوی آهنگ نماند
 وضع کوف بکیرند آب کشف لوباسر که در کلاب مالند و لطفه صبر کنند و الله اعلم بالصواب

با آب یک کجان و آب یک مورد و قلیح فلک داخل کفه بمالند نیکو بود اگر چه ایند منع موی
کنند که زویند یا اگر برید رقیق بگردانند آب یک شانه و نه و تم مورچه و سوزان و کرم
بهم آمیخته بر موضعیکه موی بیاید بطلان کنند اگر بیرون بیاید ضعیف ببرد است
کحل بر طرف نفع و اگر موی داشته بکنند و بنیز بگردانند مورچه و سرکه و کلاب بطلان کنند نیکو بود
و همچنین مالیدن خون قفاش و خون کشف ریانه و خون خارشپت زهره مدهد و خا
پوست ناز و صدف سوخته با سرکه یا آب برک شده دانه بنام سفید است بجهت موی
زیر بغل پیچ در برابر حکما آزموده اند اول موی بکنند پس پیچ بمالند بر بار ضعیف
میکنند تا بر طرف نفع و الله اعلم بالصواب **بسی مضغ در کفه نعل کند خون** علاجش
آنست که سبب امتلا و تعفن اخلاط باشد تنقیه استفراغ باید که در آن جا که سباب
دیگر باشد از سپین غیر غل مبتدایه صفت زیاده و است در قلب بگردانند ای بد بو
خوردن صلبه و پیاز ترک آنها باید که در هیچ چیز نمیکه بوسه زدنش کند خوردن
سبب شک و آسید و تند با آب بخار صید نیده با کل سرخ و کلاب عرق در صبر و عرق
فرنگی بکند نفع طلا که در صدل و سعد با برک مورد ناز با کلاب نیده و با پوست
نارنج با کلاب نیده یا آب یک سبب آب به شیرین بیان و حمام متواتر رفتن و
شست شو کردن و پراهن با عرق بد شک تر که در سفید است **صفت سفید کند نعل**

بگردانند

زایل کنند بگردانند سرخ و سفید و کل سرخ و کل سرخ و زجاج سفید سوخته از هر یک
یک مثقال گرفته با کلاب بگردانند در سیه خشک کنند و در وقت صبح با کلاب نیده
بکجا بر بندد زرد سرخ و لاغر مفرط است باید دانست که لاغری صفت نارض آن باید نعل
اگر سبب لاغری خوردن غذا باشد که از خون رقیق تولد کنند غذا نافع آن باید خورد اگر
ضعیف قوه خاصه بود تقویت آن باید که همچون سوجا چنانکه قبلا از این مذکور شد
و اگر سبب ضعف قوه خاصه باشد و یا سبب ضیق مسامع بدن بود ریاضت معتدل کاش
معتدل در حمام باید و عرق باید و اگر فرخون باشد تدبیر موافق باید و فو زاج خوردن طیف
کشیز و مانند آن صاف باید که وصفه اطریق بگردانند پوست بلیله زرد و پوست بلیله
کابا و آمله متشکر و بلیله سیاه و تم کشیز بوداده از هر یک یک مثقال مجموعا نهم گرفته با کره
کا و چوب نفع با شکر متشکر عمل مخلوط نموده در همان جا بکند آنست تا نعل بگردانند
و قدر شربت آن شکر و اگر سبب لاغری عظم و بزرگی سپرز یا کرم که در اعضا بگردانند
با شکر علاجش در کتب مکتوب است و بسیار دانست که بهترین تدبیر در رفع لاغری
بندار رفع امویق است استعمال عطر و موافق و خوردن غذا نیکو از آن خون صام
تولد شود از سفید گوشت بره بریان کهنه و گوشت گلبک گوشت مرغ ضایع و گوشت خنک
با کباب بره و وضع تازه خاصه نان و انور سفید و غیره با دام تازه و زهره شکر مرغ **صفت سفید**

مخون از بار رنگ
بشود فربه قوت به
نایع است

در صبح خوردن آن شخص را فربه و رنگش را سبزه را نیکو گرداند و قوت با هر روز کم کند بگزیند و خوردن
و مغز قندق و مغز پیسته و صلب خفراء و جلقوز است و وی هم همه را نرم کوفته و با عسل شسته
بگذرد و قوتها سازند از صبح بخ علف یا منقعه بچورد و از پس آن بقدر جهت شش و سینه
کهنه غلیظ بنوشند و کهنه سینه است شش خوخت باشد یا عادت شش را درین
درشته باشد **صفت روغنیکه بالیدن آن بدتر از فربه نماید و عورت بگزیند که خواطین**
بگین و برک انچه با شش فدهی ریزه ریزه آن که در ما زاندر آن که ناگویند و خرد در نه است
بر زدن آنها خنک و نشت آبچکانند که سینه باشد پس آنرا صاف نمایند و پیاز کزکیم کوفته
و در سیر و تخم انچه هست سیر و زفت سیر و ذفل همان آب که با کیمین شیر الاغ چند آن بچورد
که کیمین نهد و آن را صاف نمایند و صفت سیر روغن کچود در آن ریخته و با نشایم و نرم
بچورد نند تا آب آن برود و روغن همانند پس از آن بر هر عضو یا بر تمام بدن همانند
در مکان گرم خواصه در حمام بدتر از فربه کند بچورد **ان تا با مینچ نام** در میان احتیاط **کند**
از نرمی و صلاح کس آن بیاید نیست کس نیز که در این باب با نعلی شده و احتیاط لازم است
احتیاط نمهند از خوردن **طعامها است** که بیغم آن قوی باشد مثل اطعمه سبزه بسیار ترش
یا بسیار شیرین یا بسیار شور و در کسب و شش بسیار و چنانکه صفت فربه باشد که بسیار
چیزی خورد که از فطرت کسب و شش و جفت سطم او بچود فاصه در چنانکه تو هم

این معنی باشد و باید که بر سبیل احتیاط هر روز صبح قدری صبح از معجون مشروب و بطور آن یا
تریاق الطین و یا تریاق اربعه و مانند آن بخورد تا از انرم همه نهرها ایمن باشد و اگر کس
پاشند که حصول این تریاق ممکن نشود روز صبح بقدر که در ذکره کاویا روغن کیمین قوی
شلم خورد از مغز سینه نهرها ایمن شود چنانکه نقل است از زرد نس حکیم که یک ارسلان
را با سلطان دیگر می صوم بود و بعد از **بایدی** **فارما** **کونده** در یک از منازل عبور شد
متغذر حکیم مرد عسکر سلطان را مورد خوردن روغن و از آن منزل نداشتند و صدمه را ن
گرفته آن لشکر را کردند مطلقا با این تاثیر نهند و سلامت عبور نمودند بدانکه بنده
علاج در یک سبزه ادویه سترده باشند استکه در صحنه کنند چنین از آنکه قوت
آن در بدن تاثیر نماید و قلب بسد با آب کیم گرم خوردن روغن جدا کند **تواند کار است**
با روغن آمیخته شود بندید و چون تمام شود شیر تازه خورد تا مغز سینه بر طرف **دارد**
انچه با روغن کاویا **بچورد** **بایدی** **فارما** **کونده** در یک از منازل عبور شد
از شیر یا روغن باید که و نباید که است که خواصه و آرام گیر و نامطلق کسب از روغن
نهر نشود و کجا معلوم نمک نهر از جمله نهرهای حاره است علاج آن جدا زنی با سیر و کلا
و کا فور و اگر کس نیز سبز و لب اسپرزه سرد که بخورد و بر اعضای رسته مثل قند بکشد
و مانع ضارهای سرد بپاید نهار از قید طلب کا فور یا اسپرزه با آنه جو و مانند آن د

و صبح کا و سرد کھ بسیار سرد مند باشد و اگر از جمله نهم فایده است که باعث خنک و بجمیع
 بدن شود علاج آن تریاق فاروق و شراب کهنه با سیرا آمیخته با شراب تخم نارنج یا تخم
 بالنگ کوفته کنند و اگر از جمله زهرناشیکه صورتی عیب آن صد صورت است نیکه
 علاج او بخت و دیلو سوخ تریاق است یا زهرناشیکه صورتی کهنه بخورند و خانه را خوش بو
 کنند و مکان معلوم کهنه از کدلم زهر خورده است علاج خاصه آن کهنه چنانکه مذکور است
 شناخت **تایب علی در علاج شومات** خاصه بدانه اگر کسی سم الفار خورده باشد که آنرا
 مرکب مع شکر نیکه علاج است اول بیکه از فانول علاج نهم های که در باب بیستم
 کتبیم بجای آورده شد که کحل بجزای چوب شیرین و هر ساعت غسل کرم که در آن
 و منقح مرکب و شراب کهنه بخورند و نیم منقح جد و از نرم است نیکه با شراب نیشیدن
 و اگر کحت و امعاء مفرطه رسیده باشد حقیقی تریاق کهنه کنند از قبیل شراب و روغن و
 غذای چرخ نندار کسج و پیش در شکم ببرد علاج آن بلعایب **خطیب** و صند
 و بعد از آن با نیش تخم ریحان در روغن بادام کنند و تقویت قلبی بچونان مفروضه
 باید که اگر سبق و شخوف خورده باشد علاج مثل علاج سم الفار است و غذای بسیار
 چوبید خوردن و بندین علاج زیتون است که منقح را ضد دریا میرا با نیش منقح شراب
 کهنه کرم که بخورند اگر زرنج یا اهد خورده باشد علاجش است که آنکه با روغن

حوت ای سر خورده

خوردند و کنند یا با شیر بقدریکه ممکن است پس حقیقه از می صبار و حطین با روغن
 باید و اگر در حقیقه اندک جد و در داخل کنند عظیم موافق آید و فاد زهر حیوانه با شیر خوردن
 بسیار نافع است و اگر با شیر کهنه نیز چنین است و تقویت قلبی شراب بیجا چمن مطبوعه
 باید و غذای چوب نهم و ملایم باید در روز قبیل و روغن است یا شیرین و مانند آن
 بخورند و اگر زنجار خورده باشد از خوردن در میان کشید بدید باید علاجش تخم نارنج است
 که در کتبه مکرانیکه در این جای شیرین بسیار باید و اگر **خطیب** حقیقه جد و از کهنه و شکر
 در این جای زهر است و در زرنج خورده بداند شبانه روز عیب نندارد و اعلی با لوباب
الروغ و سفیده پسته علاجش است که ماء السحر با روغن بادام بخورند یا سیرالانغ با روغن
 طباشیر ملین بخورند یا که با روغن شکر بخورند یا شکر پسته با آب سرد ناشتا بخورند و اگر از
 زجاج و شب بل از حمام و جماع واقع شود منجرباستقاء خواهد شد و زاجان سده اهد کحل
زرنج خورده باشد پس زور اولی کحل است بر روغن و آب کرم یا شیر ماء غسل یا
 حلیت می همچنین بداند که کحل مشرد دیلو سوخ با زرنج از زهره زرنج و تخم نارنج یا تخم
 مقه که منقح کوفته یا شراب کهنه بسیار مفید است همچنین منقح و سیر و شکر است و می
 کوفته قدر کف یا روغن مخلوط کهنه بخورند و در صند و صند بدست و عفران به نملدند
 از شراب شراب کهنه بسیار نافع است چنانچه و قتریک از اولاد را که بر زرنج خورده بود بخورند

مقلد با نطق معالج کرم و مفید شد و مالیدن لفظ و روغن قطعه بدن در موضع مالیدن
 و بوئیدن چند پسته و عطر و در آن درجای کرم نشاندن و نکنداشتن که بخوابد
 نیز مفید است و غذای شیرین و چرب بد خوردن **دراگر جز با نفع خورده باشد علا حشر اول** و
 کحل بجز با نیکه در زهر کرم خوردن و بعد از آن خوردن عاقرقضا و فلفل و در چند و نیم
 نارنج و تخم انجیره که گزنا گویند و چند پسته مفید است و پایی در آب کیم نمک و بد زرا
 کرم کحل بخورد کرم در روغن قطه و لفظ کرم که مالیدن سودمند است و غذای
 و شیرین باید خورد و اگر بند را بپوشد یا بروج المضم خورده باشد علا حشر مثل خرباز و غیره
و اگر نوزاد خورده باشد علا حشر در اول حفته کحل است لبراب زهر کرم و پس از آن
 شراب فلفل یا سیر و تخم انجیره خوردن و با نفع و چند پسته و صلیب و حب الفار
 و تریاق ربه نافع بود و پوست درخت توت و برگ انجیره یا شیر یا باروغن کبک و چند
 شکم خورده ناید بسی مفید است و غذا بخورد در زهر کرم خورده مذکور شد اما حیوانات است
 گزنده که سم آنها را اثر نامی بر بدن است از جمله آنها مار است بدانکه حکما اختلافی
 اند که یا سم مار کرم است یا سرد حکمای هند را اعتقاد آن است که زهر مار مطلقا سرد است
 بجهت خنید و خالی شدن و هلتی بود کردن و پخته های بسیار کرم معالجه شدن و پس حکمای
 یونان و اطباء ایشان آن که زهر مار مطلقا کرم است در غایت کرم که تولید و است

و عضو که بدن و سرعت نفوذ و اجزای آن و الله اعلم **علا حشر** **شکله اول** بجز
 آن را بکشند پس زان زو بر آن عمل نکنند تا تمام زهر کشیده شود و بعد از آن سیر فام
 بسیار کوفته با جوج کاو و با سرکه طلا کنند و از بعضی حکمای دارالمرکز مذکور است که سیر فام
 با شراب خرباز نیک بسیار مفید و به نیاز از همه علاجه است و همچنین در متفرغ بالنگ
 یا سیر کوفته با شراب کهنه بخورند و خوردن تریاق فاروق و تریاق ارنج و جد و اردو و
 معده و طلا کحل بر آن بپزند و پیا و سیر با شراب یا سرکه یا با نطق نافع است و کلاع و ج
 شکم شکفته بر گل زیده گذاردن سودمند است و گویند شیرک و زهر با زهر خوردن بسیار
جرب است در زهر عقرب است بدانکه عقرب ربه نوع است یکا ذنب که در زهر برده
 و آن با لوان مختلف است و زهر او سرد است نوع دیگر عقرب بی لوان در زهر و هم زهر
 بسیار است و زهر آن مانند نوع اول است **نوع سیم** عقرب خراب بود و در رفتن ذنب
 بر زمین کشد و حکمای هند هر جمیع اصناف عقرب را کرم دانسته اند و حکمای یونان سرد دانسته
 و حکمای این شکله فعل سموم بجا صفت است نه بطبیعت و چون چنین باشد استلال کحل
 درست نیست چنانکه در شرح جوامع تفصیلا آن ذکر شد و الله اعلم **علا حشر** **شکله** در اول بند
 چند پسته کون بجمعه و یکیدن بسیار و هر لحظه آب زهرش در آن داخل می شود که علاج مملو است
 و پس زان سیر با سرکه که فلفل یا نمک یا تخم نارنج یا بالنگ کوفته در سرکه حل که مالند

یا عرق شراب سکر که مالند و خوردن عرق شراب بعد از خوردن سیر خام بسیار مفید است و اگر بجای شراب فقط خوردن و در حمام و در آتش نشستن یا عرق کشند و بعد از عرق باز قلیع شراب فقط خوردن بسیار نافع است و خوردن مشوره و بطون و زریق از جمله و جد در بسیار مفید است **و گویند که تحقیق فندق** همراه دهنه باشد عرق به بیلا او را نبرد و هر چه دیگر ریتلا است بدانند جانینوس میگوید که ریتلا یا نفع قسم است و بدترین آنها سیاه در دهنم و گونا در آن بعد در پشت آن نقطه ای سفید باشد همچو سنبله و از گردن مطلق ریتلا در دهن در دهن و صدراع و عرقه پدید آید **علاج آن** چه علاج عرق کشیده است از طلا کحل و جذب به هر نمک و در حمام کردن و زریق از رقیه دادن و آب گکم یا شوره طلا کحل و گویند آب منقوع روزی در فوراً در در آتش کن میکنند خاصه که روزه در حار المراج باشد گویند ظاهر بر کشت سیاه که گویند ریتلا در سیر هم بسیار موثر است دفته رافع در دست و موجب است و **در زنبور است** و آن چندین نوع است بدترین همه آنها آنستکه بر حیوانات و هم مرده نشینند و اگر گویند اینها در در صعب آس پدید آید و گاهی کبیر و سواد در همه تن حادث شود **علاج** آنستکه آب مغز یا سکر که بجای چکانند بر موضع کشیده همانند و سیر کوفته بر آن هم مفید است و تخم بالنگ کوفته با سکر که مخلوط نموده گرم ظاهر نمایند که زاکام در داس کن میکنند و آرموده است و موضع کشیده در آب گکم نقطه کفاه و دهنی دا کفاه با نمک سکر که طلا کحل نیز چنین است گویند

در

کشیده بر آن خود بندند آن گویند و محکم داده و اگر زنبور زرد کوچک بگردانند موقت است **علاج گویند سکنجید** و گویند دیوانه و کفایت دیوانه و کفایت آنستکه جواحت کشند و بدانند که در دست عظم مخفنا چند روز بجاست و زنبور بر آن را بکشند و زخم را علاج کنند و بدانند که شد و سوزان طلا و ظاهر که در علاج عرق کشیده مذکور بجا ریزند و مشوره و بطون و زریق از رقیه بخوراند و سیر کوفته با شراب کشیده خورند و اگر در زرد اول یا دوم حلقضم را علاج کنند بجای آب گکم و از آب سیران ایمن شده و اگر دوسوی فرام باشد یا نصد کفون بجای نفع است بشیر طبله نکند از آن نظر آن برای خانه نافع خاصه اگر چند روز در دهن کشیده باشد و بهر سیر در کبیر به مسهل سودا بیداد و طبع را نرم و لایق باید داشت و گاه گاهی حقیقه از روغن زیتون و آب یک چند روز سیر کوفته باید و غذای لطیف در دسیر یا پیاز باشد باید داد گویند اگر هر چه آن سکت آب گکم بخورند الفور رضع نافع می کنند **صفت مسهل** عید و پودر مسهل کباب و شقال انیسون کیمشقال نیم و نمک سفیدی نیم متغیر و سفاح کیمشقال و زرد جو کیمشقال نیم و غار نفون کیمشقال نیم و فرق سیاه و شقال جمله را نرم کوفته حبکه و شربت آن شقال است باید داشت تا یقین کنند که زهر بیرون کشیده شملخ در آن و چون رو بخورد آید **صفت** معتدل باید کشیدن و اگر از آب تر کشیده باشد جمله باید کفون آید نفع خاصه با شراب مزوج شود و لکن بهر هر دو آن جواحت باید کشیده در دست بحر حبکه صفتش مذکور خواهد شد

اگر نفس داشته باشد که یوانه است یا خرد یوانه است که بکزند جزو روزی در بر او است او نهند
 پس پیش رخ اندازند اگر آن مرغ آن را بخورد و باز کف و یا بخورد باید که دست که سگ
 دیوانه است همچنین پاره نان بگیرند و جزئی از آن بگویم بدان جانمند و در پیش غرور
 اندازند اگر بخورد بدانند که دیوانه نبوده است **والله دیوانه است صفت میهنه زخم را نندازند**
عقلم نند بکزند رفتند شکر و جادو شیرینت و کینتقال در سر که عمل نموده رفتن بسیار میزند و کجا
 دارند و سیر و پیاز و تخم زرد نرک مس و مس بخت هر سه را زنده و نه اعلم تمت الهوس به رید
 اندر کینه حسینع اللهم اغفرنا اولادنا و اولادنا و اولادنا و اولادنا **در قطره مرصیب سر طرازا**
 کشته در روغن کجید کجوت تند تا بسوزد و بان روغن هر روز ده یمن نماید صفت طلا شکله
 موجب التذاریع کف بنوع که مراد را طرازا که اندک است عت تصور رفتار قتل غل غل
 نمک بکزند سکنج و قتل **کتاب الیه** و شب حرف و شیخ و رازبان و حوقین و کعبه اکثر المون
 از هر کدام که خواهد کینتقال سخن آید زبانه نماید عین رقیب که بر اجدیل طلا که بگذارد ننداشک
 شکر پس بجا فرمشول که فرایض طلاها همان فعل کند سنبل نند زبانه است دی سخن نمک
 باز روغن ناریون طلا کنند **فمه مرفص البوق** و سیر قه م گرم سفید و جویست ۲ بر کاس
 مقشر ترید بنیه قنبر صلبی شک سیاه با سوزنقا سرشته وقت ضایب یا صبح بخورد و مع با
دوای دیگر هر در نند که مشول بار روغن کجید بخورد **دوای دیگر** آب است ریشه انار را که نند

جهت گرم کرد

مجموع دیگر حبه گرم و صبر الفرج و متقال چهار متقال بخورند بزنگ با مقشر نام ترید بخورند
 صابونیه مرقطه قنبل س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق
 فودل سفید ۲ رسد کون ۲ رسد قنبل ۲ رسد در از زنگ س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق
 با سه وزن حل صبر سرشته چون **دوای دیگر بزنگ با مقشر** ۲ مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق س مرتزق
 کعدا در فرما فوک نرم کو به مخلوط سازند چون شکر وقت ضایب بخورند کجوراک است
دوای دیگر ترس ۲ قنبل نیم م صابونیه نیم م در مننه ۲ م مرک ۲ م تم به جوف نام بزنگ
 کباب ار نمک بند کباب همه را کو پده مجموعا بشیر کا و بخورند کجوراک است **دوای دیگر جوف**
 تخم قنبل کینتقال در مننه زکا مرک و قنبل آن در س نکت مندی زهره بز با سرکه و آب یک
 شفا کوان بر کدام قدری بر روی شکم ظاهر نمایند **دوای دیگر** جویست اندر دست و جویست
 که بفار کادار و کو نیده اند ز مننه صند نار صند کجورده سه قراط مخلوط که چهار قسمت نماید
 هر روز بعد از حمام یک مشت بخورند و غذایان و آب که شست مرغ و زرده تخم نیم بز نشسته
 طعام با کونست مرغ و غذای دیگر که مناسب است **ند پر دیگر** آنکه اندر دست در آب سفید دانه
 تا نصف زنجبیت نند و به بخورند بسیار مفید تا چند روز دانه اعلم طریقه دیگر که مستعمل
 این ادوان و قایده اطباء زمان است یک همه از جویست با کلاب نبات سفید نمایند
 بعد از حمام بلافاصله در وقت کون حمام هر روز شخص تعرفت که عینا به همین کیفیت است

در زمین بدن

و بعد از آن مذکور تقدیر نماید مع بسته تمرز م کوفته فلو ط ام کفنه شینا نهر
کفنه است استعمال نماید **از جبهه حین ابول** ضار ظاهر نماید بپشت
و اعلیٰ جبهه است **ایضا** ضار با شکر سفید ظاهر که جبهه است ایضا کشتن کند
گرم و خردن و آنهم متقال یا بیشتر پوسته در غزوه را بکوبند و آب را بکوبند
یک پیاله بخورند و فخته او را امیکند جبهه است **اگر از جبهه سر** آنکشت و صورت
و رم بکنند یا فاشن هم رسند جزوار با کلاب ساییده بمانند و فخته فاشن و فخته را
زایل میکنند جبهه است **بکته ناف صحراره** نان خشک و کل خطم در سفیداب تلخ
و متقار زعفران نیم تم تراگردانند و فخته تخم مرغ و دانه موم روغن کل سرخ بقدر صحت
مهرام ساخته ظاهر نماید اثبات نافع است **بکته صلب ابول** کسهر جبهه است
عصص ام پوست نارام کند زام کنگام بذرا لیب ام ترا یک ام نرم سازند و بچینه
ندر شرب آن کیشقیر یا نیم متقار **بکته فویج شدید** به متقار نظرون و هفت متقار
روغن زیتون و هفت متقار آب گرم داخل که با لاله نماید بسیار جبهه است
جلب لباب فولاد مکلس که طریقه تکلیس در کتقوم و اصلی کثیر در دست
دارند و آن اینست که فولاد را میکیزند و چون کوه مکلس میکنند و یا به چرمای دیگر
و بعد او را با شیار دیگر مشربیات و یا مصطح حبصت زنده در درون یک کوه الا فوط

کبر

بجسلی و شش است که جبهه است روح حکم مومن در کفنه متعصبید شربینا نهر
و طریق اخذ آنرا بیان فرمید که طالب است رجوع نماید **جبهه بولغ الفواش** شاه بلوط
و ده متقال سید کوه کند در راز یا نه آنکه سجد کرد با ناروان و از همین قنطاریه سیر کجه نوبه
ربح و نوبه و اطبه بسیار جبهه است از سید جلید سید شام هند که فخته شده است
و او بسیار تعریف میکرد در هر باب لیکن بنده دیدم که نه نوابی به جبهه افشارم الفوا
یک متقال و تنه کاره متقال نیم کوبیده و تنه کاره را از شکر فکله سم الفوا که در پوسته
که در شش تک باشد کفنه و ستر احکم بسته بقدر سه ربع در شش عیلام که از جبهه است
باشد که گذاشته نامکلس و در بر شش و بقدر یک ربع او را با قند یا نبات فرسایند که
سید کنند و غذای روز شب چیزهای خوب شیرین باشد تا سه روز روز متعصب یک
یا بیشتر و از حموضات و فواکه اجنبات بیکند مطلقا تر شرب میوه نافع است **بکته**
بواسیر فلنفس سیاه سوج پوست انار از فولاد صیقلی فرود دهند بخانه سفید و مؤثر است
جبهه است **بکته نوبه جبهه ام بان** شکر سفید نیم م که تو تیبای کرمانا در برده است با آب یک
ریحان جدا سازند بقدر فلنفس قدر شربت کبک است **جبهه به دیگر** تو تیبای کرمانا
۲ م فلنفس سیاه ۲ متر یک م جدا بقدر کفنه سازند **بکته نوبه فواش** کل زخم را
بروغن و کجی جوب تخم جفت بلوط را نرم کوبیده به باشند تا خشک شود بعد از چند

سرد بلوط
تبع ربع

سواد هم ایستد مفید است **سفوفه سوس** صمغ عربی ده مثقال کندره ۴
 تخم کشنیز ۲ طین رینی ۲ صابون ۲ مثقال ۲ سفوف زنده شربت
 و مثقال طرفیل کشنیز پوست طبله زرافام هلیله کابا ۱۱ ام بلیله ام هلیله سیاه ۱۱
 آله مقشرا ام تخم کشنیز قشک ام اجزای ام کوزم کوبیده باروغن کاویا روغن کوزم
 جو کس باسه وزن ادویه عمل کف گرفته بقوام آورند بربندند در شربت **اصول**
صفت که بسیار مجرب است و باعث شفاست تر که زنده است صمغ عربی ۲
 سوس ۲ زربست ۲ اجزای ام کوزم کوبیده با صابون صفت زنده وار میده انان
 چهار دانه قدر جو را کس **نسخه صبر سفوف** بکشت ای منعمل ماننا صبر زنده
 ۳ ریزه صبر ام مصطک ام کوبیده مخلوط نموده همو عواشته صبر زنده در جبه در اغلب
 مزاج کف ایست میکنند و بعضی عوزن او در کوزم صبر داخل میکنند لکن اول صبر
 اول است الله علم **مرام شریفه** فروغ اعضا و صورت و بیضه و غیره صفت و مرقه
 اینست موم سفید سفید با قلع سر سفید و بزروغن کل سرخ مرهم زنده و کجا
 برنده همه انقطاع بصورت بسیار مؤثر است اگر خشک بدنه کوهی جوش میدهد
 مثل عمل کوه صمغ عربی زوم کوفته مخلوط نماید **روغن حبه در چشم** مخصوص بغر و طوط
 بسیار نافع است تر که کراهه کاو ان مزاج سوخته ام عرقان سه درازم کوفته در کراهه

اطراف کشند

تخم کشنیز

کاو داخل کوه و خمر نموده با سر کشنیز کشند است مفید است **سفوف سوس** از جلا سواد
 الا سواد صفت بزرا کفمن زنده است مکه عشره در ام صمغ عربی و بذر آن ملل
 مکه شسته در هم میدق و بخل بسوی بذر آن اعمل و دستف و اثر بسته در همان بلحا
 حب سفوف و الله علم **نسخه سفوف صلابه لبان** و اما الا قرده المفزده الما تزید فی الباه
 خمد کوره صفت معجون نافع بلیغا لذلک زنجبیل و شقاقل جو نجمان بزرا کوبیده و بذر
 والا کبره و بذر الهلیلون اجزاء سواء میدق و معجون بمذاق اؤخذ البصل الابيض الملع و البصل
 و مثله عمل مزوج الرعوه تم نجمان **صبر سفوف** الماء و بصل و عسل و معجون به الا ادویه و بزرغ
 شربت زدن در همین اداقل علم این صبر سفوف نفعش بدن و زنده است و قوه باه و قطع
 تر که مجرب است در مزاج مودیرین زنده بزرگ بین نفع بسیار از هر کدام است تر که شقاقل
 کل سرخ صمغ عربی از هر کس ام در جنبه صندل سفید هلیله کابا سعد مصطک قط سوس زنده
 ام تر که سر ام تر که کلاب جل کوه و ادویه زوم کوفته در مابون کوه با نر مایه مخلوط
 نموده صبر کوه کوفته است اعم **نزول الماء** یعنی نقل کوه انده ششخه زنده بزرگ
 که هیچ نمیدید به صفت عله بلادر کوه کوفته در کوه آب کوه و خود و بذر زنده روزی ناخوشی باه
 رفع و روشن کوه **نسخه سفوف سفید زنده** بس ایند قدر صندل در اربلا کبکم کوه و
 دهند و قدر بس پاره چشم کوه بر کور در صمغ سفید و صمغ صندل و البصر تر که

نسخه سفوف

سید انک بجوردوی دهند نافع و مجرب است و صاحب تب هم از روز مقاره در آن
با جلاب گرم بدهند نفعش از نافع باشد که در دندان متفرع می گذارند گوی
شود و الله اعلم **نمونه مدریض** تخم انجوره نم مرصاف با لویه نبات در حوض است **مجموع**
مقل بر امیر و اورام مقعد نافع است و بارها بشکند و خون رفتن از مقعد با زیاد
صفت آن پوست بلبله کباب پوست بلبله آله تخم سفندک تخم کند نام تخم ریاح در هر یک
بج متفرع مقل **نمونه متفرع** در آن کینه خندان در او دویه را کوفته و بچینه با آن بسازند
سریج متفرع است **مجموع** سوراخ مسهل شیرین با که مثلث یک طرفه است **نمونه**
سود و از عمل کلدرانند و حاصل بقوام آورند و این ادویه را داخل نموده و بخیل در
نفل سرد در حوض **مجموع** مین **میتا** که با ۳۳ نم رغنوان ۳۳ مصطک ۳۳ مسمو ۱۱
ترید و جوزکام باروغن بهرام و بکفه فلو طخمه قدر شربت غلیظ متفرع **نمونه** متفرع
خوردن ماء الاصول در رطوبت بسیار است و پنجین میدرد زهرها ادوی
کودک کینیج یکدانش صفتش با آب گرم بخورد موثر است چون پوست درخت کرا
کویده آنقدر کوچک اند که منعقد که از برای شکستگ مبتدیان مویس با بود خوب شده است
لبس اول لیس غنای تخم آن است نیند و قدر تر که در اصل ناید و بر لبک چشم مالند
فشار بر کتوت سیاه که گزیدن انواع اموم مخصوصا ریتلا و قشام آن نافع است

مجموع بود

مجموع فوخلر

جه شکر

نور آدغ در در که نبات است **نمونه** مطلق **اسهال** مخصوصا متفرع است **مجموع** پوست
چامس نبات جمع نیم درم و عطر بخورد **نمونه** **کرفس** کرفس کرفس مساق قلع بر روی آتش
خشک کند در ری انیون سائیده و کا فوراضافه نموده نفوح کنند نور کف قطع جمع است
رعا کند مجرب است **طریق خوردن** **نمونه** تسهین بدن مایه شیرین از لوبون
سفیده م تودرسین مؤکف از هم کلام **نمونه** **نمونه** زعفران کینه خندان سفید
ادویه کوفته و بچینه در غ روز با کلاب حوق بعد مشک میدکند و از عوصات حاضر نماید
حوق خوب بسیار بچینه تسهین بدن است و فریب میدکند و برک برک بر و چون آن حوق
بسیار مجرب است چوب صندل شائیده آب و را بخورد تسهین بدن بسیار
و پرمی لازم است و هر نوع حوق کوفت آن است این اجزا را در بنانه روز در آب بخشد
بسلی لیده در ردیک کنند و از چهار راجه آنکه حوق بگیرند بچینه تنگ نفوس اگر کسی طمید
حرکت کفیفان نایب بیایه بداز یکماه استعمال کنند شربت **مجموع** **نمونه** **نمونه**
نیفته میوز ۳۳ م بدانه شکر تفال بدر النبیج غنای تخم در از هر یک م است
چهارانه اصل سوس پوست خشی شش تخم چبازی از هر یک م انجور خندان نه چوست نیند
صاف نم بقوام آورده **مجموع** **نمونه** **نمونه** **نمونه** **نمونه** **نمونه** **نمونه** **نمونه** **نمونه** **نمونه**
کل سرخ م تخم کثوت در کتان بسته نیوز کما و چون از هر کلام ۳۳ چوست نیند

شربت دینار

بکند از نزد سوزد مگر که جوینت آنست بدهند که در در کون برده بسیار جوینت است طلا
 شش فتن زن خانه که لیس است یا در خرمین را با سیر و خرمینش ترکند اگر باب
 فروردین پس بند اگر در آب الیوم در خرمین است **ایضا** اگر پتار است بک تراز
 پستان چسب بد پس بند والا در **قران** اگر بنظر قوی بند لیس است اگر ضعیف بند
 در خرمین **زیر** سوزان تقاع نان خواه از هر یک م با سل کف کفته معول کنند چسب
جمله قطع خون در اسیر استعمال باید بسیار جوینت اندر وقت خون میاد و شک کل نار
 فارسی در یک کتقیر شب بمانم م سر مینک فطور یون ماز و پیش از هر یک کتقیر زنگ
 دانگ افاقه صهاره لجه التیس کل زنج کره سوخته سفیداب فلع جفت بلوط صدف
 سوخته مربع زرد یک کتقیر کوبیده با آب یک کتار سنگ شفاف زرد کاهن یک استعمال
 کنند فرجه جفته الفصاح طشت کل شقایق با استه سفیدی ملوکوفته در کتال بستر
 معول کنند **طلا جفته** در پیش تخم خنظل رسته حطای میون زرد و نرنگی کوبیده با روغن
 زیتون بماند **صفص** در **نیوا** تر بر سفید بر من کل واحد درم حبیب النسیل نیون غار نیون
 مکه دریم تخم فضل نمک هندنی کل واحد دانگ نم کوفته و جفته جهما کنند با پیران
 بخورد **جفته** در دندان و مواد نزله پوست خشکیش با جوین کل با لونه جوش نید
 و سر را به بخار آن بدارند تا عرق ظاهر شود **جفته** **ثقل** **سهم** دود در طنین در باغ

قطع خون بود

فرجه

جفت

بی است مع است مر زنجوش ام سد استین سح از من صلا بیل با بوج اکلند نهند
 مع نیدوز از هر یک کتقیر جوش نید در طرف و در کله لوله طرف کوش بکند از نند با
 داخل خود **خور کله** **رگام** سیاه دانه را بر روی سنگ کفته ریخته و دور او را استنشاق نماید
سوزن که **جفته** فرود و جوشش درین جوینت است در کتیبانه روز با صلاح آوده کتقیر
 بندی کوشش می که کس که به کونید کلن را فارسی طباشیر ۳ طلا به نجه دهن را زردی است
 چهار در فم نشوند و اجتناب از زنی نجه که دهن را سیاه میکنند **دو** **یک** **رنگ** **بسیک**
مرد **کند** **نیت** زرد کتقیر را بکوبند و آب را بر خسته همانند در ساعت کتقیر خود
شیاف **جفته** **فریج** در کتیبان رافع است بر کتیبان زرد نال خواه بوره از من ریح
 با عمل سرشته زرد با نیمی آله معول نمایند **نهار** **جفته** **واجب** **جفته** که حلوه نامند موز است
 مغز تخم هندوانه مغز تخم کدو تو تیبای کلاه معول صبر زرد با روغن تازه استعمال نمایند
جفته **صبر** **کله** **ماده** **رگام** که **قطع** **سیلان** **رطوبات** نماید بخورد و در جوینت است چهار
 جفته اجتناب از کل سینه سفید در شیر کتقیر هم در آن او شوره علاوه نماید ضامن
جفته **دانه** **شعلب** یا زعفران سرکه ب نید تا لند ایضا کتقیرش بر که همانند طوسی
 هفت است یک ارکان هم اخلاط سیم اعضا چهارم ارواح مجسم مراح ششم نور سیم
 افکار او را هم بداند از آن بکوه است نه بوره را با سد است نید در بینی زن کتقیر

۱۸ اسر دهن

۱۸ اسر بستک مرد

جفت
استخوان باده در قیاده

اگر عطسه که باکره است اگر عطسه که در غیر باکره باشد که غماخته باشد یا شنی تشخیص در حاله
بدیهی قدری غسل با بویه همکار بود از چهارست عت یا بیشتر بیکت از زینانش مجیش و در جود
برد است حاله است و الا فلا **اثر فضل در تری النفع** بیدیه بیدیه پوست بیدیه کابانه بیدیه
آله متفران که در متفران کل سرخه درند متفران که درون برام شیرین ده متفران
گوفه سه وزن ارویه غسل داخل نموجون که در شیرین که متفران **صفت در تری النفع**
مقل زرق کل سرخ مستح با تویه صند قد رت متفران **صفت در تری النفع** در آب
چینه در سرکه که بالند نس و کبرک که در آب جود بیدیه در او در میان روی کل سرخ
بجوش نند باشد اینم کل صند بویه بیدیه در برای اسهال بویست اما در جود
گوفه در میان سرکه که کفنه جوش نند تا قوام بیاید بویجه صند در آب جود
بقد زلفلس زنده بروقی با نند دانه میل غایده مفیده است از برای جود مقعد بویه را
نا فقط بویه آوده کرم صند غایده بویجه در زنده الفورک کی میگرد و پس برده
صفت در تری النفع و اسهالات معده که برای اطفال و سیرین پیدا میجو بسیار
مفید است و قدر شربت در اطفال کمینه باریت بوزند یاروب
نفا سیم دیگر بویجه پوست بیدیه زرد صمغ پوست سیمه از برای متفران پوست اما از برای
پوست نایع را زینانه مگد کمینه کوبیده سفوف یک زنده در اطفال بسیار مفید است

و بسفوف قطره منور است جمله تر دانه بیه مرنگ بسیار مفید است که کفنه یا کتر با زرد
کفنه کفنه صند و سن زور بند و مجید چشم کوسفنده خشک بیدیه که عبارت از تخم چشم
باشد که آن دانه صلب است رز در یک کله نه **صفت در تری النفع** بسیار مفید است و صفت
قرص فایج تخم خیار صند کبرک کبرک کبرک ترا صمغ عربی کندرم الا خون تخم زعفران بویجه
و ده متفران تخم زنده متفران افیون کمینه زرم کوفته با عاب سپهره قرص زنده نافع
صفت در تری النفع کرم جود بریده است پوست ستمه قرم مندرش با نبات بوزند صد شربت
وانح جوب است **صفت در تری النفع** در آب جود کل خطم صند بویجه
مگد ۲ زعفران تخم تر کبرک در دانه ده تخم مرغ سه دانه موم روی کل سرخ بقدر صند ج
مرهم صفت صند غایده **صفت در تری النفع** صند غایده غایده بیدیه بویجه است
ایضا صند را با شکر غایده بویجه است ایضا کشمش در آب گرم درن ده نند متفران
یا بیشتر پوست غایده زنده بیغ پوست غایده بویجه در آب بویجه بقدر یک پیمانه بوزند
دخمه او را باز میکنند جوب است مزاج جوت اگر بجمله سه کشمش است و صورت م
کنند خارش هرگز نند جود ایا کلاب سیده و هالند دخمه خارش نفع نفع را از کل
جوت است سفیدای طبع با پیروخ مرهم صفت بجمله شقاق بسیار است صند
با کره کا و مغلط نند مقعد را جوب نند جوت است جمله کوش تخم ترب است نند صند

صفت در تری النفع

صفت در تری النفع

نمونه در روغن بادام ریخته با نشا ملائم جوش میدهد روغن بمالند العلم عند الم ایضا کریم
 در روغن بادام تلخ بمالند ایضا ترکیب کهنه فسیله کشند آنچه چشم را در فرار از سرما و بر مضم
 است که کج بگره کعبه ام و از از با بصیرت شنیدم و بعضی تجربه مجربین عوام در این بانیست
 از قید خونی است مثل کج رشتم و بخور شب و بخور آب گرم و بخور چای بخور ماست و بخور شیر
 بقول عوام بخور سرکه بخور شراجه کاه و دانه بر سره و بر عوام صندل بر این قسم بخورند در هر
 چشم بمالند خوب است برای عم مردم و مجرب هم تجربه است نیکو کشیدن عمل صغیر
 میل برای عم مردم و جوش را آرام و حوام رفتن بسبب غصه است و پیم بر زاید و کشر و فطرت
 ماده الاغ داده مگر چشم بندد و هم صیغین بپند که گند را و سرد ما و اگر کم نماند داشتن و اگر
 و تو که اجناس کف و اگر بطول انجامد منسب بر در چشم باید معالجه کف و تند بر قید
 بر فک سرما و کسب چشم مذکور است العلم عند الم از مجرب شنیده شد که هر که کج بفرزند
 چشم بسیار نافع است و دیگر قدری زرد را با مغز کوه کو پسته باریست مالیده و با این
 مخلوط کف مالش بپند که ناروغن پسند بر روی چشم یا پاره مالیده گرم چشم مضر
 نماید مفید است ایضا جفته بزنده مفید است فلفل سفید از دانه عدس دانه مانند
 کف با سیر چشم کشند از مجرب استماع شده طریقی کشن صیوه است که صیوه را در فرنا کف
 آب یمن بر او انداخته بفاشک بمالند که از صیوه اثری نماید از جفته موضع پیم بر مردم کاف

کاهند کسب مردم سم زنده حار و یاقه با فلفل است که حسن لسان در اک جرات است
 کبک شد آب گرم و بخ و حار و یاقه بالقوه آن است که بعد از ورود بدین احوال است
 کبک در فرغ مثل فلفل و احداث بد در کف در فرغ مثل کافور **جفته از مسکه پسته ایضا**
 بکیرند موم با حنا را شیاف ک زنده عمل نمایند پاک شود **از جفته در روغن کبک** کبک
 با جوب که ملاصق او کف باشد و گوشت را بطریقی شیاف درست نمایند و خیز آن بپزند
 و عمل کنند زنده عمل نمایند و خراشیدن کشند پروان بپا در زنده مکر عمل کنند با کف
 ریح شکر و اگر زنده در کام عارض کف استنشاق نمک بد کف کاغذ با جفته
 ایضا در صفت کف به نسیم دیگر ملک با بوع سفید خشک است برید جوف نام پوست آن
 با روغن بادام خوب کف را بسوس راه پوست بپزند ام سقمونیا اجزا را کوبید قرون
 ک زنده شریسته شکر سیر سفید نماید والد العلم **روغن کج جفته سرد و خشک**
 ریش و ک زنده شکر که در اعضا و اطراف مبرسد و اوجاع ظهر نماید بسیار مفید است
 ک که ک زنده شکر متقال ریش شکر روغن کج در ریخته در آتش ملایم جوش میدهد و با
 است متقال نرم کوبیده کم کجوه روغن دهند نام همه روغن شکر کف استعمال نمایند
الحمد لله رب العالمین سبیل طبیب بواها، نبد الجوز بذر البصل بذر الشبک مع کبک است
 ک ان الوصافه زعفران مکه کهنه مشک نرم با عمل کف کف مسمون کف مسمون کف مسمون

چند روز فراخ نماید آنوقت با هم ملاقات نمایند آنرا که موثر است ایضا قرصه دیگر
 عا اعمل زعفران شیبلیا عود قمار سیمان مکه و مترا که بیده با عمل در مین آینه و شسته
 بد از طلا سه روز متوالی بزودار ندان حسب بجهت مرض آفتک بجهت وجع الورد و فحل
 بنوع و ارض غفر مفید و موثر است تجربه شده است حسب سلاطین در بیشتر کتب حاصل
 در انفل نفعل تنگی بر بیان کوه مملو بخ زید جدها ش زنده مفر زلفا و هر صبح یک
 اجابت میکند و رفع زهدی بشیره و زلفا م غفر مفید است و بجهت مبارک مهور است
حب یک بجهت مفصل صفراور و بلغم و جمع مفاصل بدنه عقد های کوچک بزرگ
 به پسند موثر است حب الملوک که در آنه سیمانه که بندی شکر گویند مکه و نقل
 چهار دانه ناخواه نیم متفاسر همه رات صبح که سه روز اختیار کنند خوب است **روغن**
جمله روغن های در عضو زنده غم فرخ را در دیکسین کنند و روغن زیتان آن برین
 زیر شتر آتش زغن را از درند تا بوز و روغن جاری کوه و هر چه روغن سید هد بکند
 تا با ۲ مانند بجا بر بند و اله اعلم انهم طلالی صبارک انجر خشک شامه خشک
 اجزا با سوبه با آب سینه به مخلوط نموده طلا نماید فار عصبی فلفل سفید ۲۲ بند اینج
 ۲۰ ایون ام زعفران ۵۰ فرنیون ام سنبل الطیب عا خرزا **سفو که سن را**
 کند و در مین آینه شکر کند عمل کر شکر زید الی و در انفل فاقه مکه ۲۰ مکتب ای که ام

جو سوخته ۱۰۰ معجون لبنا که نمونجان ۵ مر را زین ۲۰ مصطک ۲۰ دار صنف م مغز بل
 ۳۰ قرفل ۴۰ ثعلب صغری ۶۰ منتقال بسبانه ۵۰ م شفاقل ۲۰ ادویه را کوفته بجهت
 با عمل کف گرفته خمیر نموده معجون شود قدر شربت کینتفاز **حفظ نیا با مومینا** معده
 اصل ار را در روغن کاس سفید و بروی آتش حرکه با او نموده منتفاز عمل موزم که
 بقوام آورند و مجموعا ۲۰ حسب فته بد از فراغ از جاع یک صبا بخورند عوض زنده مفر
 و حاصل نماید **چهارشها عرق بجهت اوجاع معده** و ضعف آن دکواری طلع امین
 مفید است عرق پد شک عرق کا در بن عرق کاسنی کلابک ۳۰ مر هر سه کوی
 با هم جوشانیده صاف نموده با شکر منتقال کند بقوام آورند از آتش برداشته طلا بشیر
 کینتفال مؤهید مصطک ۲۰ م کوبیده مخلوط نماید قدر شربت منتقال زیره که هم میخند
 بجهت بلوغ نوزاد سید جید سید با شمس عا هندی استفاده شده است این است مقدار
 از ترکه را با آب حل که بقوام عمل شود و در شیشه را حکم گرفته در سر کین اسب نماید که
 مدت یک روز بد بردن آو نه و با سه مقابل آب سوکین فید مخلوط که و تبع انبوق
 تقطیر هر آنرا چو آنرا گرفته و جز مانند آن را تا توره گویند نرم کوفته و مفذ تا توره
 چو هر ترکه را بطریق سحق و صلایه بخورند تا توره داده سه فریمه و بعد بطریق روغن بل
 روغن تا توره را گرفته و فسیله بروغن آن خوب کوه و حده را در کاغذ آب کند داشته

در میان سنگ گذارند تا روغن از حده درست جذب کاغذ کند و هشتیک
حده کوچک و کاغذ را نرم کوفته و در تابه کف و سوزانیده و خاکستر آنرا با حده مخلوط
کند و سه مرتبه با هم ترکیب که شش مقابل جزا باشد مصلیه که مفر مانی برینے نفع کنند
و حسرت پهلوشی و میکشد و اگر استه باشند که زعفران باشد بهوش آن در شش است
بیمو اندک کاغذ به پیچ چکانند نقد عین صمه **سوفت من** اینم که چندی بگذرد
سه چهاریوم در آب صفت نیده و همان آب در یک کج کجوت نند و آن را در یک کج نند
خوب بنویسد که صمغ آن با لمره رفع شد مفرخالص آن که باقی است راست به خشک کنند
در بادون بویند و از زهره تک چشم برون کنند و در میان یک کج کج که در سر آب بویند
سفال پوشیده و با خمیر منافع آنرا کلم نم که همیشه تخم مرغ عمو آن باشد صفر که چای
از آب مخلوط نند با آب که که چاه خشک و در یک کج بورد در تابه که گذارده از خاک بکنند
و بعد از چهار روز سر چای را از کف و در یک کج برون آوند هم آب صفت نیده دست کنند که
پوست گرفته شد و جفان و کورسیاه و نسیم و بلاد در بد از نند پر خوراکه از راه رجم است و
هم نرم کو پیده مخلوط نمک سفوف کنند و صحرها از نیم متقال با کجا متقال رسانند
و آب گرم بر روی آن بوشند که زهره است و محتاج به تجربه نند و مگر
بجوریه رسیده و کس نیک در کار نند از بقا در حکم سمن ملاحظه نند **کجه در نوار نند**

بجوریه چهار متفرد پوست نوسون بچوت نند و آب صفا فشر با روغن بادام بوشند
است که بچون لهر بچست **ایف** بکوزند بشفقان را چنیت بچوت نند و روغن
بجوریه بچست است ایف کوعر الولاده مقفا طیسرا در دست چپ سی دهند و نند
ایف سم است الاغرا در دهند مفر است ایف رز اند مد عوجرا به کبریه نند و بخور آب کم
و بخور از چشم مایه شور دهند و آب کم با روغن بادام مکر بوشند کلاب سفید است
فائده التسمین القویب است الاغرا بکندم بچوت نند بدان کنند مر اجور مرغ
دهند تا از آن کنندم فر به نند بچوت نند که کباب نند سفید نند چند مرتبه بدن نخو نماید
بزال غضیب بسمن مبدل مینماید و با همان کنندم و الت کج نند بسیار مؤثر و سفید است
شیر زنازه رسیده با شیر کاک و مکر قضیب با آن دلک نند و رفت بید نند صغیر است
کجه قوه صافله بچست سعد کوزه م زنجبیر سی سفوف کم کندم در جبرین
مصطک ام اجرا کوفته و بچته با جمل شفق عمل بچون سید زند قدر نند و متقال
سید نمایند العلم عندا کجه تقویت به و سیر روغن زیتانه و سیر پیاز سفید چهار
تخم مرغ نیم برشت که بخورند یک کج انغم حوبه قند از صبح بد از زده است در کج
بجوریه بسیار مؤثر است قنطاریون بازفت صند نمایند **کجه مفاصل** بخ نمفته
با مرغ و کلاب سفید به مالند یا جد و مرغ زعفران با آب کم سیده به مالند یا جد

سوزنه کلدار فارسی معشر من وی هم کوفته و بچشمه با کلاب خیر که همانند ایضا
 مقل زعفران با جوی شیر کوفته با کلاب خیر که همانند ایضا اشق جوی شیر مقل زعفران
 است و هم کوفته در پیله بر غیر که همانند ایضا اشق با قلاب کوفته و بچشمه با شیر و روغن
 زیتون صفا نماید ایضا بچشمه مفاصل صلبه کوفته با سرکه جوشانیده تا ملامت قدری
 عمل داخل که بخورند تا قوام عمل شود صفا نماید **بچشمه مفاصل** بچشمه مفاصل
 بچشمه صفا نماید ایضا اینک در چوب برکضا کوفته با کلاب خیر که صفا نماید اما موضع و
 بروغن بلغم و بچشمه آنگاه هم نشسته مفید و خوب است **سوزنه زعفران**
 زنده در لیت متقال کوفته قوام بعد متقال با دیان روم زنده که با سرکه متقال متقال
 یکمتقال موزن متقال در متقال هم را جوشانیده صاف نموده با کعبه متقال قدری با سرکه قوام
 آورده شربت **بچشمه درد** فضل مفید مرغ خانق فضل سیاه ام بخورند تا نافع است
 ایضا اگر علف سفید را جوشانند و آب آنرا فلول نماید بسیار خوب است ایضا
 مرزنجوش در قلاب رسیده جوشانیده آب آنرا فلول نماید دیگر سورجان مرغ متقال
 جدا در مرک با کلاب استانیده بر مفاصل همانند حبه نشسته طیاره مرصع مرزنجوش
 هارن شسته در انبوت ۲ صب محلب مرورید که با امر یا قوت اردن کلان
 کاچی افاضه نماید **بچشمه تقویت** باه بسیار خوب است عین الله یکم مومین تا

بجوشانند

۴۲ شفا قل مایه ستر اعراب ۲۲ زعفران مشک ۲۲ مملون ۲۲ مویز ۲۲
 تم شبت ۲۲ عمل به برابر از مملون س زنده و قدر شربت کمی تقویت است العلم علف
 سفید قلع باروغن کمان مخلوط نموده که چیز را شده صد شربت نماید حکم هاید
 حتی چینه شکسته را با همین روغن صد میکنند در نهایت خوب حکم مفید و الله العالم بالاشیاء
سوزنه کوشش با زنده و بن دندان حکم کند صفت آن کف زعفران بر پوست انار ترش
 از هر یک ۳ زرع سرخ کل سرخ شمان مکه ۳۳ سنبل الطیب شیبک ۲ مکه ۴۰ کوچه شیبک
 مفید است **سوزنه زعفران** فلفل سفید فلفل سیاه بدر انبج زعفران مرجان عاقره کافور کافور
 مکه بچشمه تر ۳۳ با سه وزن اردیه سرکه علاه کنند مملون نماید و قدر سرکه مکه ۳۳
 و کعبه زعفران صفا نماید بچشمه سوزنه که حرکت داشت باین روغن و کعبه مفید
 مگر تجویز شده و الله اعلم نشسته صمغ عربی دم الاغوس کعبه زعفران مندی سفید قلع
 شیر خشک مکه ام بکار بر بند نظم دندان ترار شده زعفران زنده نو مید بجان زعفران خوش
 تا همه زنده در دست قطعه پیله بر تخم کنند تا میکن هر روز شنیدم از شخص فقه که
 چندین اشخاص ضعیف النفس بودند است امر کردم بخوردن زهره بر کوهی باین رسم همان وقت
 زرا میکشند تا زهره گرم است سرد نشده یکدانه زهره را تمام خورد بر زرد کبک متقال و لکن
 عین زنده و ق بسیار فایده که با زهره زعفران زنده زنده **سوزنه زعفران** مکه کوه

رویانیدن کوشش و سوزنه

روزی در آنکه را با زخم تخم مرغ تخم برشت میزند بجهت برور و سرفه رطوبه و چوک
 سینه که خواسته باشند تا نیم متغیر زخم کنند و **دانه سیاه** با هم سکنجبین
 صمغ بنوشند از برای سندانها تجربه شده است طریقه چکیده که در اینست یک پند که در
 که در نشکر صمد نبی متغیر باشد او را بکل حکمت گفته در نور اش که از نایب صمغ اما صمغ
 بنوشند سوزد و صمغ بیرون آید کل او را بچکیده که در سوزش که آب را با شیر خشک
 و متغیر با سرفه و خفا بنوشند تا بیدار روز نافع است ضیق النفس در بود در حال
 یا کس را با تجربه رسید است نقد عمر صمغ **دانه سپرز** مویز متغیر را در لوی بر کف کنند
 صمغ مویز بخورند تا سه روز نافع است **سفوف** **دانه لیمو** **دانه قهوه** **دانه بول**
 که با چوک پزند و با او تقطیر بول سنگ بول نیز باشد نافع است **دانه در و دانه**
زری و در امراض مذکوره چند دفعه تجربه شده بسیار مؤثر است انتم بلوط بوداده کل منب
 کشید خشک صمغ عربی تخم حماض بوداده کند از هر یک منقار قدر شربت و متغیر با
 سرد استعمال نمایند و در ایام سردی سفوف را اجتناب نمایند **دانه کوفت**
 صمغ کفایت کند راه دانه ریش دار کفایت کند ۱۰ م صمغ ۸ م **دانه من** اسم غنچه سنگین
 و جمع نشود و رویانیدل لم نوج سفید سما قهوه کوفته با سفید تخم مرغ سرشته مجدداً در شرک
 مرغ که در سوزش آنرا کوفته و تخم را خیم کوفته در زیر خاکستر گرم یا کفایت از نشی علامت گذارند

دانه سیاه
 جهت سندان

و بد براندان دوار از میان تخم بیرون آورند و صلایه نمایند باین دوالت را بنوشند در را
 کس میکنند و کوفت بر روی اند بده سکه کوفت مرغجان رایج کند رطوبت را و ساق شک
 همه را کوبیده باشند خوب است از جمله اسرار است نسخه را عیسی نهند بعد از این را فرستند
دفع کم برسم از آن بزرگ کا با ۲۰ زرد بوفت غمناک ۱۰ مغز کوه ۱۰ قنبل ۲۰ زرد
 کوفته کفله یا چکنه سندانند غذا بسیار کم بخورند متغیر نماید با ش فرود دیا آتش که
 بد از میز کون و واقعه از بزرگ شفتا لود پوست ریشه انار زرش نماید مکه خواسته باشند
 چکنه با پوست ریشه انار زرش **دانه سیاه** **دانه سیاه** **دانه سیاه**
 خوب است بقدر کفایت ریشه انار زرش **دانه سیاه** **دانه سیاه** **دانه سیاه**
 انقدر بکوشند که بقدر شش سیرمانند بقدر پنجه **دانه سیاه** **دانه سیاه** **دانه سیاه**
 آن آبرو بخورند بعد از آن در سه روز غذا را شش کوشش کرده یا فرودت بخورند در کوشش
 میخورند صمغ شش متغیر مسله سیاه بخورند کوبیده کفله کنند روز چهارم آب اند
 مذکور را بخورند در یک است رفع عرض مکه بعون آن تا بوجهت **دانه کوفت** **دانه کوفت**
 نیم م کوه نیم م کند ۲ م کات مندی ۲۰ **دانه کوفت** **دانه کوفت** **دانه کوفت**
 مرصول ۳ م کند ۲ م صمغ عربی ۲ م سم انفار ۳ م دار اشکته ام با آب صمغ کفایت زنده صمغ
 سه دانه و عصر هم سه دانه بخورند غذایان آب کفایت تازه که عمل و فند دمان باید بکوشند

جهت سندان
 دفع کم

مراسم نونا از جمعه نهم موم سفید سقر روغن زنبق روغن زنبق را بر سر او کشند
تا حل شود دوامی مذکور را داخل کند تا موم سفید از روی کفها مالند روی کفها کاغذ بپایند
بر چشم به بندند **کف که نونا آب بزی نافع است** زهره بر کوی ام خم خضند ام
خرفون هم سکنج همه را کوبیده از رو بر برون که چشم برزند کف که نونا آب چشم دوم
جرب کف که نونا آب است ه دنج ۲۲ دم الا حین ام در نفع در سنبه طبیب نام قافله
مشک کافور گل و صندل و انک روغن سوسن همه را کوبیده از رو بر برون که چشم کشند
دو کف که نونا آب چشم شیر کافور و انک کوبیده با نوری نطق سیاه پارچه را باین رو
بکشند برایت چشم بگذارد **فرد در کف** زنده بود در چشم مالند روغن و دیگر روغن
باید بود در چشم مالند **بهر شیخ** ترکه شیخ سفید است بعم بورد از منجم کافور
با شیر در ضربت نید مالند اگر آن کبوتر را خشک کند باید با سرکه همچون کشند و بر
طلا کشند بر نیت اصبر که اگر کشند کبوتر را با آن که معتقد و صد در شکم دهند به کف
و اگر جفته کبوتر را در سینه خشک کند باید در چشم کشند نارنج و ناخته را بر او اندازد
بول کافور در کونن چکانند و در دو بر کف کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور
برند و مالند با نیت کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور
اگر گزیده همه کافور در چشم کشند روغن کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور

در چشم

بار کوش

بدم و جدید طلا کشند مویز در دو کوش که از **بر حدیث** علامت او آن است که
که گرانه بپوشد و آواز در سر پیچیده شود علاج آن روغن ترب است و طریق شستن
روغن انیسون بگیرند سر شقیق آب ترب هفت مثقال روغن نمون بارو روغن کوبیده م
روغن کل سرخ انقدر با نشوایم کوش غذا آب به روغن همانند آن روغن را و قرحه
قطره به چکانند سفید **علاج در کوش** از سر ما باشد علامتش و قتیله بر سر سحر در در کشند
روغن کل سرخ با شیر در کوش چکانند مقدار عدی کوزه در سر در ضربت کف چکانند سفید انقدر
سر کوش آب و روغن شنبلیله کوش نند در کوش چکانند سفید **در سیر** سیر با زهره کوشند
ست و کس با میزند در کوش چکانند کوش نند و در کوش اسود **در کوشه** بریم کوش
بگیرند سل صاف چهار قطره در کوش چکانند **آواز بیکر** کف یا صلفن بگیرد انگوزه
باید حل کند بخورد از صاف کف در کوش با شیر کافور کافور کافور کافور کافور کافور
روغن نماید **از جمعه کوفت** این **نوبه** پوست پلید کافور کافور کافور کافور کافور کافور
کوفت پوست پلید زده ام پلید کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور
انچه در از برای در صلب نسیس م بر کف کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور
نار صلب کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور
خوراک سیر نماید و مکن پوست بر کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور کافور

حصص ۲۱



همانند غذا کتفا با این سرکه نماید بسیار تقلید کم نماید و قرار خود است سم مناسب
 است بر استراحت از سرکه زرد در دل گفته موم سفید چهل مثقال نخود لوند چندی
 نخل طعمه ~~...~~ سرکه چوبه است سرکه چوبه در نخل دم دار نخل عام روح غم سفره طبع ۱۱
 سرکه کف دریا ۳ سرکه اصفهان ۱۱ مایران ۴ صدف سوخته ۴۴ انلیما ۳۲
 روزی همانند سرکه چوبه در روح ۵ مایران ۲ کف دریا ۲۳ نبات سفید مثقال نخل
 دار نخل مثقال روزی همانند **بسته بن خون داغ** چوبه است نخود کوبیده داخل جدا
 کعبه با سرکه خمیر که سر و پست ~~...~~ در کتب فرغ ملاحظه شد سفید ۳۳
 پوسته و عود آن اگر سفید را بچیند آب آنرا بخورد اگر معده را قبض کند و در ربول بهتر است
 و اگر آب آنرا بخورد کسی دهند که رتبه کوبیده باشد سود دهد و دانه اوغ از برای تریاق فارغ
 است چو نهایت انقباض اند اگر در شراب داخل کنند بخورد از برای کف و اگر سفید
 بچیند و آب آنرا بپوشد بار همانند سوی نیاده و سوسن با قند نرم سائیده و قدری الکل
 در دقان نگاه دارند رفع سرکه کند و اگر باشد نعل ~~...~~ بخورد صفر از دفع کند
 و اگر سرکه بخورد را کزیده بدهند نفع کند و اگر از اسهال پسر درشته باشند نیز نافع است و اگر
 با شراب حل که بخورد زنده دهند که حیض او و عبلت آنرا قطع شده باشد نفع کند
 اگر با آب کندی مرمسم به بزند وزن آبستون بر روی شکم بندد با استخوضع صدمه شود

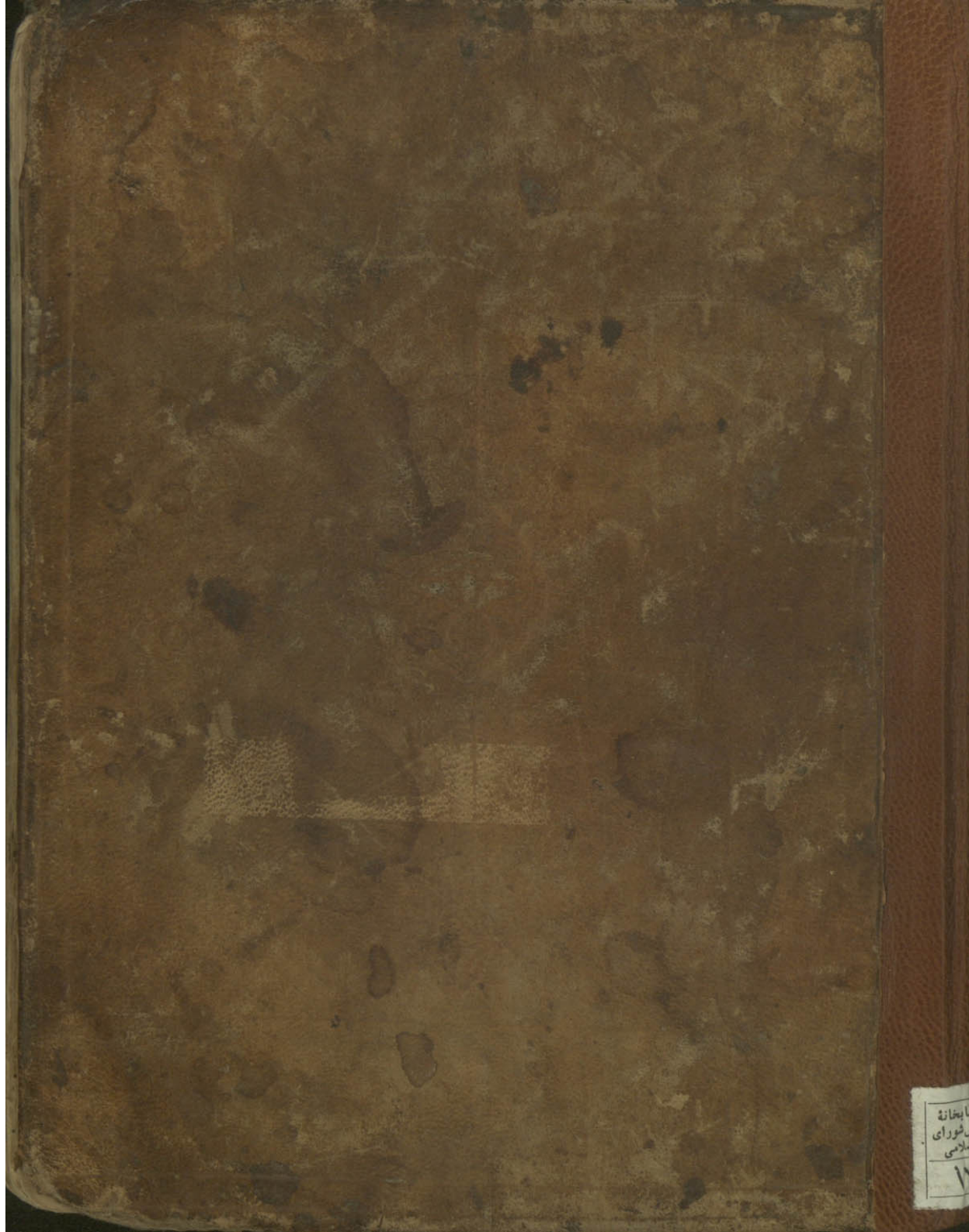
بخورد آن
 حکم سیاه

کلی

و اگر کسی ضایع در داشته باشد سوسن را بچیند و بر آن موضع نهند زایم کند و اگر با شراب
 حل کنند بدستیکه زکیم داشته باشد همانند بر طرف ~~...~~ آنرا بچیند بر موضع بواسیر
 نهند بسیار نفع کند و اگر زکیم را بچیند و آنرا بطنعم یا آب شراب داخل کنند که بخورد
 استقراغ کند و اگر با عمل حل کنند بموضع که سوخته باشد همانند نفع کند اگر کس کوشش
 نفوس داشته باشد نفع کند و اگر زکیم را با لوی خشک و روغن زیتون در دقان بچیند
 بموضع که از ضربت سیاه شده باشد همانند بسیار از ایل کند و اگر بسیار زکیم را
 با آنکه بچیند بر روی سیکه لگهای سیاهی داشته باشد همانند بر طرف کند و اگر کل زکیم را
 با روغن زیتون حل کنند در کوش چکانند سنگین که در طرف کند لیکن در دقان آرد
 سپرز هم هم ملاحظه کنند نگاه او را با نمک بچیند بر عضو که کوفت شود یا زخم کند
 باشد بگذارد نفع کند نگاه با شیره قند طبع کنند و برورم سپرز بگذارد بر طرف کنند و
 بیخه کسیره عاف داشته باشد بگذارد نفع عاف نماید حبه در دندان و حل آن
 قلب ۳۳ زرنیخ چهار مثقال آه ۸ م کوزه ۶۶ با سفیده تخم مرغ ~~...~~ در ن کنند
 بوزانند و بچیند و من را بچیند ~~...~~ طبا نهند در ن ~~...~~ عد کلنار را بر چینند
 جریبله اگر مرمسم زخم بر روی سوسن کافوری سرخ خون سیاه و نعل نهند مرمسم نهند
 تمتلکنا بعد الله الملك الوها على يدك قل العيا حسنة الاصلوا لله المكون

الخفة الدفول فشاء الله

۱۳۲۲



کتابخانه
جمهوری
اسلامی
۱۱